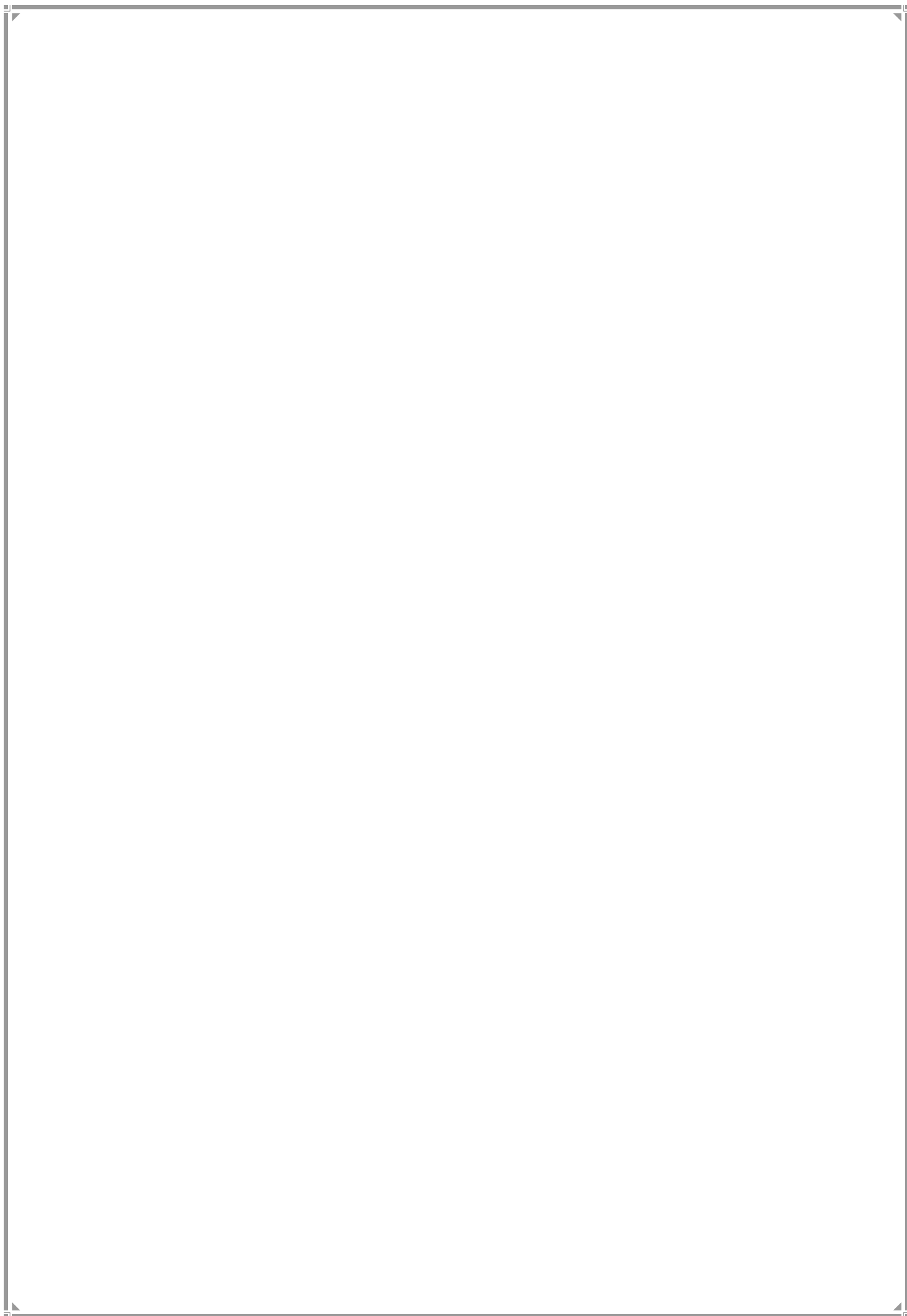


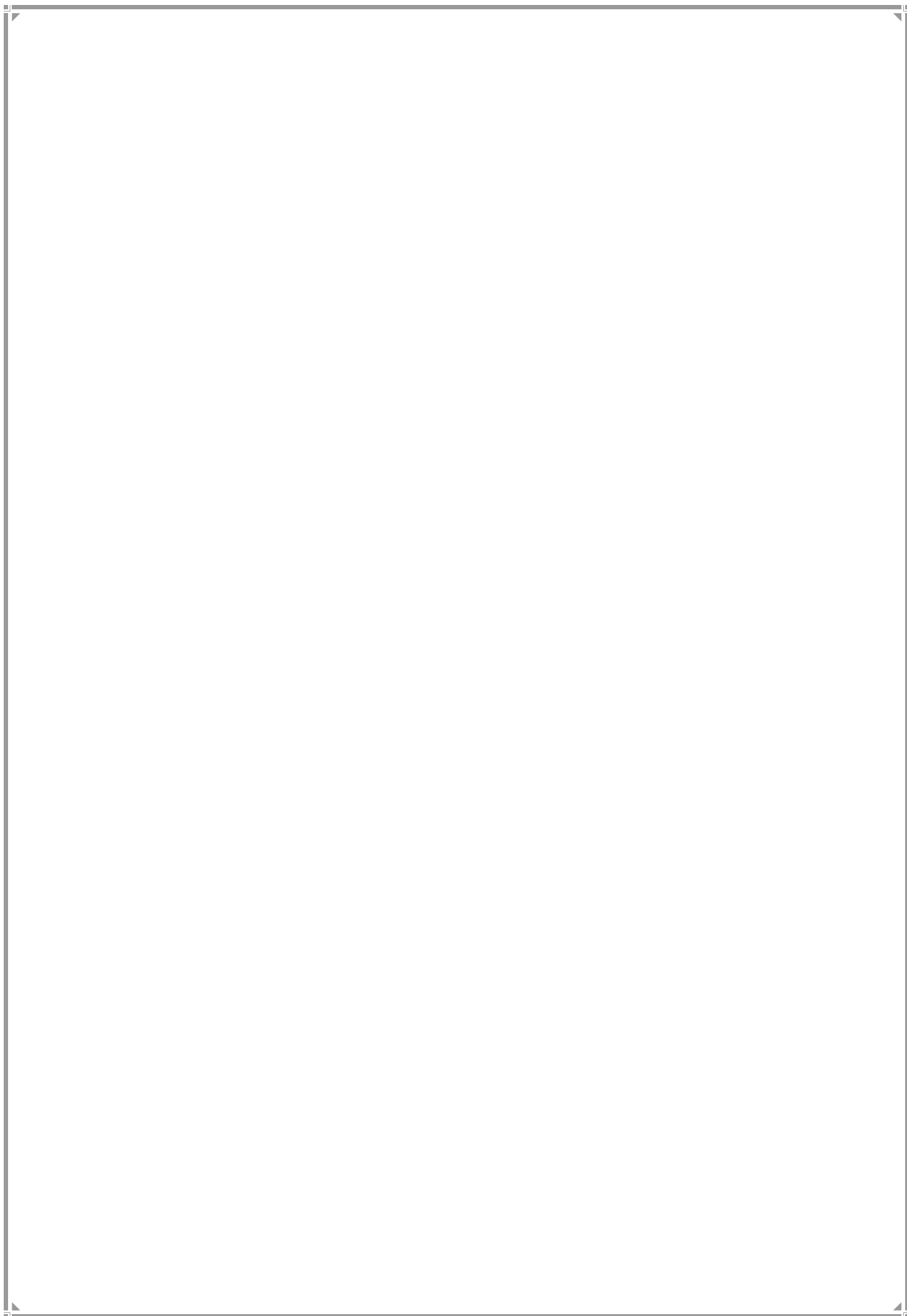
نشریه انجمن نجات
شماره-۷۶



فروردین و اردیبهشت - سال ۹۶

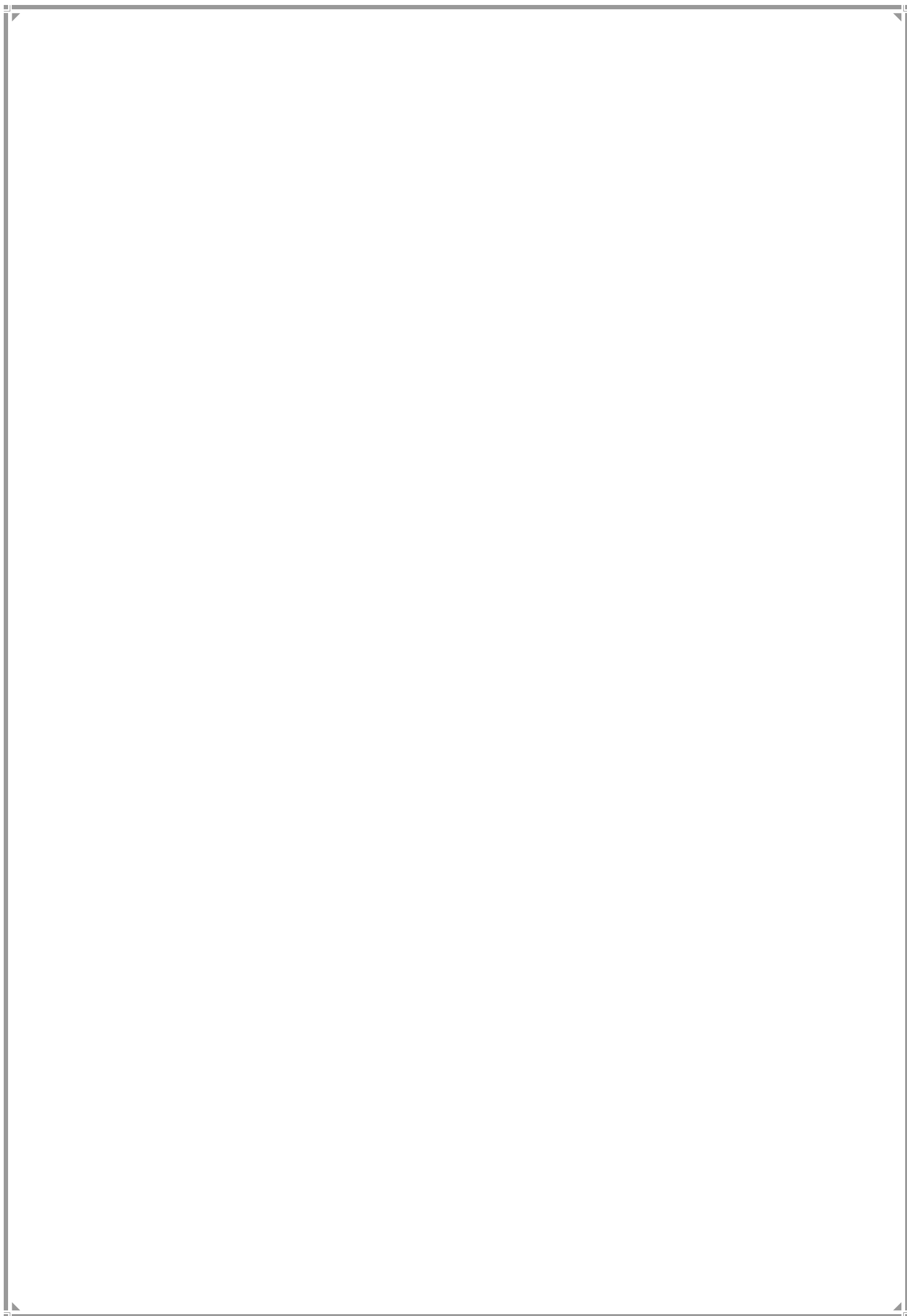


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۸	موج جدید مسئله داری در فرقه رجوی
۱۰	گفت و گویی با رایزن فرهنگی ایران در آلبانی
۱۹	نگاهی به سفرهای پی در پی مریم رجوی به تیرانا
۲۱	حربه ای به نام مستمری پناهندگی
۲۳	آلبانی سخت تر از عراق برای فرقه رجوی
۲۵	مصاحبه با خانم ثریا عبداللهی به مناسبت روز مادر
۳۶	خانواده های کرمانشاهی جملگی خواستار تجمع در مقابل کمپ اسیران در تیرانا شدند
۳۷	به کجا چنین شتابان
۳۸	تکامل تروریسم
۴۰	گفتگویی با فؤاد بصری مسئول دفتر انجمن نجات استان مرکزی
۴۳	نامه سرکشاده خانم بتول سلطانی به رسانه تاپ چنل در تیرانا آلبانی
۴۵	نامه یکی از جدانشدگان فرقه رجوی در آلبانی به بنیاد خانواده سحر
۴۹	رهایی بی پروای کریم علییاری بعد از سی سال و سه ماه
۵۰	زنجیر اسارت کاملاً پوسیده؛ فقط اراده می خواهد که پاره شود
۵۲	معرفی کتاب معروف "۱۹۸۴" و مقایسه آن با مناسبات در فرقه رجوی
۵۶	برگ سبزی خدمت برادر عزیزم غلامعلی نریمی (کریم)
۵۸	مروری بر فیلم سینمایی "ماجرای نیمروز"
۶۰	مصاحبه با سیروس غضنفری عضو نجات یافته ی فرقه ی رجوی
۶۵	نامه خانم نرگس بهشتی به برادرش مصطفی بهشتی
۶۶	بهار ۱۳۹۰ پاییزی غم انگیز در فرقه رجوی
۶۸	جنایت های فراموش شده سران فرقه رجوی
۷۱	جنایت رجوی در نوزدهم فروردین در اشرف
۷۴	حیله گری به نام مریم قجر
۷۷	شادمانی مجاهدین از حمله ی امریکا به سوریه

۷۹	۱۲۰۰ کارگر شهید ترور
۸۳	از ادعا تا عمل سران فرقه رجوی در خصوص انتخابات آزاد
۸۵	نامه خانم مهین نجفی به برادرش محمد نجفی در آلبانی!
۸۶	فرازی از کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط - قسمت چهارم
۹۲	دعوت مریم رجوی از مک کین و خشم اعضا
۹۵	همراهی آمریکا با منافقین سرمایه‌گذاری بی حاصل
۹۷	مریم رجوی و "انتقال بزرگ"!
۹۹	پیام تسلیت انجمن نجات استان قزوین به خانواده غلامی برمکوهی
۱۰۰	"داعش نسخه کپی شده از منافقین"
۱۰۶	زمین گیر شدن مریم رجوی در آلبانی و واکنشی از سر استیصال
۱۰۹	فرازهایی از کتاب "فرقه‌های تروریستی و مخرب - نوعی برده داری نوین"
۱۱۵	تیرانا زندان جدید رجوی
۱۱۶	نامه خانواده‌های استان گلستان به رئیس جمهور آلبانی
۱۱۸	سرنوشت تلخ فرقه‌ای که از صد دام به مک دام رسید
۱۲۰	مریم رجوی، همپالگی با جان مک کین و دلسوزی برای کارگران ایران
۱۲۳	امضاء خون و نفس در فرقه رجوی
۱۲۵	پارادوکس رفتاری آمریکا در مقابل تروریسم
۱۲۷	اگر می‌خواهی انسانیت داشته باشی، برگرد!
۱۲۸	فراخوان به مدافعان و فعالین حقوق بشری
۱۳۱	حضور پدر و مادر دردمند و چشم انتظار
۱۳۳	تلاش بی سرانجام سران مجاهدین در آلبانی





موج جدید مسئله داری در فرقه رجوی

بنیاد خانواده سحر - ۲۶ فروردین ۱۳۹۶

به قرار اطلاعات رسیده از درون تشکیلات فرقه رجوی در آلبانی، مسئله داری و درخواست برای خروج از سازمان به جریانی روزافزون بدل گشته و در حال حاضر به قول مسئولین کار اصلی یک تا صد آنان کار تشکیلاتی یعنی ممانعت از خروج افراد مشخص شده است.

به دنبال اوج گیری موج جدیدی از مسئله داری، مریم رجوی به همراه تعداد بسیاری از مسئولین و کادرهای سازمان برای برگزاری نشست های تشکیلاتی به آلبانی رفتند. مریم رجوی خیلی زود دریافت که اوضاع خرابتر از آنچه فکر می کرد است. او قرار نبود که به مدت طولانی در آلبانی بماند اما اوضاع به قدری وخیم است که ترجیح داد همچنان در تیرانا باشد و به کار به اصطلاح تشکیلاتی و مغزشویی بپردازد. بسیاری از مسئولین بالای سازمان در آلبانی به دلیل این اوضاع نا به سامان زیر ضرب رفته و تحت برخورد قرار گرفته اند.

اخبار رسیده از درون فرقه حاکی است که در حال حاضر اعلام شده است که هر کس می خواهد جدا شود ابتدا باید در برابر جمع و در مقابل دوربین بیان نماید که بریده است و مبارزه را نمی کشد و می خواهد به دنبال زندگی برود. خیلی ها از چنین کاری وحشت دارند چرا که می دانند بلافاصله جمع را علیه آنان تحریک می کنند و آنان را زیر تهاجم و فشار روانی قرار می دهند.

این اخبار همچنین حکایت دارد که با این وجود، اکنون بیش از ۱۰۰ نفر در درون تشکیلات فرقه خواهان جدایی هستند که به آن ها گفته شده است که در انتخابات پیش رو (انتخابات ریاست جمهوری در ایران در ۲۹ اردیبهشت امسال) قطعاً شورش و قیام صورت خواهد گرفت و رژیم سرنگون خواهد شد و افراد باید تا آن زمان صبر کنند و در مناسبات بمانند.

همچنین اطلاع رسیده است که مریم رجوی تقریباً پاریس را از مسئولین خالی کرده و همه را برای کمک به وی در حفظ تشکیلات از فروپاشی، فراخوانده است. او دارد تلاش می کند تا به هر نحو ممکن زمان بخرد و زمان از هم گسستن فرقه در آلبانی را به عقب بیاورد.

واقعیت اینست که خروج کامل از عراق هر گونه روزه امید به سرنگونی رژیم را در اذهان اعضا و حتی هواداران خارج از کشور، از بین برده و این موج یأس و ناامیدی گریبان فرقه را گرفته و آنان را به تکاپو واداشته است. تهدیدهای مریم رجوی و دیگر مسئولین سازمان هم ظاهراً کارساز نیست و حتی بسیاری جلوی سازمان ایستاده و می گویند که اینجا عراق نیست که بترسیم.



گفت و گوی با رایزن فرهنگی ایران در آلبانی



مطالعه این مصاحبه ارزشمند را به عموم خانواده های دردمندی که عزیزانشان در فرقه تروریستی رجوی در آلبانی گرفتار هستند توصیه می کنیم.

رایزن فرهنگی ایران در آلبانی در گفت و گوی تفصیلی با تسنیم:

خبرگزاری تسنیم - ۸ فروردین ۱۳۹۶

به گزارش خبرنگار فرهنگی باشگاه خبرنگاران پویا، آلبانی کشور عجیبی است. کشوری کوچک که بیشترین جمعیت مسلمان را در اروپا دارد و از طرفی بسیار مورد نفوذ کشورهای اروپایی و آمریکایی است.

ایران با آلبانی به صورت یکطرفه رابطه دارد. آلبانی در ایران سفارت خانه ندارد. اگر یک آلبانیایی به ایران بیاید، مانند این است که یک ایرانی به سرزمین های اشغالی رژیم صهیونیستی سفر کند! اوضاع این قدر امنیتی است. در حال حاضر هیچ ایرانی ای اجازه حضور در آلبانی را ندارد و اصولاً ویزای این کشور را نمی شود گرفت. اکنون دو گروه از ایرانی ها در آلبانی هستند، گروه اول سفیر و کارکنان وزارت امور خارجه ایران هستند و گروه دوم منافقانی که بعد از تعطیلی اردوگاه اشرف و کمپ لیبرتی در آلبانی اقامت گزیده اند.

دکتر سید احمد حسینی الست رایزن فرهنگی ایران در آلبانی است. با او درباره شرایط خاص آلبانی و ظرفیت های مشترک تمدنی ایران و آلبانی صحبت کردیم. گفت و گوی زیر را بخوانید.



درباره آلبانی و مختصات فرهنگی و جغرافیایی اش توضیح دهید.

آلبانی حدود ۴ میلیون نفر جمعیت دارد. تقریباً اندازه یکی از استان های کوچک ایران است. موقعیتش فوق العاده استراتژیک است. آلبانی کنار ساحل دریای آدریاتیک است، از یک سمت با ایتالیا، از جنوب با یونان و سمت دیگر هم با مونتنگرو، کوزوو و مقدونیه همسایه است. آلبانی تنها کشور اسلامی اروپا است. ۷۰ درصد و بنا بر قولی ۸۰ درصد از جمعیت این کشور مسلمان هستند.

از نظر نظام سیاسی به چه صورت اداره می شود؟

بعد از فروپاشی بلوک شرق، تجربه مدیریت سیاسی و حکومتداری نداشتند و در مقطعی طولانی به آزمون و خطا گذراندند. الان آمریکا و ناتو در آنجا تثبیت شدند. ایتالیا، یونان و ترکیه کشورهایی هستند که در آلبانی تثبیت شده هستند. این ها خود عضو ناتو هستند. مقامات آلبانی علاقه مند هستند در آینده عضو اتحادیه اروپا هم بشوند.

چتر باز کشورها روی آلبانی / دریای آلبانی برای ایتالیا، هوا در اختیار ناتو و زمین در اختیار آمریکا است

به طور طبیعی بخش های مختلف جامعه را کشورهای بیرونی اداره می کنند. این طور که در مقالات و نوشته ها می خوانیم دریا در اختیار ایتالیا است، هوا در اختیار ناتو و یونان است و زمین، اداره جات و سیستم اداری و دولتی بیشتر در اختیار آمریکا است. انتخابات هم پارلمانی است و هر کسی اکثریت را بیاورد دولت تشکیل می دهد و نخست وزیر از آن حزب خواهد بود. انتخابات آن ها یکی دو ماه آینده همزمان با انتخابات ما خواهد بود.

این کشور حدود یک و نیم میلیون جمعیت سیال دارد. مردم به ایتالیا و یونان می روند و کار می کنند و برای تعطیلات دوباره به آلبانی بازمی گردند. بقیه ساکنین در آلبانی کاملاً سبک سنتی دارند و هیچ گونه صنعت مهم و قابل توجه در این کشور وجود ندارد. بیشتر به شکل کشاورزی و سنتی است. زندگی فوق العاده سنتی است.

یعنی شاهد مظاهر تمدن اروپایی نیستیم؟

خیر؛ اصلاً و ابداً. محیط زیست و جغرافیای کشور را کاملاً محفوظ نگاه داشتند و کاملاً بکر و دست نخورده است. شاید همین باعث می شود توریست های زیادی می آیند و از این طبیعت بکر استفاده می کنند.

این بافت کلی و ترکیب جمعیتی و وضعیت سیاسی کشور آلبانی است. از نظر تاریخی قوم ایلیری هستند. این قوم از قدیم الایام یک روحیه جنگ جویی و روحیه حماسی و نظامی قابل ملاحظه ای داشته است. اسکندر مقدونی از همین قوم است. با همین هویت امپراطوری بزرگ را تشکیل می دهد. در زمان کمونیست هم تنها قومی که در برابر هم روس ها و هم سیستم کمونیست روسی و سیستم کمونیست چینی ایستاد، «انور خوجه» بود. اصولاً آلبانی را پیشرو در ایده کمونیست می دانست. دیگران را متهم می کرد شما نسخه اصل کمونیست را اجرا نمی کنید. برای همین آلبانی همیشه در حالت ایزوله بود و جدای از بقیه زندگی کرده است. همین باعث شد عقب ماندگی فوق العاده عمیقی پیدا کند.



نسخه ناب کمونیست در آلبانی قدیم / مردم موظف بودند در هفته یک کیلوگرم گوشت خوک بخورند

منطقه امن کمونیست بوده است؟

منطقه کاملاً خالص و ناب کمونیست بوده است. این ها معتقد بودند که نسخه اصل کمونیست را اجرا می کنند. مثلاً از مظاهر صنعت کم می بینید یا این که مردم موظف بودند هفته ای یک کیلو گوشت خوک بخورند. این اجباری بود و همه باید این کار را می کردند چون نظام کمونیست یک نظام کاملاً ضد دینی است و انور خوجه می خواست با این فرمول ها ۱۰۰ درصد با دین و اندیشه های دینی مقابله کند.

کمونیست در چین هم بود و چنین قاعده سفت و سختی را اعمال نمی کرد. چرا که مائو کمونیست و اندیشه مارکسیسم را یک اصلاحاتی کرده بود و شیوه خاص مائویستی را اجرا می کرد.

همه مردم این محدودیت ها را می پذیرفتند؟

بله؛ یعنی مجبور بودند. بودند اندک افرادی که از زیر این فشارهای سنگین هم راه فرار پیدا می کردند. افراد مومن و متدین که زیر بار این گونه مسائل نمی رفتند. خیلی ها در آنجا کشته شدند. در موزه ببینید کسانی که در دوره انور خوجه به جوخه اعدام سپرده شدند همه متفکرین و معلمین و اساتید و روحانین و دینداران هستند.

مبارزه با دین به شکل غلیظ به نام نسخه اصل کمونیست در آلبانی جریان داشت. بعد از فروپاشی کمونیست این ها مدتی حالت آزمون و خطا داشتند تا این که کم کم رقبا از راه می رسند و آلبانی را آرام آرام زیر چتر می گیرند. ترک ها، امریکایی ها، آلمان ها، اتحادیه اروپا، ناتو و ... هر کسی سعی دارد در آلبانی چتر خود را باز کند.

چه ظرفیت هایی از فرهنگ ایرانی می تواند در آلبانی فعال شود؟

تقریباً ۹ ماهی است که با عنوان رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آلبانی به این کشور سفر کرده ام. در آنجا اصل و اساس کار فعالیت های فرهنگی و هنری است. چه در بعد آکادمیک و چه در بعد هنری اعم از سینما و فیلم و تئاتر و موسیقی و چه در بخش مردمی از بعد ارتباطی و سنت ها و مراسم است.

بخشی از کار این است و البته پایه و اساس آن نیز هست. یک بخش دیگر از کار، همراهی با طریقت ها است. با رهبران طریقت ها ارتباط داریم.

در آلبانی قرارداد فرهنگی بین دو کشور نداریم. آلبانی در تهران سفارت ندارد لذا روابط یک جانبه است. دو جانبه نیست. البته خیلی تلاش می کنیم در حوزه فرهنگ قرارداد فرهنگی امضا شود و بتوانیم حضور رسمی داشته باشیم چرا که الان در آنجا تحت عنوان بنیاد سعدی شیرازی فعالیت می کنیم، منتهی هم مقامات می دانند و هم رسماً اعلام می شود که کارمان رایزنی فرهنگی است.

سال ها این بنیاد سعدی شیرازی بوده است، جا افتاده و جایگاه خاصی در بین مردم آلبانی دارد؛ به همین خاطر آن قالب را هم حفظ کردیم.

آلبانی توانایی اقتصادی برای اداره سفارتخانه‌هایش را ندارد.

رابطه ایران و آلبانی از چه زمانی یک طرفه بوده و اینطور مانده است؟

بعد از فروپاشی اتحادیه جماهیر شوروی روابط ایران و آلبانی یک طرفه است. ما در آلبانی سفارت داریم و آن ها در ایران سفارت ندارند. آلبانی به دلیل مشکلات خاص خود در خیلی از کشورها معمولاً سفارت خانه ندارد. یکی از آن کشورها هم ایران است.

چه مشکلاتی دارند؟

بخشی از مشکلات اقتصادی است که قادر نیستند در خیلی از کشورها سفارتخانه تاسیس کنند و آن را اداره کنند. نکته دوم نگاه های سیاسی است که آلبانی بیش از آن که نگاه به شرق داشته باشد نگاه به غرب دارد. رقبای ما یا بهتر است بگوییم دشمنان ما در آلبانی فضا را اشغال کردند و تبعاً اجازه نخواهند داد آلبانی در هر جایی سفارت بزند و ارتباط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فعال داشته باشد.

آلبانی کلاً سه مجله علمی-پژوهشی دارد که یکی از آن ها را ما منتشر می کنیم.

در آلبانی غیر از حضور و فعالیت، توانسته اید رسانه ای مهم در اختیار داشته باشید؟

مجله «پرلا» را در آلبانی منتشر می کنیم. آلبانی کلاً سه مجله علمی - پژوهشی دارد که یکی از آن ها همین «پرلا» است. می توان گفت که بهترین مجله علمی و پژوهشی هم هست. این مجله نزد اساتید، محققان و متفکران آلبانیایی جایگاه بالایی دارد. دو بخش آلبانی شناسی و ایران شناسی دارد که در آن بحث های آکادمیک و علمی می شود.

در خصوص ادبیات دو کشور بحث می شود؟

کلاً در حوزه علوم انسانی است. اعضای هیات تحریریه همه جزو اساتید برجسته هستند.

مجله با چه زبانی منتشر می شود؟

زبان خاص «شپت» است. زبان آلبانیایی است که قوم بزرگی را شامل می شود. کوزوو و بخش بزرگی از مقدونیه را پوشش می دهند. قدری شمال یونان و بلغارستان در این منطقه پخش هستند ولی به شکل متصل مقدونیه و کوزوو و آلبانی به زبان آلبانیایی صحبت می کنند. غیر از مجله، کتاب هایی نیز منتشر کرده ایم.

۶۰۰ کلمه فارسی در گویش آلبانی وجود دارد/ مردم آلبانی به ایران علاقه دارند، خلاف حکومت

اشتراکات فرهنگی ایران و آلبانی در چه سطحی است؟

مردم علاقه فوق العاده‌ای به فرهنگ و ادبیات ایران دارند. حدود ۶۰۰ کلمه فارسی در گویش رایج این ها وجود دارد و خیلی از این طریقت ها اصالتاً از خراسان و ایران هستند که به آنجا مهاجرت کردند.

فضای عمومی و فضای رسانه‌ای و رسمی و دولتی معمولاً حالت پرهیز از ایران را دارد. برخلاف فضای عمومی و مردمی که علاقه مندی نسبت به ایران دارند، در فضای رسمی و دولتی کاملاً برعکس است. در آلبانی اشتراکات خاصی داریم که فوق العاده برای ما مهم است و جای بسی حرف و تحلیل و تشریح دارد.

شاهنامه، گلستان، بوستان و غزلیات حافظ به آلبانیایی ترجمه شده است.

این علاقه به فرهنگ ایران از کجا شکل گرفته است؟

شاهنامه فردوسی صد و خرده ای سال پیش توسط متفکر بزرگی به نام وجیه بخارایی به آلبانیایی ترجمه شده است. با همان سبک و سیاق حماسی و اسطوره ای است. به طوری که گاهی مردم گمان می کنند این شاهنامه مستقلاً است و خود مترجم نوشته است. کمتر باور می کنند این ترجمه شاهنامه فردوسی است که این به خاطر قدرت بیانی وجیه بوده است. این کتاب سال ها پیش چاپ شده و در دسترس مردم است.



کتاب اشعار خیام را بارها ترجمه و چاپ کردند و با آن زندگی می کنند. کتاب گلستان و بوستان سعدی و کتاب حافظ نیز همین طور است. این ها را سال ها پیش ترجمه کردند و در دسترس مردم بوده است و مردم هم به خوبی از این منابع استفاده می کنند. آن چیزی که مهم است این است که ما در آلبانی یک شخصیت و قهرمان ملی و نظامی داریم.

آلبانی ادیب و نویسنده مطرحی نداشته است؟

موزه ای به نام اسکندریه در آلبانی وجود دارد. اسکندریه قهرمان ملی و نظامی است که در حوزه مبارزه با عثمانی چهره و شاخص بوده است.

کتاب «کربلا» حماسه ادبی آلبانی است.

آلبانی حماسه ملی ادبی هم دارد. حماسه ادبی آلبانی را «نعیم فراشری» با کتاب «کربلا» سروده است. سه برادر هستند؛ نعیم فراشری، سامی فراشری و دیگری عبدالله فراشری. این سه برادر از بهترین پل های ارتباطی ایران و آلبانی تلقی می شوند که حدود قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ زندگی می کردند.

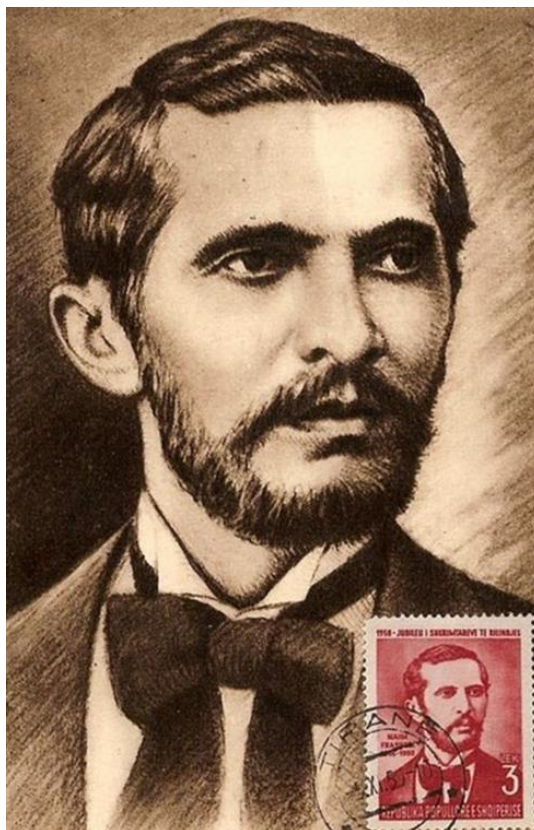
«نعیم فراشری» پایه گذار آلبانی نوین

درباره نعیم فراشری بیشتر توضیح دهید.

نعیم فراشری شخصیتی است که نبوغ فوق العاده دارد. هم یک سیاست مدار برجسته و هم متفکر برجسته و هم در حوزه نویسندگی و قلم زدن فوق العاده است. یک شاعر پر قدرت است. در جامعه آلبانی هم به عنوان قهرمان ملی به حساب می آید. در تقویم خود روزی به نام «نعیم» دارند. در این روز مراسم خاصی برگزار می کنند چون نعیم را پایه گذار آلبانی نوین می دانند. هم در استقلال آلبانی حضور برجسته داشت و هم در ادبیات آلبانی خیلی نقش آفرین بود و هم در حوزه های مختلف علمی قلم زده است.

دیوان اشعار بزرگترین شخصیت ادبی آلبانی به زبان فارسی سروده شده است

نعیم فراشری با این ویژگی ها شخصیت برجسته ملی است. همه اعم از علوی، سنی، مسیحی و کل کسانی که به عنوان قوم آلبانیایی شناسایی می شوند، ارادت و نگاه خاصی به نعیم فراشری دارند. دیوان شعری این شخصیت با نام «تخیلات» منتشر شده است. عجیب است که او دیوان شعری اش را به زبان فارسی سروده است.



نعیم فراشری ادیب بزرگ آلبانی

یاد گرفتن زبان فارسی ساده است. ایران شناسان زیادی داریم که فارسی را آموختند و به زبان فارسی آثار خود را نوشتند. درباره نعیم فراشری هنوز نتوانستیم بفهمیم که به ایران آمده یا خیر؟ مادر، خواهر یا همسر ایرانی داشته است یا خیر؟ نمی دانیم چه ارتباطی با ایران داشته که تا این اندازه پرقدرت، عمیق، ژرف زبان و ادبیات فارسی را آموخته و دیوان شعری خود را به فارسی سروده است. اشعارش فوق العاده زیبا است. اشعار تخیلی است. نام این دیوان هم «تخیلات» است.

نعیم فراشری با این اثر یک پل ارتباطی پرقدرتی میان ایران و آلبانی ایجاد کرده است. تنها ایران شناسی است که در دنیا که اشعار فارسی را با قوام عالی سروده است. شعرای دیگری هم هستند اما اشعار فارسی آن ها شاید ۶۰ درصد نیاز به اصلاح دارد. وزن ها درست نیست، گاهی قافیه ها درست نیست، گاهی کلمات درست به کار نرفته است؛ درست برعکس کتاب تخیلات نعیم فراشری که هیچ کم از اشعار بزرگان ندارد.

نعیم فراشری کتاب دستور زبان فارسی را ۱۴۰ سال قبل نوشته است.

غیر از «تخیلات» چه کتاب های مهمی نوشته است؟

در یکصد سال اخیر باستانی پاریزی، دهخدا، گلشنی، دکتر پیرنیا و ... در حوزه زبان و ادبیات فارسی کار کردند و دستور زبان فارسی را نوشتند. این برای ۱۰۰ سال اخیر است. نعیم فراشری حدود ۱۴۰ سال قبل کتابی تحت عنوان دستور زبان فارسی نوین نوشته

است. یعنی جلوتر از خود ما به این مسأله پرداخته است. این دومین اثر فوق العاده نعیم فراشری است که در خدمت فرهنگ و زبان و ادبیات فارسی بوده است.

«کربلا»ی نعیم معادل شاهنامه ایران در آلبانی است

سومین اثر نعیم فراشری که حماسه ملی در آلبانی تلقی می شود، اثر «کربلا» است. همانطور که ما اشعار حافظ و سعدی را در گفت و گوهای روزمره خود استفاده می کنیم، مردم آلبانی تکه هایی از کتاب کربلای نعیم فراشری را حفظ هستند و در صحبت ها استفاده می کنند. این کتاب فوق العاده است و معادل آن شاهنامه فردوسی در ادبیات ما است. این را به زبان آلبانیایی سروده است.

«کربلا» مقتل امام حسین (ع) است. مقتل امام حسین (ع) را به شکل شعر و نظم درآورده است. از آغاز حرکت امام حسین (ع) از مدینه تا پایان روز عاشورا و اسرا که به سوی شام حرکت می کنند و باز می گردند را به شکل حماسی در قالب شعر سروده است. کربلا به زبان آلبانیایی سروده شده است.

ایران شناسی نمی شناسید که یک قهرمان ملی در کشور خود باشد و تا این حد در زبان و ادبیات فارسی پیش رفته باشد که دیوانی فوق العاده وزین و قدرتمند را به یادگار گذاشته باشد. چنین ایران شناسی را در هیچ کجای تاریخ نمی بینید. این شخصیت با این چهره و مشخصات در ایران ما ناشناخته است.

نعیم فراشری قهرمان مبارزه با عثمانی است.

فراشری را در کشورش با چه عنوانی می شناسند؟

نعیم هم سیاستمدار است، هم ادیب است و هم یک عارف است. او در مبارزات استقلال طلبانه هم حضور داشته است. عمده شناختی که مردم از نعیم فراشری دارند به دلیل کتاب کربلا و وجهه استقلال طلبانه و چهره مبارزاتی است.

علیه چه چیزی مبارزه کرده است؟

علیه عثمانی برای استقلال آلبانی مبارزه کرده است. در موزه اسکندریه تمام مراحل پیروزی این مبارزه به نمایش گذاشته شده است. نعیم هم به عنوان قهرمان سیاست مدار و قهرمان ادبی و قهرمان دینی معرفی می شود. چنین شخصیتی با این ویژگی های برجسته در ایران ناشناخته است. هیچگاه نمی بینید یک ادیبی، شاعری، متفکری، منتقدی در تلویزیون در این شب های شعر یا مراسم ها و برنامه ها یک بیت شعر از نعیم بخواند. اقبال و نظامی گنجوی را می شناسیم و دهلوی را می شناسیم، شعرای ما از این ها حرف می زنند و شعر از این ها نقل می کنند و نقد می کنند. کتاب های زیادی درباره این ها نوشته شده است اما درباره نعیم فراشری یک سطر مطلب در ادبیات ما، در حوزه فکری ما و در حوزه های علمی ما نمی بینید. این خیلی بد است.



کنگره بزرگ نعیم فراشری را در تهران برگزار می کنیم

مردم باید بدانند چنین ذخیره فرهنگی در اروپا وجود دارد، او تنها شاعر قاره سبز است که دیوانش به زبان فارسی است. بی نظیر است. برای سال آینده طرحی داریم تا کنگره بزرگ نعیم فراشری را در تهران برگزار کنیم.

در آلبانی هر سال همزمان با روز «نعیم» در منزل نعیم فراشری که موزه است برگزار می شود. مراسمی برگزار می شود ضمن این که در سال های گذشته هم در فرانسه و هم در آلمان و هم در ترکیه این شخصیت مورد تجلیل قرار گرفته است. برای او کنگره برگزار شده است در حالی که او بیشترین ارتباط را با فرهنگ و ادبیات فارسی دارد. نعیم فراشری دیوان فرانسوی و آلمانی ندارد حتی دیوان ترکی هم به آن شکل ندارد. ممکن است لای کتاب ها دو بیت یا ده بیت ترکی سروده باشد. باید این شخصیت برجسته را تجلیل کنیم و بشناسیم. متأسفانه در دوره کمونیستی انور خوجه مانع از این شناخت بود. بعد از کمونیست هم کوتاهی های ما به این عدم شناخت دامن زده است.

دوستان ما که در قالب رایزنی فرهنگی کار کردند عمدتاً تلاش داشتند نعیم فراشری را در خانه خود ببینند و تجلیل کنند. کمتر به این سمت آمدند که در جامعه ایرانی شناسایی و معرفی شود. تلاش داریم سال آینده با کمک شهرداری، بنیاد ایران شناسی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، حوزه هنری، وزارت ارشاد، وزارت خارجه و صدا و سیما این کنگره را برگزار کنیم و ستادی تشکیل دهیم تا در آن ستاد گرد هم آیند و نهایتاً این کنگره را با یک حال و هوای شایسته و مناسب شأن نعیم فراشری برگزار کنیم.

تمام ارتباطات فرهنگی ما در آلبانی با این محور پیش می رود؟

بله. دهه فجر گروه موسیقی را دعوت کردیم. گروه سلوک به آلبانی آمد. دیوان شعر نعیم فراشری را نشان دادم و مقداری خواندند. سرپرست گروه آقای مهدی زارع آهنگساز بود، باور نمی کرد شخصیت برجسته ای با این اوصاف دیوان شعر فارسی داشته باشد. وقتی خواند و دید واقعیت دارد گفت از شوق و ذوق نمی تواند بخوابد تا یک قطعه را آهنگ سازی کند. آهنگ را ساخت و صبح دو الی سه ساعت با دوستان و همکاران تمرین کردند و در مراسم های مختلف اجرا کردند.

به فارسی؟ بله چون شعر فارسی است. این برای آلبانیایی ها خیلی عجیب بود.

مگر زبان فارسی را می فهمند؟ خیر اما همین که گروهی ایرانی اشعار نعیم فراشری را با زیبایی می خواند خیلی برایشان جالب بود. در استودیو تلویزیون ملی آلبانی که بچه ها اجرا داشتند کارمندان از طبقات مختلف آمده بودند و تماشا می کردند که اشعار نعیم فراشری چگونه خوانده می شود.

نگاهی به سفرهای پی در پی مریم رجوی به تیرانا



علی جهانی فرد - ۱۶ فروردین ۱۳۹۶

بعد از این که این ارتش به اصطلاح آزادی بخش و انقلاب کرده مریم رجوی با یک فقره عقب نشینی از همه شعارهای پوشالی اش نظیر چو اشرف نباشد تن من مباد و سلاح ناموس مجاهد خلق است و اصرار بر ماندن در عراق؛ مجبور شد بعد از سه دهه مفتضحانه از خاک عراق اخراج شود و به آپارتمان های کمپ تیرانا منتقل شود. مریم رجوی حسابی از فروپاشی تشکیلات پوسیده-اش احساس خطر کرده و دست به کار شده است تا چند صباحی با سیلی هم شده صورت این ارتش وارفته را سرخ نگه دارد. حالا می خواهیم به بررسی دلایل سفرهای شتاب زده و پی در پی مریم رجوی به کمپ تیرانا بپردازم:

۱) همانطور که در مقدمه اشاره کردم نیروهای سازمان در حالی به کمپ تیرانا منتقل شده اند که مسعود رجوی به عنوان رهبر بالای سرشان نیست و شایعه مرگش همه جا پخش شده، سلاح و خاک عراق را هم از دست داده و دیگر در جوار خاک میهن نیست ضمناً دیگر از آن ارتش به اصطلاح آزادیبخش، جز یک مشت نیروهای وارفته و روحیه باخته که انبوهی سؤال بی پاسخ دارند و حسابی مسئله دار هستند و اکثریتش هم سالخورده و بیمار هستند؛ چیزی نمانده است. به خاطر همین مریم رجوی پی در پی و سراسیمه به آنجا می رود و مدام قسم و آیه می خورد که به نیروها بقبولاند که مسعود رجوی نمرده است و ما هم با خروج از عراق نه تنها شکست نخورده ایم بلکه پیروز هم شده ایم و در آستانه سرنگونی هستیم و امسال هم به طور مسخره ای در پیام نوروزی اش گفته که سال اعتلای مقاومت بود و هست!!!!!!؟؟؟ نمی دانم ایشان از کدام اعتلا صحبت می کند؟ لابد منظورش از اعتلا روی کار آمدن ترامپ به عنوان رئیس جمهور آمریکا است، ایشان طبق روال **آویزان شدن به قدرت های بیگانه** چشم امید به ایشان دوخته است که سرنگونی را برای ایشان محقق کند.

۲) یکی دیگر از اهداف و دلایل این سفرهای شتابزده اش به تیرانا اینست که با راه اندازی ملاقات و انواع و اقسام سوردادن ها و هدیه دادن ها به مقامات دولت آلبانی آنان را متقاعد کند که به این فرقه آزادی عمل بیشتری بدهند تا هر طوری که دلخواه شان است برای نگه داشتن نیروها محدودیت ایجاد نماید.

۳) بعد از سفر رئیس جمهور آلبانی به ایران ایشان حسابی وحشت زده شده که نکند روابط دو کشور بهتر شود و مسایل ویزای خانواده ها حل گردد و خانواده ها این کابوس ایشان که در عراق باعث فرو پاشی تشکیلات شد در کمپ تیرانا دوباره تکرار شود و با راه افتادن ملاقات خانواده ها با عزیزان شان مهار اوضاع نا به سامان تشکیلاتی از دست شان در برود.

۴) یکی دیگر از اهداف این سفر اینست که بعد از شایعه مرگ مسعود رجوی و مواجه شدن سازمان با بحران رهبری سعی می کند خودش را جای او غالب کند و خلأ رهبری را پر کند که به خاطر عدم صلاحیت و نداشتن سابقه تشکیلاتی و بودن نفرات با سابقه تر از ایشان مثل ابریشم چی و برادرش و زنانی مثل عذرا طالقانی که زمانی مریم رجوی تحت مسئول او بوده است؛ نمی تواند جای مسعود رجوی را در تشکیلات پر کند و سازمان را از این وضعیت اسف بار تشکیلاتی خارج کرده و نجات بدهد.

۵) و اما مهمترین دلیل سفرهای هراس آلود ایشان به کمپ تیرانا اینست که کمی روحیه به نیروهای وارفته و روحیه باخته تزریق کند و از موج روزافزون ریزش نیرویی جلوگیری کند و از پاشیده شدن شیرازه این آخرین سنگر تشکیلات به هر قیمتی شده جلوگیری کند و به همین خاطر است که این روزها پی در پی به بهانه روز زن و سال نو به آنجا رفته و با خرج های کلان سورچرانی راه انداخته تا به نیروهای مسئله دار بقبولاند که هنوز سازمان در قید حیات هست و در حال فروپاشی نیست.

در صورتی که واقعیت صد و هشتاد درجه عکسش را نشان می دهد و این را همه از جمله خود نیروها فهمیده اند و به همین دلیل موج مسئله داری و ریزش نیرویی همچون یک سونامی این فرقه را تهدید می کند و سران فرقه و مریم رجوی هم با این ترفند ها نمی توانند کاری از پیش ببرند و جلوی این سونامی را بگیرند.



حربه ای به نام مستمری پناهندگی

بنیاد خانواده سحر - ۲۷ فروردین ۱۳۹۶

مطلب حاضر توسط یکی از جدانشدگان فرقه رجوی در آلبانی مدت ها قبل نوشته شده و به مسئولین بنیاد خانواده سحر تحویل گردیده است که ضمن پوزش از بابت تأخیر، با قدری ویراستاری در زیر نقل می شود. ما برای پرهیز از بروز هر گونه مشکل، نگارنده را با عنوان ز. ش. معرفی می کنیم.

تیرانا - ۱۹ اسفند ۱۳۹۵

تک تک کلماتی را که می گویم عین حقیقت است. مسئولین سایت سحر قبل از این که شروع به نوشتن کنم اولین جمله ای که گفتند این بود: "ما از تو فقط حقیقت را می خواهیم و نه چیز دیگری." بعد از شنیدن این جمله از مسئولین سایت، ذهنم در لحظه به جملاتی رفت که موقعی که در سازمان مجاهدین خلق بودم همیشه در نشست ها تأکید می کردند که مقاله هایی که در سایت سحر و دیگر سایت ها نوشته می شود همه اش دروغ و با فشار گذاشتن و ترساندن نفرات جدا شده این مقاله ها نوشته می شود ولی الآن که خودم با آن مواجه شدم فهمیدم برعکس است و موضوعاتی که در سایت های سازمان نوشته می شود دروغ و از روی اجبار است. من به خودم اجازه نخواهم داد که نوشته ای اگر می نویسم از روی اجبار باشد بلکه عین حقیقت است که الآن هم با این مشکلات مواجه هستیم.

من یکی از جدا شده های سازمان مجاهدین خلق هستم که از روز اول که فهمیدم این سازمان با نفرات چه کار می کند تصمیم گرفتم که از سازمان جدا شوم، ولی به هر دلیلی نمی شد یا شاید می ترسیدم که بعد از جدا شدن برای من چه اتفاقی خواهد افتاد. موقعی که از جهنم لیبرتی رها شدیم و به کشور آلبانی آمديم دیگر برای خودم بهترین زمان را برای رها شدن از دست این فرقه می دیدم ولی باز هم مردد بودم که بعد از جدایی مشکلات مالی خود را چگونه تأمین کنم. بعد شنیدم که کمیساریا به نفرات جدا شده به عنوان حق پناهندگی پول می دهد و بعد از تحقیق در این مورد کار خود را عملی کرده و از دست این فرقه آزاد شدم.

ولی موقعی که بیرون آمدم فهمیدم که پول پناهندگان را در نهایت خود فرقه می پردازد. شک کردم که چرا سازمان باید پول را بدهد و بعد از تحقیق از نفرات دیگر فهمیدم که قبلاً کمیساریا خودش نزدیک به ۵۰۰ دلار در ماه به نفرات پول می داد و سازمان به دنبال این موضوع بود که این را از دست کمیساریا در بیاورد و خودش پول جدا شده ها را پردازد و طبق توافقاتی که در ژنو با کمیساریا امضا شد قرار شد که تا موقعی که نفرات جدا شده در آلبانی هستند ماهیانه حقوق آنان را پرداخت کند. اول از همه حقوق نفرات از ۵۰۰ دلار به ۳۵۰ دلار تنزل پیدا کرد. دلایل پرداخت پول توسط این فرقه این بود که در آن زمانی که کمیساریا حقوق نفرات را پرداخت می کرد نفرات آزادانه حرف های خودشان را می زدند و واقعیاتی که در سازمان بود را افشا می کردند و از لحاظ اجتماعی چهره واقعی سازمان را در بین مردم آلبانی نشان می دادند و همین طور از لحاظ سیاسی به ضرر این فرقه بود که مشکلات متعددی برای سازمان ایجاد شده بود. الآن با دادن پول توسط این فرقه به نفرات، دیگر هر کسی کمترین جمله ای را علیه این



سازمان بگوید حقوقش قطع خواهد شد و نفرات هم از ترس نداشتن پول و آوارگی در کشور غریب مجبور به سکوت شدند در صورتی که همین نفرات که در حال حاضر تعدادشان در آلبانی نزدیک به ۱۵۰ نفر می شود حقایقی برای گفتن دارند که اگر به گوش مردم برسد این سازمان دیگر منفورتر از قبل می شود ولی الآن با امضا کردن زوری برگه هواداری دیگر مجبور به سکوت می شوند.

خودم از جمله این نفرات هستم که ترس دارم. **سازمان با صدا کردن نفرات به آن ها گوشزد می کند که نباید با هم بگردید و نباید دور هم جمع شوید و سازمان با تفرقه انداختن بین نفرات و به دروغ حرف های ضدی از این نفر به آن نفر گفتن، امیال شوم خودش را پیش برده که الآن که در اینجا هستیم قبلاً نفرات با هم دوست بودند و برای هم جان می دادند الآن طوری شده که نفر جرأت نمی کند به برادرش هم اعتماد کند و دیگر کمک کردن به هم آرزو شده و این فرقه با کارکردن روی چند نفر آن ها را جذب کرده و با دادن حقوقی بالاتر آن ها را به استخدام خود در آورده که بین نفرات تفرقه انداخته و به دروغ حرف هایی بگویند که ترس بین نفرات ایجاد شود** و با نشستن در کافه هایی که نفرات جدا شده به خاطر کارهای خودشان بیشترین رفت و آمد را می کنند نفرات را زیر نظر داشته باشند که نفرات چه کار می کنند و اطلاعات تک تک نفرات را به سازمان داده و با خود شیرینی و رذالت پیشگی حقوق و مزایای بیشتر خود را دریافت کنند ولی این نفرات باید بدانند که این کارشان مکیدن خون جاشدگان است که حتی بعد از آزادی حق گفتن جمله ای را ندارند.

این بیشترین درگیری ذهنی نفرات جدا شده است که بعد از آزادی از زندان رجوی هنوز گرفتار هستند و روزانه خودم و نفرات دیگر که با همه آن ها در ارتباط هستیم مشغله ذهنی ما این است و اگر ما نفرات جدا شده می توانستیم ترس را به کنار گذاشته و با جمع شدن در کنار هم نه تنها حقمان را می گرفتیم بلکه این امید را به نفرات داخل مناسبات می دادیم چون خودم رفقا و دوستان بسیار زیادی دارم که می خواهند از این فرقه جدا شوند ولی ترس از دنیای بیرون و همین مشکلاتی که ما داریم باعث وحشت آنان هم شده ولی باید به همین رهبر فرقه گفت با هر فشاری که روی ما می گذاری نمی توانی انسانیت ما را بخری و من این حق را دارم که اتفاقاتی که چه در داخل فرقه و چه در بیرون فرقه افتاده را افشا کنم و درخواست من و همه نفرات جدا شده از سازمان های بین المللی مخصوصاً کمیساریا این است که مثل قبل مستمری پناهندگی ما را پرداخت کند و نگذارد که این سازمان با پرداخت پول هویت یک انسان را به لجن بکشد.

من از همه ارگان های حقوق بشری و جاشدگان در اروپا می خواهم که به کمیساریا مراجعه کنند و بپرسند که چرا فرد در آلبانی حتی وقتی از سازمان جدا می شود اختیارش باید همچنان در دست سازمان باشد و چرا کمیساریا این قدر به رجوی باج می دهد و چرا خلاف قوانین عمل می کند. جاشدگان در آلبانی عاجزانه می خواهند که کمیساریا به وظیفه قانونی خود عمل کند.

نگارنده : ز. ش.

آلبانی سخت تر از عراق برای فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز سیستان و بلوچستان - ۲۹ فروردین ۱۳۹۶

پر واضح است مریم رجوی متوجه رویه ی رو به اضمحلال فرقه اش شده است و خوب می داند انتقال به آلبانی به مثابه قرار گرفتن در عمل انجام شده بود و طبیعی است اگر مریم رجوی بخواهد با سیلی صورتش را سرخ نگه دارد و لااقل در چشم هوادارانش اوضاع را وارونه نشان دهد.

بی شک تکاپوی مریم رجوی در چند ماه گذشته برای خودی نشان دادن است و بیان این که، مسعود مرده باشد یا زنده فعلاً من در رأس این فرقه هستم.

اما مریم هیچ برگ جدید برنده ای نسبت به مسعود ندارد هر ترفندی به کار می گیرد همان تقلاهای بی نتیجه مسعود است.

هیاهوی دیوانه وار اما تو خالی، شگرد تبلیغاتی مسعود برای خودنمایی بود و امروز مریم از همان شگرد برای معرفی خودش به عنوان رئیس جمهوری استفاده می کند که هیچ رسمیتی در بین ملت ایران ندارد و خودش هم می داند که اگر این حباب بترکد و به خصوص نفرات تازه انتقال یافته به آلبانی متوجه واقعیت های وجهه بیرون فرقه فریب کارشان شوند زود تر از هر بمبی هسته این فرقه را خواهند شکافت.

برپایی شوی مضحک سال نو تنها دریچه ی امیدی بود برای نفرات زجرکشیده فرقه در آلبانی که بیش از ۱۲ سال را زیر آماج خمپاره و تهدید های مردم به تنگ آمده عراق سپری کردند و ناخواسته قربانی سوابق خصمانه و تروریستی فرقه رجوی شدند، این افراد پس از سال ها سختی، سال نو را بدون دلهره تجربه کردند و این سبب شادیشان شد و نه حضور مریم رجوی که عین این سال های پر مشقت را در اروپا مشغول خوشگذرانی و فلان لابی سعودی و آمریکایی بود.

خوشحالی نفرات فرقه در آلبانی از این بابت است که جانشان را دربردارد و به همین مصدومیت های به یادگار مانده از عراق راضی- اند، آن ها شاهد پرپر شدن بسیاری از دوستانشان بودند و زخم های بسیاری بر تن و روان دارند که مراجعات مکرر این نفرات به کلینیک های پزشکی و به خصوص متخصصان ارتوپد و اعصاب و روان گواه این مدعاست.

لذا کار مریم رجوی برای راضی نگه داشتن این نفرات در دنیای آزاد آلبانی بسیار دشوارتر از عراق است و همین باعث تهدیدهای مالی و پناهندگی از سوی فرقه به نفراتش شده است چرا که بسیاری از آن ها خواستار قطع ارتباط کامل با فرقه هستند ولی توان مستقل شدن را ندارند.

امید است با بهبود روابط دیپلماتیک بین دو کشور ایران و آلبانی راه رهایی برای اسیران در بند فرقه رجوی میسر گردد تا تمامی بندهای متصل به فرقه را بدرند و باقی مانده عمر را آزادانه سپری نمایند.

سالاری

تسلیت به خانواده کردمیر



انجمن نجات مرکز کرمانشاه - ۲۶ فروردین ۱۳۹۶

انا لله وانا اليه راجعون

با خبر شدیم خانم مریم کردمیر خواهر اسیر در فرقه رجوی، پیمان کردمیر به دیار ابدی شتافتند. این مصیبت وارده را به خانواده کردمیر، تمام دوستان و آشنایان و همچنین به خانواده بزرگ انجمن نجات تسلیت عرض می نماییم.

برای آن سفر کرده طلب بخشش و مغفرت و برای بازماندگان صبر جمیل از خداوند منان خواستاریم. باشد که روزی تلاش های این خواهر به ثمر بنشیند و برادرشان از جهنم رجوی نجات پیدا کند و به دنیای آزاد بازگردد.

مصاحبه با خانم ثریا عبداللہی به مناسبت روز مادر



انجمن نجات مرکز تهران

به مناسبت میلاد فرخنده و با سعادت اسوه تمام عیار مکارم و قله رفیع فضائل صدیقه کبری، حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و هفته بزرگداشت مقام زن و روز مادر، به دیدن مادری فداکار و شجاع رفتیم که سال هاست برای رهایی فرزند خود و فرزندان دیگر این مرز و بوم از اسارت فرقه تروریستی رجوی تلاش می کند و خستگی ناپذیر در این راه گام بر می دارد.

اولین فریاد های او پشت دیوارهای پادگان اشرف در اوایل سال ۸۸ سران فرقه مخرب رجوی را به وحشت انداخت. خانم ثریا عبداللہی که هرگز از تهدید، توهین، تحقیر و سنگ پرانی های فرقه نهرا سید، تا شهریور ۹۱ یعنی به مدت سه سال و نیم همراه با دیگر خانواده ها در بیابان های خشک عراق پایداری نمود تا صدای او و سایر مادران به گوش اسرای اشرف برسد و فریادهایشان رهایی را به آنان نوید دهد.

مادران رشته محکمی شده بودند که فرقه رجوی نتوانست در برابر آنان دوام بیاورد و به ناچار مجبور به تخلیه پادگان اشرف و نهایتا تخلیه اردوگاه لیبرتی شد. مادران و خواهرانی که سال ها در بیابان های عراق برای رهایی عزیزانشان سختی ها را تحمل کردند با جدا شدن افراد از فرقه، شادمان می شدند و خدا را شکر می کردند.

مصاحبه با خانم عبداللہی در زیر از نظرتان می گذرد:

۱. خانم عبداللہی! ضمن تبریک هفته بزرگداشت مقام زن و روز مادر به شما و تمام مادران، خواهران، دختران و همسرانی که عزیزانشان در اسارت فرقه رجوی می باشند از شما خواهش می کنم در مورد احساسات مادرانه خود نسبت به فرزند دربندان با ما سخن بگویید؟

با سلام خدمت شما و خانواده های محترم افراد گرفتار در فرقه تروریستی رجوی؛ من هم به نوبه خود میلاد با سعادت دخت نبی اکرم "فاطمه الزهرا" را به شما، مادران، همسران، دختران و خواهران ستم دیده که سالیان سال است عزیزانشان در زندان ها و شکنجه گاه های فرقه رجوی اسیر و زندانی شده اند، تبریک می گویم و امیدوارم به لطف و کرم این بانوی دو عالم، هرچه سریع تر رهایی تمام اسیرانمان را جشن بگیریم.

عشق مادر و فرزند، موهبت الهی است و قابل توصیف و توضیح نیست، این دو همزاد با هم متولد می شود و با هم رشد می کنند و به اوج اعلا می رسند، فرزند پاره تن مادر است و این بزرگترین هدیه از طرف خالق هستی است. من یکی از این مادرانی هستم که خداوند پسری صالح و سالم عطايم کرد، روز سی آذر سال ۱۳۶۱ در بیمارستان امام خمینی تهران، اولین لحظه ای که پسر مرا دیدم فراموش نمی کنم، نوزادی لاغر اندام با چشمان درشت، دست های پهن، انگشتان کوچک و ظریف؛ شاید باور نکنید وقتی امیر را بغل کردم، بوسیدم و در واقع بوییدم به آرامش خاصی رسیدم. چندین ماه با دلشوره و اضطراب منتظر چنین روزی بودم، برایم خیلی مهم بود که فرزندی سالم داشته باشم.



به هرصورت زمان با هر خوبی، بدی، سختی و گرفتاری که داشت می گذشت و آن نوزاد قنداقی روز به روز بزرگ و بزرگتر می شد و رویاها و آرزوهای من هم با قد رشید امیرم رشد می کرد.

نکته ای را یاد آوری کنم، امیر اصلا من، در محیط خانه و اجتماع چنان تربیت شده بود که به نماز، قرآن و روزه اعتقاد و ایمان خاصی داشت. به همین دلیل در جامعه و محیط ورزش و مدرسه، جایگاه خود را حفظ کرده بود و تمام دوستان از صمیم قلب به امیر محبت می کردند و احترام می گذاشتند و مهم تر این که او با تمام شرایط سخت زندگی، با متانت خاصی با مشکلات رو به رو می شد، هیچ وقت از کمبودها گله نمی کرد. بسیار صبور و نصیحت پذیر بود، در زندگی کمک حالم بود، کوهی بود در روزگار تنهایی های من، گنجینه ای بود در نداری من، عشقی بود هنگام شکست من، چراغی بود در خانه بی روح و خاموش من. باز هم بگویم؟؟

بگویم که امیرم تمام زندگی، نفس و غیرت من بود، امیرم پناه خواهران بی کس و مادر تنهائیش بود، آری امیرم ستون زندگی من بود.



امیر همیشه قصه شنگولی را دوست داشت. او می گفت: "مادر! گرگ ها خوب نیستند چون که بچه ها را از مادرشان می دزدند و حرف دروغ می زنند. اگر روزی گرگ من را بدزدد، تو چه کار می کنی؟"

گفتم: "من شکم گرگ را با چاقو تکه تکه می کنم و ترا از شکمش بیرون می آورم، تو نباید بدون اجازه من جایی بروی که گرگ ترا فریب دهد." او زیر چشمی به من نگاه می کرد و می خندید.

امیرم از گرگ می ترسید ولی اکنون شانزده سال است که اسیرهیولایی چون رجوی منافق شده، راهزنان و دزدان پسر را از ترکیه ربودند و تاکنون هیچ بشر و نهادی به دادم نرسیده، تنها جوابی که گرفته ام سکوت بوده و سکوت. سینه من شانزده سال است که قبرستان تمام احساس هاست.

گلی گم کرده ام می جویم او را به هر گل می رسم می بویم او را

گل من یک نشانی در بدن داشت یکی پیراهن کهنه به تن داشت

اگر پیدا کنم زیبا گلم را به آب دیدگان می شویم او را

صدای آشنایی آمدش گوش که شد از کف برونش طاقت و هوش

به سویی آن صدا شد زار و نالان گُل خود را بدید و کرد افغان

۲. صحنه های درد و رنج مادران در جستجوی فرزند در بیابان های عراق طی سال های طولانی و رنجی که اینک در فراق عزیز خود تحمل می کنند را بیان کنید؟

نمی دانم شما پادگان اشرف را از نزدیک دیده اید یا نه، زندانی است که دور تا دور آن سیم های چهار لایه خاردار و تیغ دار به اضافه نرده های شمشیری که نوک پیکان شمشیر به طرف زندان اشرف یعنی محلی که بچه های اسیر ما گرفتار و زندانی بودند، بود. وهله اول این صحنه ها برای ما مادران و خانواده ها درد آور بود که چرا باید در کشور غریبه ای همچون عراق، عده ای ایرانی به این صورت محبوس و زندانی شوند؟ هیچ کس اجازه ورود و خروج نداشت، واقعا وحشتناک بود، برهوت بیابان نه آبی بود و نه برقی، نه آدمیزادی، ما چند خانواده بودیم که برای دیدار بچه های نگون بختمان آمده بودیم، نمی دانستیم که بچه ها در چنین مکان دور افتاده و ویران شده ای اسیر و گرفتارند، من به خیال خودم چندین سال فکر می کردم که امیرم به آلمان رفته است، چون با من آخرین باری که تماس گرفت، گفت من آلمان هستم و علی آنکارایی باشگاه دارد. خدا لعنت کند مسعود رجوی و مریم قجر را. به چه دروغ هایی چندین سال خوش بودیم.

تمام نفرات فرقه در کانکس ها یا همان بنگال ها زندانی بودند، هیچ کس جرأت بیرون آمدن نداشت، به جز چند فرمانده که جان نثار رجوی بودند و می دانستند که اگر این ها بروند پشت سیم خاردارها فرار نخواهند کرد. در هر دو کیلومترمربع یک کانکس نگهداری گذاشته بودند و نفری که نگهداری می داد موظف بود از کوچکترین حرکت خانواده ها عکس و فیلم بگیرد. ناگفته نماند بعد از مدت زمانی برخی از همین نگهداران از لای سیم خاردارها فرار می کردند.



شرایط روحی و جسمی بعضی از خانواده ها با آب و هوای اشرف خاک آلود سازگار نبود یا دچار سرگیجه می شدند و یا این که حالت تهوع داشتند و با همین وضع بعضی از نفرات نگهداران که پشت خاک ریزها پنهان می شدند از فرصت استفاده می کردند و این مادران پیر را از پشت با سنگ و آهن می زدند. با تمام این مشکلات خانواده ها از ساعت پنج صبح تا نیمه شب به دور این سیم ها می گشتند و فریاد می زدند که "بیایید ما خانواده های شما هستیم." نفرات فرقه و یا همان نگهداران با انواع شعارها "مزدور برو گم شو، چند گرفتی بلندگو دست گرفتی، هند جگر خوار تویی، مادر خونخوار تویی" ما خانواده ها هم به دنبال یوسف گم گشته خودمان بودیم.



نگهبانان از ما با سنگ و آهن و فحش پذیرایی می کردند و ما تنها به دنبال گم شده خودمان بودیم، با گریه، ضجه، آه، ناله و التماس که ما خانواده هستیم و می خواهیم عزیزانمان را ببینیم. ولی چه فایده، انگاری در گوش سنگ و آهن حرف می زدی. همه در واقع مسخ شده بودند. یعنی گروهی اصحاب کهف بودند که چهل سال به خواب رفته بودند. از عشق، عاطفه و التماس هیچ نمی دانستند. فقط نگاه می کردند و فیلم و عکس می گرفتند و فحش می دادند. بعضی از مادران از جمله خودم سنگ و آهن تقدیم مان می شد. واقعاً انگار به برق سه فاز وصل می شدیم، بر اثر سنگی که به دست و کمرم خورد تا چند روز تمام بدنم کلاً بی حس بود. اتفاقاً همان روز بغض و کینه عجیبی تمام وجودم را گرفت. **با گریه و فریاد پسرم را صدا زدم و گفتم: "امیر بیا بین مادرت را این بی خدایان چگونه می زنند، تمام بدنم را با سنگ و آهن سیاه و کبود کردند، بیا بین در این بیابان چگونه به دست از خدا بی خبرها گرفتار شده ام، فقط به عشق دیدنت امیر، دجالان رجوی مادرت را کتک می زنند، بیا بیرون قهرمانم."**



مرداد ماه گرمای هوا بیداد می کرد. اشرف ویران شده تماماً خاک، زبان روزه، به دور این سیاح ها می گشتیم و فریاد می زدیم. به خدا آخر زمان بود، هیچ فریادرسی پیدا نشد که بپرسد شما چندین ماه به دنبال چه می گردید، خدا حامیان دروغین حقوق بشر را لعنت کند، شکایت ها نوشتیم و درخواست کمک کردیم ولی انگاری همه دست ها در یک کاسه بود. هیچ کس با خانواده کاری نداشت، حتی وقتی تانک های ملل متحد می آمد همه کلاً وارد اشرف می شدند و اصلاً نگاهی به خانواده های متحصن نمی کردند. تماماً جلوی درب اشرف از طرف فرماندهان فرقه، پذیرایی آنچنانی می شدند، من چندین بار خواهش و التماس کردم که لااقل از ما بپرسید که چرا اینجا نشسته ایم و به دنبال چه هستیم، اصلاً گوش شنوایی نبود، ما با آه، ناله، گریه و التماس از سربازان آمریکایی درخواست کمک کردیم ولی آن ها با قنداق تفنگ ها مادران پیر را کنار می زدند و اجازه ندادند که ما لااقل چند کلمه ای با نمایندگان حقوق به اصطلاح بشر مان صحبت کنیم. به هر صورت چند سال، تمام شرایط سخت حضور در اشرف و تحصن برای دیدار حتی چند دقیقه ای را، تحمل کردیم ولی دریغ از یک ملاقات حضوری.



اما ناگفته نماند حضور خانواده ها باعث شد که حدوداً صد و هشتاد نفر از اشرف با تحمل تمام شرایط فرار کنند و به دنیای آزاد بیایند. خیلی از نفرات جدا شده از فرماندهان همان کانکس های نگهبانی بودند. بعد از مدتی دختران فرار کردند از جمله خانم زهرا میر باقری و خانم مریم سنجابی که این خود نوید بسیار بزرگی برای خانواده ها و اسیرانمان بود.

اکثر جدا شدگان از ما می خواستند تا جایی که برایمان امکان دارد به تحصن خود ادامه دهیم چون اسیران به حضور خانواده ها در پشت درب های زندان الموتی رجوی بسیار امیدوار هستند و همین پیغام ها به خانواده ها امیدواری داد و اکثر نفرات اسیر در زندان اشرف به هر صورت ممکن برای خانواده های متحصن نامه می فرستادند و التماس می کردند که به هیچ عنوان دست از تحصن برندارند چون اگر خانواده ها بروند، رجوی همه را به عمد خواهد کشت.



مطلبی را فراموش کردم. ما در مدت تحصن خود تمام اطراف زندان اشرف را به بلندگوهای بسیار قوی مجهز کرده بودیم و اخبار روز را از طریق همین بلند گوها به گوش نفرات اسیر می رساندیم، علی الخصوص سی دی ضبط شده خانم بتول سلطانی به نام رقص رهایی، بهزاد علیشاهی، محمد کرمی و افشاگری جداشدگانی که در کنار خانواده ها بودند و از طریق بلندگو جنایت ها و فسادهای اخلاقی رجوی را به گوش نفرات زندانی در ضلع جنوب، شرق، شمال شرق و درب اسد می رساندیم که همین مسئله باعث ریزش و جدایی خیل زیادی از نفرات شد.

درد جدایی سه دهه واقعاً رنج آور است. وقتی خانواده ها با هزاران عشق، امید و آرزو تنها برای دیدار عزیزانشان به اشرف یا همان عراق می آمدند و بعد از مدتی ناامید و با چشم های گریان محل استقرار را ترک می کردند برای خانواده های متحصن دایمی، درد آور بود. خاطرم هست خانمی از کرمان بود که برادرش از جبهه جنگ ربوده شده بود. بعد از پانزده روز باید برمی گشت. روز موعود به هیچ عنوان نمی خواست دست خالی به ایران برگردد. می گفت: "پدرم فوت کرده، مادرم تنها همین پسر را دارد، من به مادرم قول حتمی و صد درصد داده ام که با برادرم برمی گردم، حالا با دست خالی چه کار کنم؟"

این صحنه‌ها دردآور و غیرقابل تحمل بود ولی چاره‌ای هم نداشتیم. خدا لعنت کند رجوی‌ها را که به بهانه مبارزه با ظلم فقط به خاطر قدرت طلبی‌های خود، به عمد جوانان ایران زمین را به خاک و خون کشیدند و از طرف دشمنان ملت ایران هم به نحو احسن حمایت شدند.

۳. شما به عنوان مادری که در طی این سال‌ها، در صف مقدم مبارزه با فرقه رجوی برای رهایی اسیران دربند بوده‌اید نمونه‌های بسیاری از مادران و پدران را دیده‌اید که در فراق فرزند دربندشان از دنیا رفته‌اند. خواهش می‌کنم در این مورد صحبت کنید؟

امان از دل خانم شوکت قاسمی مادر پیمان کردمیر، واقعاً فوت نابهنگام ایشان ضربه روحی سختی به من زد. این مادر همراه شوهر مریض خود سال‌ها پشت درب اشرف ماند. تنها خواسته او فقط دیدار و ملاقات بعد از بیست سال دوری بود. ایشان بیشتر همراه خانواده‌ها بودند، در تمام ساعات شبانه روز این مرحومه آماده بود و همراه همسر خود بالای خاک ریزها می‌نشست و آرام آرام حرف می‌زد و گریه می‌کرد. روزی از این مادر جگر سوخته پرسیدم: "خانم کردمیر با کی حرف می‌زنی و گریه می‌کنی؟" گفت: "با پیمان (پسرش که اسیر بود)، پدرش خیلی مریض است می‌ترسم بلایی سرش بیاید و پیمان را نبیند، پیمان پسر آرام و مظلومی است اصلاً با هیچ کس کاری ندارد، او فقط به عشق خوانندگی آمده این خراب شده"



تا ساعت‌ها که قدم می‌زدم فقط به اشک‌های صورت مرحوم شوکت قاسمی فکر می‌کردم که مثل باران قطره قطره پشت سرهم روی دامن گل‌گلی‌اش می‌ریخت، نمی‌دانم واقعاً خدا چرا این همه ظلم را قبول کرد.



مرحوم آقای حبیب الله عبدی رؤوف پدر احمد عبدی، نزدیک به دو سال در اشرف تحصن کرد. پدری بسیار آرام ولی با معلومات عمومی بسیار قوی، مهربان، صبور و خنده رو، قلبشان باتری داشت. روزی ما خانواده ها رفتیم درب جنوب، آقای عبدی هم همراه ما بود، اعضای فرقه با سنگ و آهن و چوب به طرف این پیرمرد هشتاد ساله حمله ور شدند، چندین سنگ و آهن به بدن لاغر این پدر خورد، من فریاد زدم که چرا این پیرمرد را می زنید ایشان با حرمت و احترام با شما حرف می زد، مجدداً تمام خانواده ها را به سنگ و آهن بستند، دیدم آقای عبدی گوشه ای نشست، ترسیدم رفتم بینم چه شده، دیدم دست و صورت ایشان تماماً خونی شده، خدا لعنت کند شماها را مگر ما چه می خواستیم، مگر این پدر چه گناهی داشت، همسر ایشان با گریه آمد و آقای عبدی را به طرف کانکس خانواده ها برد.

۴. پیام شما به سران جنایتکار فرقه تروریستی رجوی چیست؟

سران جنایتکار فرقه مخرب رجوی در حدی نیستند که من بخواهم به آن ها پیام بفرستم، این نفرات قاتل ملت ایران و جوانان ایران هستند، آن ها جنایت هایی کردند که در تاریخ بشر دیده نشده، سران فرقه می دانند که ما خانواده ها همراه با جادشداگان از فرقه رجوی، دست از مقاومت و پشتکار برنخواهیم داشت، چرا که عزیزان ما را با انواع دروغ ها و نیرنگ ها در زندان های خود اسیر و گرفتار کرده اند و برای رهایی این اسیران تا آخرین نفر و تا آخرین نفس ایستاده ایم. آزادی اسیران هدف اصلی تمام خانواده هاست.



من به عنوان یک مادر در سال ۱۳۸۸ تنها برای دیدن پسر من به عراق رفتم و تنها خواسته من فقط دیدار با پسر من بود، به هر صورت این حق طبیعی و قانونی من بود که با پسر ملاقات کنم چرا که فرزندم را سران فرقه ربوده و در زندان اشرف مخفی کرده بودند تا سپر جانی مریم و مسعود ملعون باشد.

اولین روزهای تحصن به فرماندهان و سرکردگان فرقه در اشرف اعلام کردم من با سیاست کثیف شما کاری ندارم فقط پسر من را می خواهم اگر پسر من را آزاد کنید من هم بی سر و صدا از اشرف خواهم رفت و اگر نه به خداوند قسم، خاک اشرف را زیر و رو خواهم کرد چرا که من مادرم و عمر، جوانی و هستی ام را فدای پسر من کرده ام.

اکنون همان گفته های سال ۸۸ را تکرار می کنم، پسر من باید از چنگال دیو ستمگر رها شود، در غیر این صورت من و تمام خانواده های اسیران فرقه دجال رجوی به کشور آلبانی خواهیم رفت و مقرر مژگان پارسایی نفرین شده را به سرنوشت اشرف و لیبرتی دچار و همه اسیران را آزاد خواهیم نمود. ملاقات حضوری حق مسلم ماست.

۵. به مناسبت روز مادر با فرزند خود سخن بگویید. امید است که این مصاحبه موجب شود صدای شما به گوش او برسد و هر چه زودتر زنجیرهای اسارت را بگسلد.

امیر اصلانم، فدای نام قشنگت! عزیز مادر، همه این اتفاقات را می دانستی، خاطرت هست روزی که می خواستی با قطار به مشهد بروی؟ زنی فال بین در قطار کنارت نشست و گفت پسر من برای تو اتفاقی خواهد افتاد و تو از مادر و خانواده ات خیلی دور می شوی و به دست عده ای خدا شناس و کافر گرفتار خواهی شد چرا که فال حضرت یوسف برایت آمده. آری پسر من ای کاش زبان آن زن لال می شد و این فال را برایت نمی گرفت. امیر جان من دانم تو خود را فدای راحتی مادر و خواهرانت کردی، می خواستی بهترین زندگی را برای ما مهیا کنی ولی افسوس، این نامردمان و کافرصفهان بدترین سرنوشت را برای تو نوشتند.

امیرم! آه عزیز مادر، چقدر دلم برای تنگ شده، هوای آغوش گرم و دستان مهربان را کرده ام، می خواهم دو بار زیر گلویت را جانانه ببوسم! دلم تنگ است برای صدایت، برای نگاه های معصومانه ات، برای آن هیکل قهرمانت، برای آن صحبت های شیرین، برای خنده هایت، امیرم، بعضی وقت ها آمدن ها هم دیر می شود. عزیزم! سعی کن زودتر بیایی تا حسرت دیدارت را به خاک نبرم، یگانه پسر مظلومم! کور شود چشمی که امیدم را نشان کرد و بشکند دستی که زندگی ام را اسیر و نابود کرد!

امیر جان! حتماً متوجه شدی که این دجالان روباه صفت چه سرنوشت شومی برای تو، مادرت و خانواده ات نوشته اند، سی سال تمامی اعضای خود را فریب دادند، نفرات مخالف را اعدام و زنده به گور کردند، ازدواج و عشق را برای تو و دوستان حرام کردند ولی رهبران فرقه در فرانسه و دیگر کشورها به عیش و نوش خود مشغولند، امیر جان! بسیاری از اعضای این فرقه حتی در سطوح بالا جدا شدند و به دنبال زندگی خود رفتند. تمام نفرات اسیر؛ ربوده شده از جبهه های جنگ یا زندان صدام حسین و یا از کارایی ترکیه هستند، پسر من کدام مبارزه! کدام سرنگونی؟ همه این حرف ها فقط یک کاسه کشک است که به جای نهار و شام به شما بی خبران تحویل داده می شود. آمریکا با آن همه هیبت در مقابل قدرت ایران دست به سینه ایستاده، حال یک عده پیر، معلول و مریض با دست خالی می خواهد ملت را نجات دهند. پسر من سی و پنج سال سرکردگان فرقه تروریستی رجوی به شما دروغ گفتند،

به تو دروغ تحویل دادند، می دانم تو می توانی جدا شوی اما ترا ترسانده اند که اگر جدا شوی به عنوان منافق در ایران اعدام خواهی شد. امیرجان به خدا قسم تماماً کذب محض است تمام جدا شدگان در ایران هستند، همه مشغول زندگی خود می باشند. این ها فقط و فقط برای فریب و ترساندن شماست. تو اعلام جدایی کن. تمام دوستانت جدا شدند و گفتند: "رهبران فرقه امیر را تمام وقت زیر نظر دارند، اصلاً اجازه ندارد تنها جایی برود، به خاطر این که می ترسند جدا شود." امیرجان! تو می توانی به کمیساریا اعلام کنی که من جدا می شوم! هر کشوری که خواستی می توانی بروی، اصلاً اصراری نیست که حتماً باید به ایران بیایی، اصلاً جان ترا قسم می دهم به روح علی بابا! خودت را نجات بده، تو بیایی به یقین تمامی دوستانت هم خواهند آمد، برای پناهندگی در کشورهایی که دوست داری می توانی از طریق کمیساریا اقدام کنی، اصلاً نم فقط اراده می خواهد همین، خواستن توانستن است، تا کی می خواهی بار ذلت را به دوش بکشی، یا علی بگو و زنجیرها را پاره کن!

حنای رجوی واقعاً دیگر رنگ ندارد، خانواده ها تا آخرین لحظه برای رهایی تمام اسیران از دست زالوی خون آشام تلاش می کنند و در کنار عزیزانشان هستند.

ما تا آخر ایستاده ایم.

از خانم عبداللهی برای این که قبول زحمت نموده و این مصاحبه را با من انجام دادند نهایت سپاس را دارم و برای ایشان و تمامی مادران دردمند و رنج کشیده که به حق "قربانیان فراموش شده" لقب گرفته اند آرزوی صبر و رسیدن به وصال عزیزانشان را با توسل به بی بی دو عالم از درگاه حق مسئلت می نمایم.

عاطفه نادعلیان



اعضای فرقه، اولین قربانیان اندیشه های فرقه ای

خانواده های کرمانشاهی جملگی خواستار تجمع در مقابل کمپ اسیران در تیرانا شدند



انجمن نجات مرکز کرمانشاه - ۱۷ فروردین ۱۳۹۶

حدود ده ها نفر از اسیران کرمانشاهی از اردوگاه اسیران رجوی در آلبانی رهایی یافته و تعدادی از این نفرات به کشور ثالث رفته و عده ای هم در آلبانی موقتاً زندگی می کنند و چند نفر هم به کشور خود یعنی ایران بازگشته اند.

این افراد برگشته به میهن خود در دفعات متعدد در تجمع خانواده هایی که عزیزانشان در اسارت رجوی هستند حاضر شده و دست به روشنگری زده اند و همه در یک جمله مشترک واژه تلنگر را مد نظر داشته و بیان می کنند.

این رها یافته ها می گویند آن ها چه در اشرف و چه در لیبرتی بغداد، بعد از سال ها حصر و خفقان قجری مریم با شنیدن صدای مادران و پدران خود در پشت سیاج نکبت بار رجوی، احساس کردند تلنگری در درونشان زده شده و همان تلنگر باعث تصمیم گیری، ریسک مقاومت و تقابل در مقابل دیکتاتوری فرقه ای رجوی شده است.

خانواده هایی که در دفعات مختلف با این اسیران رها یافته دیدار داشته و تماس گرفته اند همگی در جریان تراژدی موجود درخصوص اسیران در چنگ رجوی قرار گرفته و در یک اقدام هماهنگ و خودجوش تصمیم گرفته اند هر طور شده خود را به کمپ اسیران در تیرانا برسانند.

انتقال تجربه خانواده هایی که اسیرانشان رها یافته به مابقی خانواده ها منجر به یک امید برای تصمیم گیری در جهت فعالیت جدید، نامه نگاری و اقدامات مشابه به مقامات آلبانی و مقامات حقوق بشری شده است.

امیدواریم در سال جدید شاهد بازگشت و رهایی سایر اسیران و شادمانی خانواده هایشان باشیم.

به کجا چنین شتابان



انجمن نجات مرکز ایلام - ۲۷ فروردین ۱۳۹۶

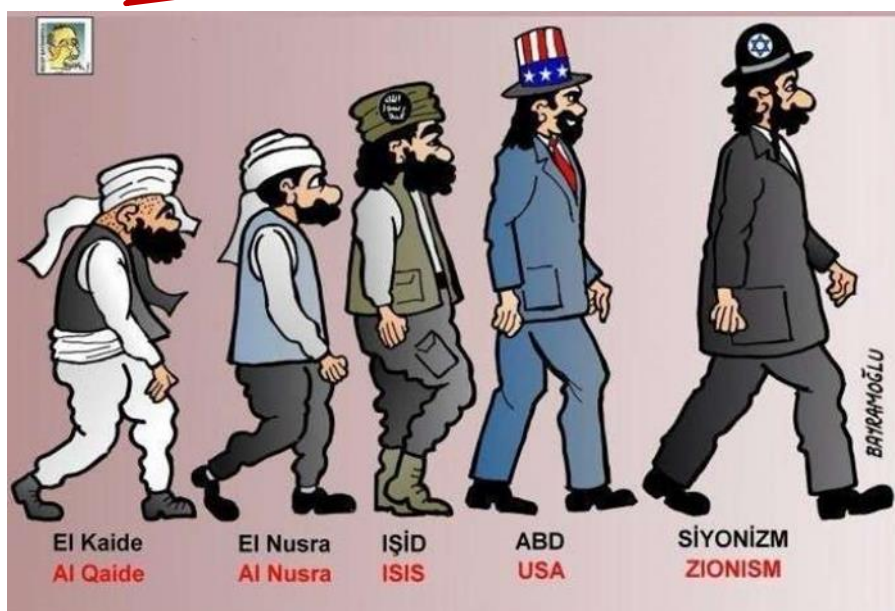
سفرهای مکرر مریم رجوی به سرای سالمندان در تیرانا دیگر کارساز نخواهد بود، سوابق فرقه رجوی را بررسی کنید متوجه می شوید که تلاش مریم خانم آب در هاون کوبیدن است.

خاموشی صدای رادیو مجاهد، یعنی پایانی بر پایان فرقه رجوی. روزی صدای مجاهد، جوانان ایران زمین را برای به قول خودشان سرنگونی فراخوان می داد و با صدایی فریبنده احساسات جوانان خام را برمی انگيخت و آنان را به حبس ابد در داخل سیاح های سر به فلک کشیده بیابان های برهوت عراق دعوت می کرد. روزی رئیس جمهور پوشالی فرقه (مریم قجر عضدانلو) پشت بی سیم قرار می گرفت و با تکبر و خود بینی تمام جیغ می کشید "**به پیش، آتش**" ... "**به پیش، آتش**" فرمان کشتن هم وطنان مرز نشینش را اعلام می کرد. روزی وقتی اسم قرارگاه اشرف را بر زبان می آورد، هزار اشرف از دهانش بیرون می آمد. روزی از ارتش به اصطلاح آزادی بخش چنان تعریف می کرد انگار امپراطور و حاکم مطلق کل جهان بود.

حال مریم خانم در اوج سراسیمگی و آشفتگی، شتابان هر چند وقت یک بار فاصله فرانسه تا آلبانی را گز می کند تا بتواند آن زندانیان محکوم به حبس ابد را تا آخرین ساعات عمرشان ننگ دارد و از فروپاشی و خروج حتمی اسرا جلوگیری کند، زهی خیال باطل، این سیل خروشان **ریزش بنیان کن** فرقه به راه افتاده و تا خروج آخرین نفر توقف نخواهد نمود، شاید بتواند از سرعتش بکاهد اما قادر به توقفش نیست، اینجا عراق نیست، اینجا آلبانی است، چشم ها بینا و گوش ها شنوا شده و پاها راه رفتن در فضای آزاد را آموخته اند، چشم و گوش مزه و لذت آزادی، عشق و امید را به مغز منتقل کرده اند پس دیگر دیر شده و کسی جلودارشان نیست.

افراد اسیر در فرقه آن تار عنکبوتی که سالیان برای خود بافته و تنیده اند پاره کرده و جرقه ی عشق و امید چون آذرخش در وجودشان زده شده و حتی اگر مسعود رجوی زنده شود جلودارشان نخواهد بود. حال ببینید چقدر اوضاع فرقه خراب و به هم ریخته است که مریم خانم نمی تواند خودش را کنترل و سراسیمگی و دستپاچگی اش را پنهان کند.

تکامل تروریسم



ایران فانوس ۱۶-۰۴-۲۰۱۷

تروریسم همیشه مثل امروز با این کمیت و کیفیت و به دنبال زدن مردم نبود. در گذشته، دوران جنگ سرد که ترور و تروریسم یکی از ابزارهای کار امپراطوری شرق و غرب بود و تروریست‌های به نامی چون کارلوس شغال (متولد ۱۲ اکتبر ۱۹۴۹) را تولید می‌کرد و به کار می‌گرفت، اگرچه کارلوس‌ها آدمکش بودند و در مسیر راه و زدن مسئولین سیاسی و نظامی، موانع مردم را نیز می‌زدند، اما سوژه جزو مسئولین سیاسی و نظامی بود و کاربرد سیاسی بر وجه ایدئولوژیک، غالب بود.

در ایران تروریست‌های زیادی در تاریخ وجود داشتند که به دنبال اهداف سیاسی و ایدئولوژیک، بودند و در مسیر سوژه خود را از مسئولین انتخاب می‌کردند. از فرقه حسن صباح گرفته تا فرقه مجاهدین خلق، از تروریسم به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت استفاده کردند. اما تروریسم در تکامل خود اهداف و ابزار و روش خود را تغییر داد. مجاهدین خلق، تا سال ۱۳۶۵ روش‌های تروریستی دیگری داشتند و از سال ۱۳۶۵ به اسم راهگشایی، سربازان مرزی را مورد هدف قرار می‌دادند به این بهانه که هدف ما رسیدن به تهران است و سربازان مرزی مزاحم و مانع هستند. از این به بعد تروریسم مجاهدین خلق بیشتر به سوی زدن اهداف مردمی و گروگانگیری و خشونت کور، جهت رسیدن به دلار بود.

همان‌طور که روش و اهداف تروریست‌ها در مسیر و طی سالیان تغییر کرد، ابزار کار و آموزش و کیفیت نیروهایشان نیز به تناسب زمان تغییر کرد. اگر تروریست‌ها زمانی از اسب و خنجر و اعضای ماهر استفاده می‌کردند، سرانجام به موتور سیکلت و خودرو و هواپیما و گروگانگیری رسیدند. امروزه انتحار فیزیکی و استفاده از کامیون و نیروهای فریب خورده، از ابزارهای مهم تروریست‌ها هستند.

عملیات تروریستی نیس فرانسه، برلین آلمان و استکهلم سوئد، هر سه با استفاده از کامیون و افراد فریب خورده و زدن به میان مردم بی دفاع جهت ارباب و باجگیری انجام گرفته است.

ترورهایی که طی چند سال اخیر در خاورمیانه و اروپا انجام گرفت، اکثراً توسط تروریست های رده پایین انجام گرفته و به جز موارد معدود در اکثر موارد، اهداف مردم بی دفاع بودند که جهت ارباب و باجگیری انجام گرفته است.

تروریست های دوران جنگ سرد که جنگ غالب شان، سیاسی و بعداً ایدئولوژیک بود، تروریست های امروزی اغلب و کار اصلی شان ایدئولوژیک و سپس سیاسی است. تروریست های امروزی اگرچه ظاهراً با شعار فریبنده عدالت و آزادی به دنبال قدرت هستند، اما در اصل انگیزه های ایدئولوژیک و دلار وجه غالب مبارزات شان است.

در گذشته وقتی که حرف از ترور و تروریسم به میان می آمد، اذهان اتوماتیک به سمت سلاح و سوژه می رفت، در حالی که امروزه تروریست ها بدون سوژه و سلاح و از هر وسیله ممکن و در دسترس می توانند مردم بی دفاع را هدف بگیرند و مزد خود را از ارباب شان دریافت نمایند.

در نتیجه، اگر ترور و تروریسم در مسیر زمان، اهداف و روش و ابزار و سوژه و کیفیت نیروهایش را تغییر داد و خود نیز تغییر کرد، از مشروعیت نسبی به نامشروعیت رسیده و یا حداقل در مناطقی از کره زمین این چنین بوده، روش های مبارزه علیه تروریسم نیز نمی تواند به مثابه گذشته از نوع زندان و خشونت باشد، بلکه روش های مبارزه نیز تغییر کرده یا می تواند تغییر کند. در مورد مجاهدین خلق، روش های مبارزاتی گذشته از نوع زندان و خشونت، بی تأثیر و یا معکوس عمل کرده و به توان و مشروعیت آنان کمک کرده است. بسیاری از تروریست های جهان تجربه زندان به همراه دارند و هم اکنون زندان ها یکی از مراکز عمده پرورش تروریسم هستند.

هنوز هم بسیاری از دولت ها و ارگان های امنیتی راست یا دروغ با پدیده تروریسم مبارزه می کنند، اما ابزار کارشان همچنان قدیمی و پر هزینه است. در مورد مجاهدین خلق، تنها ابزار مهم مبارزه، سیاسی و فرهنگی و اطلاع رسانی بوده و این تجربه می تواند در مورد سایر گروه های تروریستی در دنیا به کار گرفته شود. استفاده از تجارب تروریست هایی که به دلایل مختلف از گروه تروریستی خود خارج شده و توان و انگیزه مبارزه علیه تروریسم را دارند، ابزار کم هزینه در ارتباط با مبارزه علیه تروریسم است، زمانی که بسیاری از دولت ها و سازمان های امنیتی دنیا هنوز هم راهکار کهنه و پر هزینه را دنبال می کنند، در حالی که تروریسم تنها تروریست و سلاح و سوژه نیست، بلکه اندیشه و تنفر و باورهای کهنه و ارتجاعی است که تنها با اغماض و باورهای مدرن و انسانی قابل پیشگیری و مداوا است. در این بین همچنین، **تقسیم بندی تروریست ها به خوب و بد، آشکارا حمایت از مقوله تروریسم و لوث کردن مبارزه علیه تروریسم است.**

کانون سیاسی - فرهنگی ایران فانوس

گفتگویی با فؤاد بصری مسئول دفتر انجمن نجات استان مرکزی



انجمن نجات مرکز اراک - ۱۷ فروردین ۱۳۹۶

با سلام و عرض تبریک سال جدید به شما و تشکر از وقتی که در اختیار ما گذاشتید.

من هم به شما سلام دارم و سال جدید را به شما تبریک می گویم.

چرا مریم رجوی تصمیم گرفت از فرانسه به آلبانی سفر کند؟

سفر مریم رجوی از فرانسه به آلبانی بی جهت نبوده دقیقاً با برنامه ریزی از قبل به آلبانی سفر کرده است. علت سفر مریم رجوی به آلبانی این است که تشکیلات آن ها در آلبانی در حال پاشیدن است. آلبانی عراق نیست، درست است کشوری کوچک است و فقر در آن بسیار است ولی آزادی خودش را دارد. سران فرقه رجوی بایستی به آزادی نفرات در آلبانی تن دهند. شما در نظر بگیرید فردی که چندین سال در اسارتگاه اشرف در عراق بوده و در حصار زندگی می کرده انتظار دارید در آلبانی چشم های خود را ببندد، خوب با دنیای بیرون از خود آشنایی پیدا می کند و تمایل پیدا می کند به سمت دنیای آزاد برود.

حالا برگردیم به سؤال شما که چرا مریم رجوی از فرانسه به آلبانی سفر کرد؟ یک زمانی تا رجوی متوجه می شد که تشکیلات آن دارد به هم می ریزد سریع نشست عمومی یا لایه ای را برگزار می کرد و به افراد تهاجم می کرد. الآن معلوم نیست خودش را مخفی کرده است یا نه؟ چه کسی می خواهد تشکیلات فرقه را جمع و جور کند! یقین داشته باشید که سران فرقه نمی توانند تشکیلات فرقه را در آلبانی حفظ کنند و از دست آن ها خارج است. سفر مریم رجوی به آلبانی بی حکمت نبوده طبق گزارش هایی که به دستمان رسیده نشست هایی با افراد در آلبانی برگزار کرده و به آن ها روحیه می دهد و تعهدات ماندگاری در فرقه را از آنها می گیرد و وعده های سر خرمن به آن ها می دهد، در این رابطه کارت وعده های سر خرمن دادن سوخته و ریزش نیرو در آلبانی ادامه دارد.

یعنی شما می گوید ریزش نیرو در آلبانی ادامه دارد؟

دقیقاً در سؤال اولی که شما کرده بودید توضیح دادم، آلبانی عراق نیست که با زور، فشار و تهدید افراد را نگه داشت. فرد با چه انگیزه ای خودش را در فرقه حبس کند؟ صورت مسئله اصلی "سرنگونی" بود که از روی میز فرقه جمع شده، سرنگونی در کار نیست از قبل هم نبوده، رجوی و سرانش در آن اسارتگاه اشرف لعنتی با فریب همه را نگه داشته بودند. بهترین گزینه در حال حاضر برای افراد فرقه در آلبانی، جدا شدن از فرقه است چون کاری در فرقه ندارند فقط فرقه از افراد حاضر سوء استفاده سیاسی می کند و یا ژست سیاسی می گیرد و در جیب خودش می ریزد، ریزش نیرو در فرقه ادامه دارد و ادامه خواهد داشت.

چند روز پیش خبری خواندم که مهدی ابریشمچی برای افراد در آلبانی نشست گذاشته و به نوعی آن ها را تهدید کرده شما در این رابطه نظری دارید؟

من هم خبر را خوانده ام. مهدی ابریشمچی یک لات است، دست هر چه لات و لمپنیزم در جامعه عادی را از پشت بسته! کارش همین است. یادم می آید در نشست طعمه، نشست ضد بشری رجوی و سرانش همین آقای لات در مقری به نام باقرزاده در سالن میله ای نشست برگزار می کرد، فحش و بد و بیرایی که می داد در جامعه عادی به زبان نمی آوردند. او تهدید می کرد که هر کسی تشکیلات ما را رها کند (منظورش بُرد) آن را تحویل استخبارات عراق می دهیم که حسابش را برسند، در رابطه با این موجود نباید زیاد بحث کرد چون اسم آن حالت تهوع می آورد و از انسانیت یک سر سوزنی بویی نبرده است. عربده های این موجود در رابطه با افراد در آلبانی کارایی ندارد در نشست به افراد گفته آلبانی در دست ماست همین طور کمیساریا! قُمُز در می کند. باید ببخشید که از این جمله استفاده می کنم. باید به این حیوان گفت آخه شما چه کاره هستید؟ فکر کرده اید آلبانی استخبارات عراق است، چند وقت پیش مقاله ای از آلبانی خواندم مردم آلبانی سایه فرقه رجوی را با تیر می زنند گفته اند: "آمریکا چرا خار را در کشور ما کاشته چرا در آمریکا این خار را نکاشت." مردم آلبانی از فرقه رجوی بیزارند.

شما چندین سال با فرقه رجوی بودید تجربه شما در رابطه با فرقه رجوی چیست ؟

ما در فرقه رجوی که بودیم تجربه خوبی نداشتیم مگر رجوی و سرانش تجربه خوب برای کسی می گذارند که فرد استفاده کند، در اسارتگاه اشرف یک خنده از ته دلمان در نمی آمد همش تحقیر، ناامیدی، فحش و بد و بیراه، سرکوب و.....

مقاله نویسی و افشاگری ما در سایت ها، ارائه دادن تجربیاتمان است که با این کار می خواهیم کسی در دام فرقه مخرب رجوی نیافتد، فرقه ای بسیار خطرناک که پایه و اساس آن بر تبلیغات دروغ و فریب سوار است، فرقه ای که شعار آن "آزادی و برابری" است، این ظاهر قضیه است در باطن ضد بشر و ضد آزادیست فرقه ای که ضد مردم خودش باشد! اطلاعات مردم ایران را به بیگانگان می دهد و مزدوری می کند، بایستی این فرقه را از روی زمین حذف کرد چون انگلی بیش نیستند.

حرف ناگفته ای در رابطه با فرقه رجوی دارید که بزنید؟

اگر سال ها شب و روز در رابطه با عملکرد فرقه رجوی حرف بزنیم کم گفته ایم که زیاد نگفته ایم. رجوی و سرانش چندین سال در اسارتگاه خود به ما بد کردند، ماهیت خودشان را از سال ۷۳ به بعد نشان دادند ولی متأسفانه نمی توانستیم در حصار بسته اعتراض کنیم، هر کاری دلشان می خواست با ما می کردند از ما می خواستند به زور هم که شده انقلابی تا خورده بسازند، در عالم واقع در تشکیلات رجوی ما برده ای بیش نبودیم، **در دوران برده داری زندگی برده ها بهتر از زندگی در فرقه رجوی بود.** جنایتی که رجوی کرده هیچ کس نکرده. جالب است هنوز هم در تبلیغات دروغین خود دم از ارتش به اصطلاح آزادی می زنند، یک سری آدم های روانی و پیر و پاتال دور هم جمع شده اند و در رؤیای پوشالی خودشان زندگی می کنند شعارهایی که می دهند مرغ پخته را به خنده می اندازند. یک روزی نه چندان دور رجوی و سران جنایتکارش بایستی حساب پس دهند.

پیام تسلیت انجمن نجات خوزستان به خانواده اسدی



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۲۰ فروردین ۱۳۹۶

اناالله و انا الیه راجعون

انجمن نجات استان خوزستان درگذشت حاجیه خانم فاطمه اسدی خواهر عبدال اسدی از اسیران دربند فرقه رجوی را به خانواده وی و برادر اسیرش تسلیت گفته و از خداوند منان برای خانواده وی صبر و شکیبایی و شادی روح آن مرحومه را خواستار است.

نامه سرگشاده خانم بتول سلطانی به رسانه تاپ چنل در تیرانا آلبانی



سایت "انجمن زنان ایران" ۱۶-۰۴-۲۰۱۷

نام من بتول سلطانی است اواخر ۲۰۰۶ زمانی که یکی از اعضای رده شورای رهبری سازمان مجاهدین خلق بودم از آن ها جدا شدم.

من سعی می کنم تا جامعه اروپا و به خصوص آلبانی را نسبت به گزند این فرقه و فرقه گرایی که اکنون تحت عنوان شورای ملی مقاومت به علت بد نامی سازمان مجاهدین خلق که با دیکتاتوری مسعود رجوی گره خورده است آشنا کنم.

در همین روزها این سازمان با خرج هزینه های کلان سعی می کند برای نگهداشتن نیروهای واخورده خود و خوراک تبلیغاتی، سناتورهای بازنشسته و ورشکسته را از آمریکا و هر جا که بتواند با تطمیع به آلبانی و به مراسم های خود بکشاند.

در سال ۱۹۹۱ مسعود و مریم رجوی رهبران سازمان مجاهدین خلق برنامه طلاق های اجباری را به اعضا اعلام نمودند و ما را مجبور کردند تا از همسرانمان جدا شده و تمامی فرزندان خود را به اروپا و آمریکا بفرستیم. دختر ۵ ساله من به سوئد و پسر ۶ ماهه من به هلند، البته هر دو با هویت جعلی، فرستاده شدند و من از آن زمان ۱۶ سال از وضعیت آن ها بی اطلاع بودم. من آن زمان به این موضوع اعتراض کردم ولی چاره ای نداشتم چرا که در یک فرقه مخرب خطرناک گرفتار بودم.

آن ها هر گونه ارتباط با خانواده را جرم محسوب می کنند.

من دو دهه از عمر خود را با این سازمان گذرانده ام و خوب می دانم که افراد مستقر در پایگاه های آن ها در آلبانی یا هر پایگاهشان مانند یک زندان اداره می شود و آن ها چه وضعیتی دارند. من در اواخر سال ۲۰۰۶ توانستم از اشرف با به خطر انداختن جانم فرار کنم و خود را به مقر نیروهای آمریکایی در نزدیکی آنجا برسانم.



موضوع اصلی در خصوص سازمان مجاهدین خلق موضوع نقض حقوق بشر است (گزارش دیدبان حقوق بشر - ماه مه ۲۰۰۵). رهبران فرقه تروریستی رجوی اساسی ترین حقوق انسانی اعضای خود که به لحاظ ذهنی با استفاده از روش های پیچیده روانی اسیر شده اند را نقض می کنند. اعضای این سازمان هیچگونه ارتباط آزادی با دنیای خارج ندارند. آن ها بر این باور هستند که مجبور به ماندن در آنجا می باشند و مانند پیروان تمامی فرقه ها فکر می کنند که دنیای خارج شیطانی و فاسد بوده و آنجا تنها بهشت نجات دهنده آنان می باشد!

از شما به عنوان یک رسانه آزاد خواهشمندم توجه کنید که هیچ گاه این فرقه به سؤالات ما پاسخ نداده است سؤالاتی نظیر:

- چرا اعضا به وسایل ارتباطی نظیر پست و تلفن برای ارتباط با خانواده هایشان و همچنین سایر رسانه ها، کتابخانه و انتشارات دسترسی ندارند.

- چرا به اعضای اجازه ملاقات با اعضای خانواده که برای دیدن آنان می روند داده نمی شود.

من باید تأکید کنم که تهدید اصلی علیه جان و روان اعضای گرفتار از جانب رهبران فرقه می باشد چرا که آن ها به دفعات هشدار داده اند که خروج ممنوع است و آن ها جدا شدگان خود را تعقیب و برای آن ها خطر سازی می کنند و آن ها را برای همیشه می خواهند که گروگان خود داشته باشند.

من شخصاً مورد تهدید و ترور شخصیت توسط این سازمان به رهبری مسعود رجوی و همسر سومش مریم قجر عضدانلو شده ام و در سایت پاساگرد سیتی وابسته به این تشکیلات هنوز هم این ترور شخصیت ها وجود دارد البته این کار توسط این سازمان نه تنها در مورد من بلکه حتی در مورد تمامی منتقدان این سازمان مصداق دارد حتی مارتین کوبلر نماینده سازمان ملل هم از این اتهامات و ترور شخصیتی مصون نمانده است.

مریم قجر عضدانلو که هم اکنون به جای همسرش ناپدید شده اش در آلبانی به سر می برد و مشغول سرکوبی اعضا به صورت مغز شویی و مانپوله است، رهبری این فرقه را به عهده دارد.

من آماده ام تا با هر کس که مایل باشد، در هر کجا و در هر زمان، در خصوص آنچه که در درون پادگان فرقه ای مخوف اشرف در عراق می گذشت دیدار نمایم. من همچنین از تمامی پارلمانترها می خواهم تا وضعیت حقوق بشر در خصوص اعضای اسیر سازمان مجاهدین خلق در عراق و همچنین مواضع بر حق دولت عراق را مد نظر قرار دهند.

از شما خواهشمندم که نسبت به تبلیغ، خوراک و طعمه تبلیغاتی شدن برای این فرقه هوشیار باشید.

با تشکر فراوان - بتول سلطانی، آلمان

نامه یکی از جدادگان فرقه رجوی در آلبانی به بنیاد خانواده سحر:



انتشار: ش. ف. آلبانی - ۲۰ فروردین ۱۳۹۶

یکی از جدادگانه‌های مجاهدین خلق هستم.

سلام این مقاله ای است که در رابطه با خانواده‌ها نوشتم. احساس می‌کنم برای چاپ در سایت بنیاد خانواده سحر مناسب است ولی باز تأکید و خواهش دارم به خاطر مسائلی که خودتان می‌دانید و به خوبی در جریان هستید با اسم مستعار ش. ف. چاپ شود. با تشکر از شما

من یکی از جدادگانه‌های مجاهدین خلق در آلبانی هستم و مدت کوتاهی است که آزاد شده‌ام و الآن هم در آلبانی به سر می‌برم. می‌خواستم مواردی که در تشکیلات مجاهدین خلق می‌گذشت را مختصراً برای سایت سحر بازگو کنم:

"تشکیلات مجاهدین خلق تشکیلاتی است پلیسی و با زیر نظر داشتن نفرت و مارک‌های مختلف به نفرت زدن و ترساندن آن‌ها به هر طریق و همین‌طور مغزشویی نفرت از طریق نشست‌های مستمر، تشکیلاتی بسیار قوی و استوار به نظر می‌رسد که به هیچ طریقی نمی‌شود مخالفتی کرد که در لحظه فرد سرکوب می‌شود. نفرت دیگر هم با دیدن این نوع طرز رفتار جرأت حتی یک انتقاد ساده را هم ندارند؛ انتقادی که به گفته رهبری فرقه اگر همین انتقاد نباشد تشکیلات متلاشی می‌شود. درست است، انتقاد فقط برای نفرت پایین است و نه برای مسؤولین و رهبران سازمان چون رهبری به گفته خودش اشتباه نمی‌کند و معصوم است.

منظورم در کل این است که فضای به غایت پلیسی و وحشت تشکیلاتی حاکم است که مخالفت در آن محال است و حتی با حمله فیزیکی و مسائل سیاسی و حقوقی مواجه می‌شود. این را طی تجربه سال‌ها و دیدن و لمس کردن آن و حتی تجربه نفرت بالاتر که آن‌ها هم می‌گفتند که مخالفت کنی بعدش باید اشهدت را بخوانی، درست می‌گفتند. حتی اگر کسی کوچکترین مخالفتی یا

انتقادی نسبت به رهبری داشت زندانی می شد و زیر فشار می رفت. حال می خواهم به کسانی که چه در تشکیلات به آن پی بردند و دیدند که یک نقطه ضعف بعد از سالیان در این تشکیلات فرقه نمایان شد حتی برای خواننده گرامی عرض کنم و شاید هم برای شما غیر باور باشد که تشکیلاتی که خیلی مستحکم به نظر می رسید چگونه به این شکل پیکره اش سست شد و هنوز هم ادامه دارد تا نابودیش. بله تنها نقطه ضعف این تشکیلات خانواده است. کلمه ای که مثل کابوس برای رهبران این فرقه است و با شنیدن آن افسار را پاره می کنند. کلمه ای که توانست تشکیلات ظاهراً به غایت محکم فرقه را به تلاطم بیندازد.

خود من که در تشکیلات بودم دیدم که تمامی نشست های مستمر به خاطر این است و آنجا بود که همه از جمله من فهمیدیم که سازمانی که این قدر ادعا می کرد چگونه وا رفت و زنجیرهایی که طی سالیان در دستان ما بود چگونه دارد باز می شود. شاید بگویید چه ربطی دارد؟ بله قبل از آمدن خانواده ها به عراق، ما که ارتباطی با بیرون نداشتیم و با خبرهایی که در فرقه گفته می شد فکر می کردیم که خانواده اصلی ما همین نفرات فرقه هستند و خانواده اصلی مانع ما هستند و اصلاً باید آن ها را طلاق داد و این موضوع در ذهن ما شکل گرفته بود که دیگر خانواده ای برای ما وجود ندارد و پدر و مادر ما همین رهبری فرقه است. ولی با آمدن خانواده ها به اشرف و لیبرتی مجبور شدند سخت گیری ها را کم کنند چون تازه فهمیدیم که ما کسانی را داریم که ما را فراموش نکرده اند و چیزهایی که سران فرقه می گفتند کشک و پوشال بود و همین که احساس کردیم تنها نیستیم و کسی هست که در بیرون ما را حمایت کند، فرقه مجبور شد نه اینکه خودش این کار را کند که سخت گیری ها را کم کند و ما هم فهمیدیم که می توانیم راحت حرفمان را بزنیم و خواسته خود را بگوییم و آن ها هم که ناچار بودند به خاطر فرار ما همه جوهره کوتاه بیایند. بله این لطف و دلسوزی های خانواده ها بود که به ما جرأت داد.

همین خانواده ای که در دولت سابق عراق یعنی صدام حسین جرأت آمدن به عراق را نداشت، این خواست خدا بود که دیکتاتور عراق سرنگون شود و فرقه هم در ادامه آن به نابودی نزدیک شود. من که در تشکیلات بودم از همه نفرات که سوال می کردم از آمدن خانواده ها ابراز خوشحالی می کردند ولی جرأت بیان آن را نداشتند. درست است که زنجیرها باز شده بود ولی هنوز در خیلی از موارد دست بالا را فرقه داشت آن هم به پشتوانه دولت آمریکا و عربستان، ولی این را بگوییم که الان افراد در تشکیلات فرقه دیگر ترس و واهمه ای ندارند و راحت تمام حرف ها و انتقادات خود را بیان می کنند آن هم نه به خاطر دلسوزی مسئولین فرقه، بلکه آن ها ناچار شده اند.





بله همه خوشحال از آمدن خانواده ها و هنوز جرأت این را نداشتیم که چرا نمی گذارید دیداری با خانواده ها داشته باشیم برعکس سران فرقه هر گونه دیدار با خانواده را ممنوع کرده بود و حتی در خیلی از موارد باید به خانواده های خود دشنام بدهیم و آن ها را سنگ بزنیم چون طبق دین رجوی این ها از کافر بدترند و با القابی از جانب رهبری فرقه که در شأن خودش است از قبیل خانواده الدنگ و یا مزدور و یا خانواده پولکی به آن ها می داد ولی باز این را بگویم که قبل از آمدن خانواده ما با دنیای بیرون هیچ ارتباطی نداشتیم و یا خبرهایی که از درون فرقه به ما می دادند تماماً سانسور شده و همه اش در رابطه با شورای به اصلاح ملی مقاومت بود. ما که با اینترنت هیچ رابطه ای نداشته و یا این کلمه را خیلی ها اصلاً نشنیده بودند بله خبرها سانسور نشده از طریق آن ها به ما گفته می شد و تازه فهمیدیم که تمام خبرهای فرقه ساختگی یا سانسور شده و دروغ است و همین خبرها را که می شنیدیم از خانواده ها بین افراد مخفیانه پخش می کردیم و دیگر مسئولین و سران فرقه خواب راحتی نداشتند.

تمام نشست های ما سر همین خانواده بود و این که آن ها را باید با سنگ زد. تمام نشست های مسئولین با رهبری فرقه که به گوش ما می رسید تماماً در رابطه با خانواده بود و این که چگونه افراد را علیه آن بسیج کرد و چگونه افراد را از خانواده هایشان دور کرد. سران فرقه نمی توانستند جلوی طغیان را بگیرند، نفرات این جرأت را یافته بودند که روزانه تعدادی فرار کنند، قبلش کسی جرأت این کار را نداشت. رهبری فرقه از مسئولین گلایه داشت که جلوی فرار افراد را بگیرند. مسئولین فرقه هم جز سنگ زدن، دشنام دادن و یا زنجیر کردن افراد که به زور بود و فیلم گرفتن از آن ها و امضاهای زورکی و طومارهایی را که جمع می کردند؛ خدا را شاهد می گیرم که اگر کسی امضا نمی کرد آن قدر با او حرف می زدند و شکنجه روحی می دادند که طرف سردرد می گرفت و مجبور به امضا می شد، بردن نفراتی که خانواده آن ها به پشت سیاج اشرف می آمد به تلویزیون خود فرقه که حتی برگه هایی هم به افراد می داند که آن ها را حفظ کرده و در تلویزیون بگویند دیگر هیچ روشی نداشتند که جواب بدهد. این را هم بگویم که قضیه بردن افراد به تلویزیون فرقه و یا نوشتن نامه به سازمان های مختلف از قبیل ملل متحد و کمیساریا یا صلیب سرخ به خواسته افراد نبود و مجبور به این کار بودند مثل جملاتی که می گفتند و با احساسات افراد بازی کردند که تو انقلابی بزرگی هستی یا این که اثبات کن که از مایی و دادن بسته های خوراکی و لباس و پوشاک چون آن ها نقطه ضعف افراد را می دانستند و از آن طریق وارد می شدند و افراد را مجبور به این کار می کردند. افرادی که زیر بار این گونه مسائل نمی رفتند را با تهدید و زدن مارک هایی از قبیل مزدور و طرد کردن، مجبور به این کار می کردند.

آری سازمانی که سر لوحه اش صداقت و فدا است و ظاهراً هیچ چیزی زور نیست و همه چیز طبق تمایل افراد است این گونه با نفراتش برخورد می کرد و یا خانواده ها را کافر می دانست. همه روش ها را فرقه رفته بود ولی جوابی نگرفت بلکه عزم و جزم خانواده ها بیشتر شد. خانواده ها که قبلاً بدون برنامه می آمدند مسئولی برای خود انتخاب کردند و با برنامه وارد شدند. این را بدون هیچ اغراقی می گویم که علت جا کن شدن فرقه از اشرف همین خانواده ها بودند زیرا خود دولت عراق که با این فرقه ضدیت داشت و می دانست که کشتار وسیعی در دولت سابق توسط فرقه شده است نمی توانست علیه فرقه کاری بکند چون که کشور اشغالگر یعنی آمریکا و همچنین عربستان پشت آن ها بود. خانواده ها با سماجت، پشتکار و هزاران کاری که انجام دادند مجبور کردند که حتی آمریکا هم با رفتن آن ها به لیبرتی موافقت کند.

اردوگاه اشرف که مسعود رجوی در صحبت هایش می گفت: "اگر اشرف بایستد جهان پشت سر آن است و ایستادگی می کند" و یا قلب تپنده و یا شهر شرف و هزاران القابی که داده بود به یکباره جا کن شد. بلکه این حرف تنها من نیست حرف تمام افراد در تشکیلات فرقه بود که تماماً دست روی آن می گذاشتند که خانواده ها باعث و بانی آن است و با رفتن به لیبرتی هم همین داستان ولی به خاطر مکانش کمتر؛ سرانجام فرقه را مجبور کردند که از عراق، هزاران کیلومتر دورتر از میهن بروند. تازه این که در آلبانی هم شنیدیم که بعد از مدتی احتمال دارد خانواده ها به اینجا بیایند، احسنت گفتیم. در مقابل سران فرقه هم می گفتند: "کجا برویم که از این ها در امان باشیم؟"

خانواده هایی که دشنام و فحش های فراوانی را تحمل کردند و سنگ هایی که جراحت های فراوانی را بر چهره آن ها به وجود آورده بود، روزها و ساعت ها در سرما و در گرمای ۵۰ درجه عراق و با هزاران مشکلات و برخوردها برای دیدن فرزندان خود بعد از سالیان طولانی، لحظه شماری می کردند، باید ما نفرت جدا شده یا داخل فرقه تا ابد مدیون خانواده های خود باشیم. انشالله که مقدمات سفر خانواده ها به آلبانی فراهم شود که پیکره نیمه جان فرقه به زباله دان تاریخ پیوند و این را گواه می دهم که تنها راه سرنگونی این فرقه و رهایی اعضا همین خانواده است بلکه همین خانواده.

ش. ف. آلبانی ۶ فروردین ۱۳۹۶



رهایی بی پروای کریم علییاری بعد از سی سال و سه ماه



انجمن نجات مرکز البرز - ۱۴ اسفند ۱۳۹۵

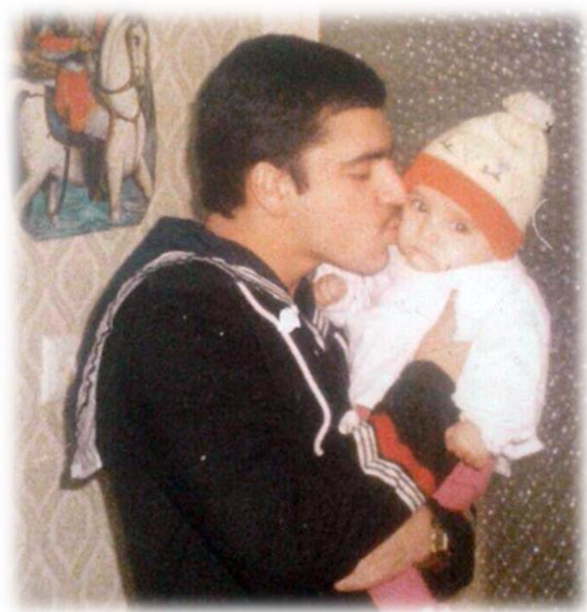
در اوایل اسفند ماه، صدای زنگ تلفن و ارتباط تلفنی از آلبانی، دل و روح خانواده ی علییاری که ساکن تهران و کرج می باشند را شاد کرد و خبر زنده بودن و رهایی عضوی از خانواده را از زبان خود وی شنیدند. این خانواده که سی سال و سه ماه از فرزند خود هیچ خبری نداشتند با خرسندی تمام این خبر خوش را به دفتر انجمن اطلاع دادند و با روحیه ای شادمان به استقبال بهار و سال نو می روند و یزدان پاک را سپاس می گویند.

کریم علییاری فرزند فرخ در آذر ماه سال ۱۳۶۵ در یکی از عملیات های ضد میهنی ارتش متجاوز عراق در منطقه جنگی اندیمشک - خوزستان اسیر می شود. او تا اتمام جنگ در اردوگاه های عراق به امید تبادل اسرا بین دو کشور، رنج و سختی فراوانی را تحمل می کند. ارتش و رژیم سابق عراق هیچ گونه آماری از وی و دیگر اسرا به مقامات صلیب سرخ جهانی و دولت ایران نداده بودند. بعد از تبادل اسرا و اتمام آن، در پی تبانی و اقدام پلیدانه و فریبکارانه ی فرقه رجوی، اسیران را با ترفند "انتقال اسرا از سازمان به ایران"، آن ها را به اسارت ذهنی و جسمی درمی آورند و به اردوگاه های فرقه منتقل می شوند. این دسته از اسرا تا کنون هیچ ارتباطی با خانواده و دنیای آزاد نداشته اند. بعد از اتمام جنگ تحمیلی و تبادل آخرین گروه اسرا، آقای کریم علییاری نیز به عنوان مفقودالآثر جنگی به خانواده معرفی می گردد.

انجمن نجات استان البرز و دیگر خانواده های افراد گرفتار در فرقه منحوس رجوی، این آزادی را به آقای علییاری و خانواده محترمش (که فقط مدت کوتاهی بود با انجمن نجات آشنا و در رابطه بودند) تبریک و تهنیت می گوید. به امید این که زنگ های دیگری به صدا در بیاید و دل های خانواده های چشم انتظار شاد گردد.

بیژن

زنجیر اسارت کاملاً پوسیده؛ فقط اراده می خواهد که پاره شود



انجمن نجات مرکز گیلان - ۲۸ فروردین ۱۳۹۶

ای پرستوی مهاجر نامه رسان، برسان نامه و نامم به نازنین برادر اسیرم

سلامی به وسعت ۳۲ سال انتظار را تقدیم حضورت می کنم تا عمق دلتنگی من و خانواده ات برای دیدنت معلوم باشد. هرگز در مخیله ام نمی گنجید دست سرنوشت چنین انتظار بی پایانی را برای ما رقم بزند. بهار زیبا آمده و طبیعت نو شده اما غم سنگینی وجود ما را احاطه کرده است. امسال به یاد مادرمان هفت سین ما در سفره ای سیاه همراه با شمع و ماهی، نوار سبزه سیاه و عکس پدر و مادر با رویان سیاه انداخته شد و غم دوری از تو و آرزو به دل ماندن آن ها عجیب قلبمان را می فشرد. هفت سین شما چطور بود؟ آیا تو هم به یاد ما بودی؟ آیا تو هم احساس غربت می کردی؟ آیا دلت هوای خانه را نکرده بود؟ دلت نمی خواست کنار ما بودی و به برادرزاده و خواهرزاده و کوچکترهای خانواده عیدی می دادی و از من عیدی می گرفتی؟ این ها که گفتم ساده ترین ارتباطات خانواده است برای باهم بودن. ولی تعالیم فرقه ای و قدرت طلبی مسعود و مریم مانع تحقق آن شده است. القاب نحسی که آن ها در مورد ما خانواده های رنج دیده چشم انتظار به کار می برند (الدنگ - مزدور) هر انسان آزادی را مشمئز می کند و با هیچ تمدنی سنخیت ندارد. آیندگان قضاوت خوبی خواهند کرد و لابی های ورشکسته ضد ایرانی که حامی سازمان هستند همگی اعتراف کرده اند که در مقابل دریافت پول برایتان سخنرانی می کنند. برادرم فرامرز، من اهل نصیحت و موعظه نیستم اما سال ها حضور تو در اشرف و آلبانی مرا متعجب می کند که تو با دیدن این همه بی عدالتی، ریزش نیرو، فرار اعضا، و اختلافات درونی سران هنوز پابند این ها مانده ای؟! آخر مغزشویی تا چه حد که بی انتها مسخت کرده است و اسیرشان. بارها با خودم فکر کرده ام که شاید خیال می کنی منتظرت نیست یا بروم چه کار کنم شاید خودت رامحکوم به فنا کرده ای. ولی سخت اشتباه می کنی و به خداوندی خدا در این سال ها روزی نبوده که به تو فکر نکنیم. در هر خوشی و جشن و مراسمی گفتیم جای فرامرز خالی. تو

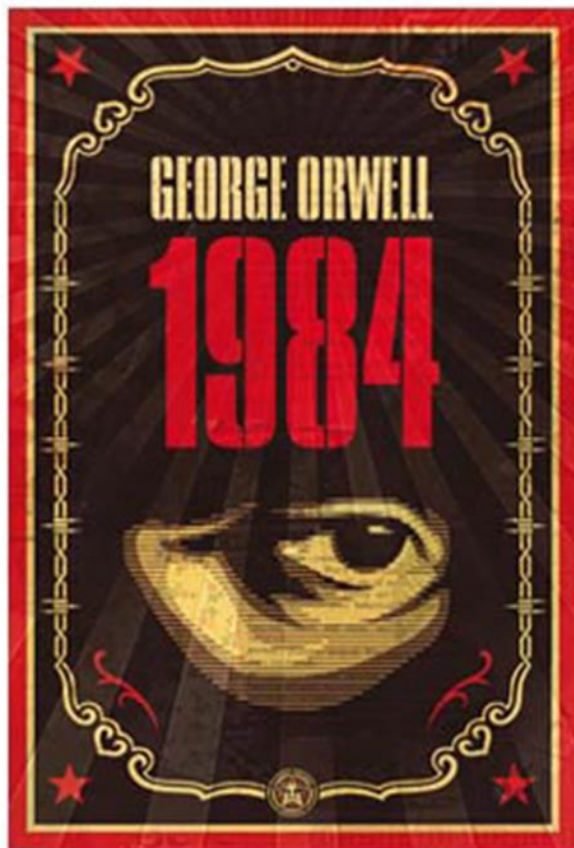
حتی هنوز مورد علاقه همه دوستان هستی روزی نیست که من بروم بیرون و کسی از من نپرسد از داوود چه خبر. رفتی عراق دیدیش صحبت کردی و من به دروغ بگم حالش خوبه سلام رسوند!!! چه می گفتم بگویم رفتم فحش خوردم؟ رفتم سنگ خوردم؟ رفتم به مادرم هتک حرمت شد؟ به من الدنگ و مزدور گفتند؟ بله برادرم بعد از سه بار مسافرت به عراق اطمینان دارم که مسیر سازمان اشتباه محض است و عمر شما صرف امیدهای واهی مسعود و مریم شد و به فنا رفت. زهی خیال باطل که روزی ملت ایران قبول کند که این ها و عقاید مسخره و جاهلانه شان حکومت کنند. گرچه این ها برای رسیدن به قدرت چه خیانت ها که نکرده اند و حتی حاضرند کل ملت ایران را فدای مطامع نامشروع خود کنند و برای این هدف آویزان به امریکا و دیگر دشمنان مردم ایران شوند.

فعلاً شما را سپر بلای خود کرده و داغ بر دل ما و هزاران خانواده چشم انتظار گذاشته اند. برادر خوبم امید من و خانواده به اقدام توست. عقایدت برایمان محترم است و تو را مجبور نمی کنیم ولی اگر بیایی با آغوش باز حمایت می کنیم. زنجیر اسارت کاملاً پوسیده شده و فقط اراده می خواهد که پاره شود از طرف یکایک خانواده رویت را می بوسم.

به امید روز دیدار - برادر چشم انتظار - فریدون مرادخانی



معرفی کتاب معروف "۱۹۸۴" و مقایسه آن با مناسبات در فرقه رجوی



GEORGE ORWELL

انجمن نجات مرکز

سایت کتابیس - پرستو آشتیان - ۳ آذر ۱۳۹۵: "۱۹۸۴"، رمانی که در ژانر تخیلی، سیاسی و اجتماعی نگارش شده است، شاهکار جرج اورول به شمار می آید. این کتاب به بسیاری از زبانهای دنیا ترجمه شده و از زمان چاپ تاکنون در زمره ی کتاب های پرفروش و پرطرفدار شناخته شده است.

اورول در این کتاب بر ضد نظام های کمونیستی و توتالیتاریستی قلم می راند و به حدی زیرکانه این کار را انجام می دهد که اصطلاحات کتاب به زبان عامیانه راه پیدا می کنند.

قسمتی از داستان کتاب "۱۹۸۴": در این جامعه تمام رفتارها و گفتارهای افراد حتی در فضای خصوصی توسط دستگاه‌هایی به نام تله اسکرین نظارت می‌شود و در سراسر خیابان‌ها تصویر بزرگی از رهبر حزب نصب شده است و جمله‌ی معروف "برادر بزرگ تو را می‌بیند" همه جا به چشم می‌خورد. در این فضا هرگونه مخالفت سیاسی سرکوب می‌شود و حتی چنین تفکرانی به شدت محکوم و ذهن افراد نیز کنترل می‌گردد.

وینستون اسمیت، شخصیت اصلی کتاب عضو رده پایینی از کمون خود می‌باشد. وی درون خود احساس تنفر نسبت به حزب، برادر بزرگ و قوانین دست و پاگیر را دارد ولی به خود اجازه نمی‌دهد این تفکراتش شکوفا شود. همه‌ی افراد جامعه تظاهر به علاقه و پایبندی به حزب می‌کنند و حتی در برابر تحریفات تاریخی و زبانی حزب ساکت می‌نشینند. دختری از همکاران وینستون نظر وی را جلب می‌کند ولی از آنجا که این گونه روابط جرم محسوب می‌شوند آن‌دو پنهانی باهم ملاقات می‌کنند و متوجه می‌شوند هر دو عمیقاً مخالف حزب هستند و در پی پیوستن به انجمن برادری یا اخوت بر ضد حزب برمی‌آیند.

ماجرایی که در ادامه رخ می‌دهد ناامنی و عدم اطمینان موجود در فضای توتالیتر را نمایان می‌کند و اورول در به تصویر کشیدن خطرات این گونه جوامع موفق ظاهر شده است."

شباهت‌های "برادر بزرگ" و "برادر مسعود"



سایت ایران فانوس - مهدی خوشحال - ۵ مارس ۲۰۱۷

سال ۱۹۹۲ که مقیم ترکیه بودم به پیشنهاد یکی از دوستان توانستم کتاب **۱۹۸۴ اثر جورج اورول** را تهیه کنم. ظرف شش ماه اول سه بار کتاب را خواندم چون که به مناسبات فرقه مجاهدین خلق که من آن‌ها را با پوست و استخوانم تجربه کرده بودم بسیار نزدیک بود. سال بعد که به آلمان آمدم کتاب را نیز با خودم آوردم و تا امروز همراهم است. بعدها که فیلم ۱۹۸۴ ساخته شد، فیلمش را هم که با بازی زیبای جان هورت و ریچارد برتون، ساخته شد سه بار دیدم و آخرین بار این فیلم را یکشنبه پنجم فوریه سال ۲۰۱۷، ساعت ۲۲ شب از کانال تلویزیونی TELE 5 دیده‌ام.



جورج اورول که کتابش را در سال ۱۹۴۹ نوشته و جهان سه قطبی و وحشتناکی را در سال ۱۹۸۴ ترسیم و توصیف می کند، پیشگویی اش از پیشگویی نوسترا داموس قوی تر است چون که پیشگویی جورج اورول نه در سال ۱۹۸۴ بلکه امروز و در سال ۲۰۱۷ حداقل در سه مورد قابل رؤیت و مشاهده است.

اول، جورج اورول در کتاب ۱۹۸۴ که با فیلم ساخته شده از این کتاب فرق دارد و کامل تر است، جهانی را تصویر می کند که دارای سه قطب اقیانوسیه، اوراسیا و شرق آسیا است که در ظاهر با هم دعوا و مشاجره دارند اما تمام جنگ و دعوایشان جز نمایش هایی در جهت تحمیق خلق ها و جز دستاویزی برای مهار کردن نیروهای تولید، پیشگیری از افزایش مصرف و خودداری از تأمین و رفاه و فرهنگ همگانی، نیست چرا که آن ها می دانند ذهن آسوده مطالعه خواهد کرد، آگاه خواهد شد و چون توانست بفهمد و بپرسد و دریابد، دیگر نیازی به قدرت مطلق آن ها نخواهد داشت.

داستان در مورد قدرت و جنگ های اقیانوسیه است و مناسبات دهشتناک حزبی است که اقیانوسیه را رهبری می کند. بی گمان امروز اگر چنین تقسیم بندی چون آمریکا و روسیه و چین، در جهان حاکم نباشد، بعید نیست که در آینده ای نه چندان دور و پس از شکست و فروپاشی اروپا، جهان به سه قطب بدل شود.

دوم، جورج اورول در سال ۱۹۴۹ مناسبات حزبی را برای آینده پیش بینی می کند که هم اکنون در عالی ترین شکلش وجود دارد و قابل انکار نیست. او مناسبات بسته ای را در حاکمیت اقیانوسیه توصیف می کند که اعضا همدیگر را برادر و خواهر خطاب می کنند، لباس فرم یکسان می پوشند، روابط فقط کاری و حزبی است، اعضا کار حرفه ای و شبانه روزی دارند، روابط عاطفی و جنسی ممنوع است، عاشق شدن ممنوع است، زاد و ولد ممنوع است، خلوت کردن ممنوع است، فکر کردن و مطالعه نمودن ممنوع است، خاطره نویسی و فکر کردن به گذشته ممنوع است، تردید و تمرد به اهداف و آرمان های حزب ممنوع است، سؤال کردن در خصوص فرامین ممنوع است، اظهار نظر نسبت به برنامه حزب ممنوع است، تردید به موجودیت رهبری که همان برادر بزرگ است ممنوع است و همه می بایست همه ی عشق، علاقه، سپاس و ستایش خود را تماماً به برادر بزرگ ابراز دارند و به غیر از او، ممنوع است و در این مناسبات کلاً همه چیز ممنوع است و تنها کار و اطاعت و باورهای سراسر دروغ حزب، مجاز است.

حزب همیشه در حال جنگ است و جنگ، پایان پذیر نیست. حزب همیشه دارای دشمن خارجی و داخلی بوده و طی نمایشات ابراز انزجار و نفرت که می بایست اسرای جنگی و خائنین داخلی اعدام می شدند، اعضا می بایست حداکثر خشم و تنفر خود را نسبت به اعدام اسرا و خائنین، ابراز دارند و حتی میلشیا نیز از این امر مستثنی نیست و آنان نیز می بایست با ابراز نفرت نسبت به دشمن، آرمان های حزب را باور و اطاعت کنند. اما در مورد بزه فکراتان فرق می کند. آنان می بایست در زندان و به ویژه زندان شماره ۱۰۱، در اثر شکنجه ی وحشتناک توأم با ترس و توسط بازجویان خبره، از درون تهی شده و تغییر شخصیت و ماهیت بدهند و به تمامی آرمان ها و اهداف حزبی باور کنند. بازجو به قربانی اذعان می دارد، ما عضو متمرّد را نمی کشیم چون او از قبل مرده بود، ما عضو



مريض را شفا می دهیم، ما عضو بزه فکر را از درون تهی می کنیم و تغییر ماهیت می دهیم، حزب وسیله نیست بلکه هدف است، همچنان که قدرت وسیله نیست بلکه هدف است.^۱

همه آنچه که شمرده شد و صدها مورد دیگر را که جورج اورول در سراسر کتابش آورده است، در فرقه مجاهدین خلق به وقوع پیوست و هم اکنون وجود دارد و اعضای ناراضی و اخراجی کم و بیش در سرفصل های مختلف به آنچه که به آن ها رفته است، اذعان دارند.

سوم، جورج اورول رهبری این حزب را که برادر بزرگ نام دارد، چنان توصیف می کند که در اصل وجود ندارد و کسی او را ندیده است اما کارکردش صد در صد است و در گفتار و تبلیغات وجود دارد و نگهبان کار و فکر همه اعضاست.

اسکرین های تلویزیون، که در همه جا نصب شده و همیشه روشن است، معمولاً هنگام غذا خوردن به پخش اخبار سراسر دروغ حزبی می پردازد و همچنین تلویزیون تنها فرستنده نیست، بلکه گیرنده و دستگاه شنود و کنترل جسم و فکر اعضا نیز است. اعضا یا نباید در جایی تنها باشند و یا اگر در خانه باشند، تلویزیون که در همه ی مکان ها و بیست و چهار ساعته روشن است، مدام اعمال و رفتار و پندار اعضا را کنترل و به بالا گزارش می کند.

یکی دیگر از کارکردهای تلویزیون که همیشه و در همه جا روشن است، تزریق ترس و ابهت رهبری به اعضا است. رهبری که برادر بزرگ نام دارد، صورتش به اندازه صفحه تلویزیون بزرگ شده و با چشمان نافذش به چشمان بیننده خیره شده و از آن ها کار و اطاعت و ستایش نسبت به خود را طلب می کند. برادر بزرگ، تنها در تلویزیون وجود داشته و کارکرد مطلق دارد و خارج از تلویزیون و به طور مادی کسی او را هرگز ندیده است.

"برادر مسعود"، که در تشکیلات وی را چنین خطاب می کنند، طی یک دهه اخیر همان نقشی را بازی کرد و به عهده داشت که برادر بزرگ در حزب بازی می کرد و یا بازی داده می شد. هر دو برادر، وجود خارجی ندارند اما در تلویزیون و هم اکنون اینترنت به وفور ایفای نقش می کنند و اعضا را به اطاعت از فرامین حزبی و سازمانی دعوت می نمایند.

تنظیم از محمدی

^۱ اقیانوسیه شامل آمریکا و انگلیس و استرالیا، اوراسیا شامل شوروی و اروپا، و شرق آسیا شامل چین و آسیای جنوب شرقی و البته باقی قسمت ها ظاهراً زیاد مهم نیستند و بین این قدرت ها دست به دست می شوند.

برگ سبزی خدمت برادر عزیزم غلامعلی نریمی (کریم)



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۱۰ فروردین ۱۳۹۶

سلام برادر عزیزم (غل ملی خودمان)

فرا رسیدن عید نوروز ۹۶ را از طرف خودم، مادر و پدرمان و کل خانواده به تو تبریک می گویم. امیدوارم که حالت خوب باشد. امیدوارم در جابجایی که صورت دادید اذیت نشده باشی و در مکان جدید اوقات خوب و خوشی داشته باشی. امیدوارم در سال جدید بتوانیم بعد از سال ها، صدای نازنینت را بشنویم.

برادر جان، اگر حال ما را پرسان باشی به حمدالله بد نیستیم. من الان دو بچه به نام ارشیا و ساقی دارم - رضا هم ۲ بچه به نام محمد رضا و سارا و ۲ نوه به نام پارسا و آرمین دارد - هاجر هم ۲ بچه به نام مهدی و زهره دارد - امید هم که به لطف خدا ازدواج کرده که همه آن ها به تو سلام می رسانند همچنین عمه ها، خاله ها، دایی ها، ابراهیم نریمی و بقیه فامیل هم سلام می رسانند. باور کن وقتی دور سفره هفت سین نوروز نشستیم از تو یاد کردیم. مادر و پدرت، لحظه تحویل سال به خاطر عدم حضور تو حسابی گریه کردند.

غلامعلی جان، به خدا همه ما همواره به یادت بوده ایم، پدر و مادرمان لحظه ای نبوده که در فکر تو نباشند و در این سالیان همیشه چشم انتظار نشستند تا یکبار دیگر تو را ببینند. مادر از بس گریه کرده چشمانش ضعیف شده، پدر نیز چندین بار عمل جراحی کمر و قلب کرده، خلاصه هر دو آن ها چندین بار به خاطر بیماری های مختلف عمل جراحی کرده اند. باور کن آن قدر که از دوری و بی خبری از تو اذیت شدند، از بیماری جسمی اذیت نشدند. غلامعلی جان، امیدوارم شنیدن خبر خوب و خوشی از طرف تو بتواند مرهمی باشد بر چشمان مادر و آبی باشد بر آتش دل شکسته و سوخته پدر. پس به خاطر حرمت پدر و مادرمان هر طور شده با آنها

تماس بگیر و نگذار بیش از این به خاطر دوری و بی خبری از تو رنج و عذاب بکشند. البته ما برادر و خواهرانت هم بسیار دلتنگ تو هستیم اما به خاطر پدر و مادر همیشه سعی کردیم غم و ناراحتی خودمان را از بابت دوری تو به روی آن ها نیاوریم.

برادر خوبم متأسفانه همچنان ما راهی برای دسترسی به تو نداریم خلاصه حرف های زیادی برای صحبت با تو دارم اما بیش از این مصدع اوقات نمی شوم بقیه صحبت ها بماند برای وقتی که تماس گرفتی. پس از تو خواهش می کنم اگر همین نامه به دست تو رسید هر طور شده با ما تماس بگیر و همه ما را خوشحال کن. در ضمن عکس پدر و مادر را و شماره تلفن همراه خودم و امید را در این نامه گذاشتم.

از راه دور روی ماهت را می بوسم - برادرت حمید از طرف کل خانواده، فامیل و آشنایان.



مروری بر فیلم سینمایی "ماجرای نیمروز"



قسمت اول: اندیشه های فرقه ای در سازمان مجاهدین خلق

انجمن نجات مرکز - ۲۶ فروردین ۱۳۹۶

با اکران عمومی فیلم ماجرای نیمروز در سینماهای کشور و استقبال فوق العاده تماشاگران و اختصاص جوایزی ارزنده در جشنواره فیلم فجر به این فیلم، خانواده نجات تماشای این فیلم را به خانواده های گرمی اعضای اسیر در فرقه تروریستی رجوی، افراد جدا شده از این فرقه، اندیشمندان و صاحب نظران و تمامی کسانی که مطالعات تاریخی و فرقه ای دارند توصیه می نماید.

در بخشی از داستان؛ دختری به نام طاهره که دستگیر شده است، در زندان از کرده خود یعنی همراهی مسلحانه با فرقه رجوی پشیمان می شود و توبه می کند و به این باور می رسد که بهتر است دوستانش هم، همانند او قبل از این که مرتکب قتل شوند، دستگیر شده و در حقیقت نجات یابند. او برای نجات دوستان خود که عمیقاً آنان را دوست دارد با مأموران برای دستگیریشان همکاری می کند. اما در بخشی از فیلم طاهره مردد می شود و بیان می دارد که واقعاً نمی داند آیا کارش درست است یا خیر و آیا این به نفع دوستانش است یا نه؟



طاهره ملاقاتی در حیات زندان با مادر و خواهر خود دارد. خواهرش که کاملاً مغزشویی شده و فریب شعارهای دروغین مجاهدین خلق را خورده، طاهره را به کناری می کشد و با نارنجکی که در بدن خود جاسازی کرده باعث مرگ خود و طاهره می گردد. عوامل مجاهدین خلق با تدارک کشتن طاهره به شکل انتحاری مانع لو رفتن بیشتر اطلاعاتش می شوند. ظاهراً خواهر طاهره، به گفته ی مادرش، عضو ارشد سازمان بوده اما طاهره در خصوص لو دادن او هنوز به قطعیت نرسیده و او را معرفی نکرده بود.

سؤال اصلی طاهره در ذهن تماشاگر نیز شکل می گیرد، آیا کار طاهره یعنی همکاری با مأموران برای دستگیری دوستانش درست است یا نه؟ آیا این نهایتاً به نفع خود آنان نیست که از خواب فرقه ای بیدار شوند و قبل از این که مرتکب قتل شوند و دیگر راه گریزی نداشته باشند، مصون بمانند و به زندگی عادی و طبیعی خود باز گردند؟

این سؤال هم پیش می آید که چرا خواهر طاهره توانست با از بین بردن خود موجب مرگ خواهرش بشود؟ چرا او نتوانست تشخیص دهد که کارش یعنی کشتن افراد بی گناه اشتباه است؟ چرا احساسات انسانی و عواطف خانوادگی مانع از این کار نشد و دست به قتل خواهرش بر اساس فرمان سازمان زد؟ چه کسانی او را به این حد از بی رحمی و جنون رساندند؟ آیا او این حق را برای خواهرش قائل نبود که مسیر زندگی اش را خود انتخاب کند؟ چرا باید طاهره در صورت پشت کردن به فرقه تروریستی مجاهدین خلق، توسط آن سازمان محکوم به مرگ باشد؟ شعارهای آزادیخواهانه و استقلال طلبانه سران این سازمان تا چه حد شامل اعضا می شود؟

در بخشی از کتاب **"فرقه های تروریستی و مخرب"** نوشته **دکتر مسعود بنی صدر** صفحه ۲۲۱ مبحثی است به شرح زیر که با مطالعه آن می توان به پاسخ اینگونه سؤالات رسید.

"از دست دادن قدرت درک درست یا غلط، خوب یا بد (Desensitization)"

در فرقه، فرد کم کم قدرت درک درست یا غلط و خوب یا بد خود را از دست می دهد و چیزهایی که زمانی دیدن و یا انجام شان می توانست وی را بیآزارد کم کم برایش عادی می شود. برای مثال اگر می بیند که پولی که برای کمک به یتیمان و یا کودکان در خیابان جمع می شود صرف زندگی تجملی رهبر فرقه می شود، ممکن است دفعه اول او را بیآزارد، اما کم کم عادی می شود، همین طور دروغ گفتن به مردم و بسیاری از غلط ها و بدهای دیگر.

به عبارت دیگر در فرقه فرد اخلاقیات، بد یا خوب ها، درست یا غلط ها، و فرهنگ جامعه خود را از دست می دهد و فرهنگ فرقه ای به دست می آورد. بعد از ترک فرقه و از دست دادن فرهنگ فرقه و درک درست یا غلط آموخته شده در فرقه، به یک باره فرد دچار گیجی و یا بی احساسی نسبت به درست ها و خوب ها یا غلط ها و بدها می شود و مدت ها طول می کشد تا به طور غریزی بفهمد چه چیز درست است و چه چیز غلط.

مصاحبه با سیروس غضنفری عضو نجات یافته ی فرقه ی رجوی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۱۰ و ۸ فروردین ۱۳۹۶

س- با تبریک آغاز سال نو، از این که دوباره حاضر شدید وقت خود را صرف جواب دادن به سؤال های ما کنید، سپاسگزاریم.

ج- با عرض تبریک متقابل، این وظیفه ی من است که تجربیات خود را با هموطنان به اشتراک گذاشته و در حد توان خود نگذارم سرنوشتی امثال من و مخصوصاً اسرای هنوز در زنجیر رجوی، نداشته باشند.

س- سال گذشته سپری شد، به نظر شما کارهای سازمان چه دستاوردهای منفی و مثبت برای آن داشت؟

ج- اطلاع دارید که در سالیان گذشته، تمامی تلاش های سازمان بر ادامه ی حضور در عراق بود و حتی زمانی که از اشرف به لیبرتی نقل مکان کرد، تصور سر درآوردن خود از آلبانی را نمی کرد و نمی دانست که فشار خانواده ها و سایر عوامل، چنین سرنوشت ناخواسته ای را برای او رقم خواهد زد.

شعار محوری سازمان "انقلاب نوین ایران توسط ارتش آزادیبخش" بود و آن هم در داخل ظرفی به نام عراق تعریف شده بود.

در همان دوران بود که مسعود رجوی شعار داد: "اگر کوه ها بجنبند، اشرف نمی جنبد" که چگونگی این پیش بینی داهیانہ؟؟!! را در عمل شاهد بودیم.

حضور خانواده ها در درب اشرف و سپس لیبرتی، غیر عملی بودن این شعار را به زودی نشان داد و سران فرقه که در لاک دفاعی رفته بودند، صرفاً به خریدن زمان پرداختند تا شاید دری به تخته بخورد و فرجی حاصل گردد!!

رجوی با پذیرفتن خلع سلاح توسط نیروهای آمریکایی، عملاً ارتش آزادی بخش خود را از دست داده بود و طرح مکرر نام آن؛ چیزی جز تعارف و آن هم در راستای مصرف درون تشکیلاتی اش نبود!

اما رجوی بیدی نبود که از این بادهای بلرزد و با کمال وقاحت مطرح کرد که آمریکایی ها سر فرصت لازم سلاح هایی به غایت پیشرفته به ما تحویل خواهد داد!

واقعۀ ی انتقال به لیبرتی نشان داد که خبری از این سلاح ها و حمایت ها نیست و رهبران این باند برای جلوگیری از طرح سؤال مربوط، موضوع بحث را عوض کرده و به جای آن، مدام مقامات عراقی را متهم می کردند که در انتقال اعضای سازمان به خارج، کارشکنی می کند تا بدین وسیله افراد را دلخوش سازد که به اروپا خواهند رفت و می توانند جدا شوند و یا زندگی بهتری را در آنجا و در درون تشکیلات اروپایی شده تجربه خواهند کرد!!

انتقال به آلبانی، مانند انتقال به لیبرتی هم حالت ترانزیتی داشت و قرار بود که این اعضای تیره بخت مدتی در اردوگاه تیرانا بمانند و پس از معالجه ی روحی، آموزش زبان و کسب تخصص های لازم لازمه ی زندگی در اروپا و ...، پناهندگی سیاسی کسب کنند.

اما سران فرقه از همان ابتدای انتقال زیر قول خود زده و به گروگان های خود چنین تلقین کردند که اردوگاه آلبانی محل زندگی دائمی آن ها خواهد بود!!

برای تثبیت این سیاست (اقامت دائمی در یک اردوگاه) - که به معنی کنترل دائمی اعضاء و جلوگیری از آزادی نسبی آن هاست - مریم رجوی رأساً چندین سفر محرمانه به آلبانی انجام داد و در سرانجام کار که وضع را آشفته دید، سفر خود به آلبانی را علنی و پر جار و جنجال تر کرد و غافل از تغییر دوران، تصور نمود که با شبیه سازی مراسمی که مسعود در عراق برگزار می کرد و شور و شوق موقتی برای ماندن ایجاد می نمود، می توان تشکیلات را سرپا نگه داشت و جلوی استعفاهای وسیع را گرفت !!

نظر من با توجه به سوابق ذهنی زیادی که از فرقه ی رجوی و روانشناسی آن دارم، این تلاش ها به بار نخواهد نشست و از همین روست که با قبول پرداخت حقوق جدا شده ها به شرط انجام ندادن کاری بر علیه فرقه ی رجوی موافقت شده تا به طور موقت از افشاگری آن ها جلوگیری شود!

این اولین باجی است که سازمان به ناراضیان خود می دهد و مسلماً که موضوع به همین سادگی فیصله نخواهد یافت و زندگی نشان خواهد داد که این مسکن تجویز شده توسط مریم رجوی، دوامی طولانی نخواهد داشت!

س- پس شما امسال را که چند روزی است آغاز شده، سال خوبی را برای رهبران فرقه پیش بینی نمی کنید؟

ج- البته؛ باید به این اصل مهم توجه داشت که حقیقت از کنار هم قرار دادن واقعیت ها روشن می شود و من اخبار زیادی در این مورد در اختیار ندارم که با تحلیل آن ها، نظر قاطعی در این مورد ارائه دهم.

اما شواهد موجود به اندازه ایست که در کنار تجربیات شخصی خودم از سازمان، به من اجازه دهد که بگویم که سال خوبی برای مریم رجوی و شرکا نخواهد بود و گسست فعلی درون تشکیلاتی، ابعاد وسیع تری خواهد یافت.

س- درمورد سیاست های خارجی - دوستان و دشمنان باند رجوی - مختصر توضیحاتی ارائه دهید.

ج- دراین مورد کافی است که به برنامه های سیمای به اصطلاح آزادی توجه کنید و جشن و شادی ای که از سقوط قذافی و به هم ریختن اوضاع سوریه به راه انداختند!

حالاین فرستنده به سخنگوی شبانه روزی گروه های تروریستی سوریه تبدیل شده و عملاً خود را درکناررسانه های آمریکا، اسرائیل، عربستان و... قرار داده است. کشورها و جریاناتی که مخالف سرسخت هرگونه عدالت اجتماعی و لزوماً "جامعه ی بی طبقه ی توحیدی" می باشند!!

بنابراین با مشاهده ی این دوستان و اربابان خارجی و وضع آن ها، می توان فهمید که فرقه ی رجوی، سازمان مجاهدین سابق را در چه منجلابی فرو برده است!

س- اگر حرف های دیگری هست که لازم می دانید مطرح شود، مطرح فرمایید.

ج- هنوز آثار خروج این فرقه از عراق، به تمامی عیان نشده و کمی بیشتر باید منتظر بود تا شاهد نتایج ملموس تری شد.

ادامه ی حیات سیاسی در آلبانی احتیاج به برنامه های روشن و واقع بینانه ای دارد که من به تجربه این راست اندیشی را در رهبران فرقه نمی بینم. آن ها همواره ناکامی های خود را به حساب دیگران گذاشته و خود را تبرئه می کردند و ما می دانیم که اتخاذ این رویه اگر به طور مقطعی هم موفقیتی داشته باشد، در تحلیل نهایی، موریانه وار تشکیلات را از درون خورده و از بین می برد!

رجوی شکست قیام ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ را به گردن فداییان و ... انداخت.

شکست هایش در فرانسه را معلول هیأت اجراییه ی ضعیف دانست.

رسوایی سنگین عملیات فروغ جاویدان را به حساب حمل عواطف خانوادگی و جنسی از طرف رزمندگان خود گذاشت و ابداً قبول نکرد که در ارزیابی اوضاع، چقدر از مرحله پرت بوده است!

هم اکنون نیز خانواده ها متهم می شوند که از ایران خط می گیرند و به ملاقات خویشان خود می روند تا به آن ها بگویند سر رشته ی زندگی خود را به دست بگیرند!

از نظر رجوی، انسان مستقل و به دست گیرنده ی سرنوشت خود توسط خود، انسانی خائن بوده و نمی تواند در دستگاه سلطه و تابعیت وی حضور داشته باشد و از این روست که این زن و شوهر هر جرعه ی کوتاه از طرف خانواده ها به اسرای خود را خیانت و



در حکم آغاز مرگ خود محسوب کرده و آن‌ها را بدترین دشمن خود می‌داند و جدا شدگان حامی این خانواده‌ها را هم از این قاعده مستثنی نمی‌کند!

سیاست‌های باند رجوی، باری به هر جهت است!

این باند دورافتاده از مردم ایران، تنها منتظر حوادث غیر مترقبه‌ایست که به کمک‌اش بشتابد و گرنه برنامه‌ای مدون - اعم از کوتاه و بلند مدت - ندارد.

چشم و گوش‌اش در حال پابیدن سخنان این یا آن سخنگوی قدرت‌های استعماری است و بنابراین مانند گذشته خریدن زمان تا وقوع این حوادث غیر مترقبه است!

بلی این تشکیلات که عمر طولانی‌ای هم از من بر باد داده، چشم‌امید به قسی‌القلب‌ترین دشمنان بشریت دوخته و می‌خواهد که همواره در مد نظر آن‌ها باشد!!

به نظر می‌رسد که رجوی در زمان سقوط صدام، می‌توانست گزینه‌ی بهتری داشته باشد و آن انتقال اعضایش به اروپا بود که لااقل درسی می‌خواندند و مانند اعضای سایر احزاب، به طور نیمه وقت در اختیار تشکیلات قرار گرفته و این انسان‌های تحصیلکرده، کمک بیشتری می‌توانستند به سازمان بکنند.

اما رجوی که می‌دانست با توسل به کدام شیوه‌های محیلانه، گوش به فرمانانی صم و بکم را به خدمت شخصی خود درآورده، اعتمادی به این افراد نیمه‌رها شده نداشت و از طرف دیگر، حمله‌ی خارجی به کشور را در دسترس می‌دید و نمی‌خواست مرزهای کشور را ترک کند تا چلیبی وار به قدرت برسد!

او در طول زندگی‌اش هرگز اصل مهم "تحلیل مشخص از شرایط مشخص" را درک نکرد و پنداشت که ایران همان عراق است، گذشت سال‌ها شرایط را تغییر نمی‌دهند و او همان چلیبی است!!!

با عطف نظر به اطلاعات پراکنده‌ی موجود، به نظر می‌رسد که این دوستان و همکاران من در تشکیلات رجوی، بر این امر واقف شده‌اند که لازم نیست مانند عراق مطیع محض باشند و مسلماً قدر آزادی جزیی به دست آمده در آلبانی را به تدریج درک خواهند کرد.

دیگر این که افراد سازمان پیر شده‌اند و با توجه به ممنوعیت داشتن همسر و فرزند، سازمان در سال‌های آتی دچار بحران کمبود نیرو خواهد شد و ...

خلاصه این که، سازمانی که از یک تماس تلفنی عضوش با خانواده‌ی مرتبط این همه بترسد، نمی‌تواند خود را یک سازمان سیاسی - که عمده فعالیت‌اش زیستن در میان مردم است - معرفی کند!

درست تر آنست که فرقه ی رجوی فقط و فقط منتظر معجزاتی است که گویا سلطه گران به وجود خواهند آورد و او هم به نان و نوایی خواهد رسید!

اشکال این نظریه در آنست که نمی توان یقین کرد که این معجزات فرضی به این زودی روی دهد!

س- چه پیامی برای کسانی که می خواهند از تشکیلات رجوی رها شوند، دارید؟

ج- مشکل اساسی در این است که این افراد کاملاً ایزوله شده، تحلیل نسیی هم از فردای پس از جدا شدن ندارند و بنابراین ترس مبهمی وجود آن ها را فرا گرفته است.

ترس، نتیجه ی جمود و حرکت نکردن است و اگر آن ها حرکت کنند، ترس شان تدریجاً از بین می رود.

البته شرایط آلبانی به مراتب مناسب تر از عراق برای این افراد است.

با این وجود، این انسان های منفرد شده و بی اطلاع از اوضاع، احتیاج به کمک هایی مخصوصاً از طرف خانواده ها دارند که با فعال شدن مجدد "بنیاد خانواده ی سحر"، می توان امیدوار بود که این کمک های عاطفی به همراه آوردن فشار به دولت آلبانی و سازمان های جهانی ذیربط جهت اعمال فشارهای قانونی به مریم و دست نشاندهانش، به ثمر برسد.

کار این هم بندان و دوستان سابق من چندان آسان نیست ولی سرانجام آن ها در اکثریت خود موفق خواهند شد که سر رشته ی زندگی خود را رأساً در دست بگیرند.

من برای فرا رسیدن این مرحله روز شماری کرده و آرزوی توفیق برای این دوستان هنوز در بندم دارم.

س- با سپاس به خاطر وقتی که در اختیار ما گذاشتید.

ج- من نیز به نوبه ی خود این زحمات شما را پر فایده دانسته و از این بابت کمال تشکر را از شما دارم.

مصاحبه کننده: فرید



(مرتضی و مصطفی بهشتی دو برادری بودند که توسط فرقه تروریستی رجوی ربوده شدند و با حيله های کاریابی آنان را اسیر کردند. مرتضی بهشتی در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ توسط فرقه پلید رجوی به مسلخ فرستاده شد و خانواده اش داغدار گردید. اما مصطفی بهشتی همچنان در اسارت فرقه می باشد و سران فرقه رجوی تاکنون مانع ملاقات خانواده اش شده اند.)

نامه خانم نرگس بهشتی به برادرش مصطفی بهشتی

سلام به برادر عزیزم مصطفی

مصطفی جان، سال هاست که چشم انتظارت هستم. خیلی دلتنگت می باشیم، برادر عزیزم نمی دانم که این غم فراق را چگونه بیان کنم، دوری از تو برای ما خیلی سخت است.

داداشم، هر روز که می گذرد امیدم به رهایی تو بیشتر می شود. می دانم روزی می رسد که تو در کنار ما سر سفره عید می نشینی و سال جدید را با هم جشن می گیریم.

داداش گلم، روزی که تو برگردی دنیای ما بهشت می شود. اینجا جای تو خیلی خالی است.

برادر نازنینم، اگر بدانی در این سال ها، غم نبودنت چقدر ما را عذاب داد.... برگرد و با آمدنت برای ما شادی بیاور.

داداشم مصطفی جان، من تا آخرین نفس برای آزادی تو ایستادگی می کنم. قسم خورده ام که تو را از زندان رجوی رها می کنم...
به امید آزادیت زنده هستم و زندگی می کنم.

خواهر چشم انتظارت، نرگس

بهار ۱۳۹۰ پاییزی غم انگیز در فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز البرز - ۱۹ فروردین ۱۳۹۶

در ابتدای سال ۱۳۹۰ که نوزده روز از بهار سپری می شد، رجوی خون آشام و همدستانش با فرارسیدن فصل بهار و شمیم عطر گل های بهاری از این فرخنده روزها به ستوه آمده بودند و از آنجایی که دیگر طاقت دیدن و تحمل مخالفین خود در تشکیلات را نداشتند و همواره بذر یأس و نومییدی از دنیای بیرون از قرارگاه اشرف را در جسم و روح نیروها کاشته بودند و در یک عمل خبیثانه و ناباورانه، بهار آن سال دل انگیز را به پاییزی غم انگیز تبدیل کردند و افرادی را که در دل و جسم شان شکوفه های آزادی و جدایی از فرقه را می پروراندند به یکباره سوزاندند.

آری، در چنین روزی که به **جمعه ی سیاه** معروف است رجوی ملعون مانند گذشته که به دنبال سیاست شهید سازی و خونریزی بوده با یک عملکرد از قبل برنامه ریزی شده که روزها و ساعت ها وقت صرف آن کرده بود توسط عده ای از مزدوران و مسئولین رده بالا خود به نیروهای عراقی مستقر در قرارگاه اشرف حمله کرده و با کلتف ملتهف از قبل ساخته شده و تیر و کمان های مهیا شده، نیروهای عراقی را غافلگیر و مورد هدف قرار دادند و عده ای دیگر از مزدوران خود را به داخل مقرهای استراحت نیروها فرستاده و عنوان نمودند که نیروهای عراقی به ما حمله نموده اند و قصد دارند همه ما را کت بسته تحویل مقامات امنیتی ایران بدهند.

آقایان علی اردلانی و فریدون ابراهیمی که جدا شده و از اعضای بازگشتی به وطن هستند از نزدیک شاهد این **درگیری ها بوده اند در خاطرات خود اظهار می دارند:** "در این درگیری مشخص و واضح بود که سازمان حمله را شروع کرده، نیروهایی که از قبل اعلام جدایی و یا غیر تشکیلاتی بودند را با ترفند و تحریک نیروها به مسلخ فرستادند که می توان به مرحوم رحیم (مرتضی بهشتی) اشاره کرد که درخواست جدایی داده بود و اصرار و پافشاری داشت برادرش میلاد (مصطفی بهشتی)

را که در سن ۱۶ سالگی سازمان او را تور کرده بود به همراه خود جدا نماید که با مخالفت ها و برخوردهای شدید مسئولین رو به رو می شد که سرانجام به قتلگاه ۱۹ فروردین با دست خالی فرستاده شد و ناجوانمردانه کشته شد و به درستی که مصطفی بهشتی، بهشتی شد."

بهار پاییزی ۱۹ فروردین که در گاهنامه ی فرقه رجوی ثبت و ضبط شده از آخرین جنایت های این فرقه در عراق و در راستای حذف نیروهای مخالف بود. قصد دیگر آنان مظلوم نمایی و جلب توجه جوامع بین المللی به فرقه بود تا شاید بتوانند با محکوم کردن دولت عراق، در اشرف باقی بمانند اما خون های پاک ریخته شده نیروهای فریب خورده، گریبانگیر آن ها شد و به سرعت اشرف را تخلیه و اشرف به زباله دان تاریخ پیوست. اینک در ۱۹ فروردین سال ۱۳۹۶ در تشکیلات فرقه در آلبانی شاهد پاییزی متفاوت، زیبا و خزان دل انگیز هستیم که رهایی صدها تن از عزیزان را در برداشته است.

با آرزوی رهایی و آزادی تمام نیروها در بهار و خشنودی خانواده های چشم انتظار.

بیژن

نامه مادران استان مرکزی (اراک) به نخست وزیر آلبانی



انجمن نجات مرکز اراک - چهارشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۶

با سلام و احترام ! نخست وزیر محترم کشور آلبانی آقای ادی راما !

ما مادران ساکن استان مرکزی (اراک) نگران فرزندان خود در آلبانی هستیم، فرزندان ما چندین سال است در سازمان تروریستی مجاهدین اسیر هستند. در زمانی که این سازمان تروریستی در عراق مستقر بود، در سرما و گرمای ۵۰ درجه عراق با هر مشکلی که داشتیم چندین بار به این کشور سفر کردیم و در کنار پادگان اشرف تجمع کردیم شاید که بعد از چندین سال دوری از فرزندانمان بتوانیم با فرزندانمان دیداری داشته باشیم، ولی متأسفانه سران سازمان به ما اجازه ندادند با فرزندانمان دیداری داشته باشیم، به جای ملاقات با فرزندانمان توسط عناصر توجیه شده سازمان تروریستی مجاهدین با سنگ و اشیاء نوک تیز آهنی از ما استقبال کردند، در این رابطه دو مادر از ناحیه پا زخمی شدند. سازمان تروریستی مجاهدین چندین سال است فرزندان ما را به اسارت گرفته است آن ها را در یک حصار بسته شستشوی مغزی می دهد و از ابتدایی ترین آزادی آن ها را محروم کرده است. فرزندان ما نمی توانند برای خودشان تصمیم بگیرند سازمان تروریستی مجاهدین برای آن ها تصمیم می گیرد چه کاری را انجام دهند و چه کاری را انجام ندهند. ما مادران این حق را داریم فرزندان خود را در آغوش بگیریم و این حق مسلم هر مادری است.

لذا از شما در خواست داریم راهی برای ما مادران درد کشیده و رنج دیده میسر کنید تا در آلبانی با فرزندانمان ملاقات کنیم. با تشکر.

- ۱ - خانم منتهی زهرایی ۲- خانم عذرا کریمی سنجانی ۳- خانم مهین حبیبی ۴- خانم فاطمه باقرزاده ۵- خانم فرخنده ابراهیمی
- ۶- خانم نجفی ۷- خانم اقدس بندی

جنایت های فراموش شده سران فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز گلستان ۱۹ فروردین ۱۳۹۶

شاید کمتر کسی که با سازمان تروریستی مجاهدین و اهداف پوچ آن ها مرتبط است، در مورد جنایت ها و خیانت های این فرقه کثیف از همان آغازش که با ترور و آدم فروشی به ساواک بوده نیز مطلع می باشد. سران فرقه رجوی که برای سرپا نگه داشتن این گروه تروریستی خود از هیچ جنایتی روگردان نبوده و در بسیاری از مراحل برای رسیدن به آن عناصر خود را قربانی می نمودند که نمونه های آن بسیار زیاد می باشد.

فروختن تنی چند از سران این سازمان در زمان لو دادن آن ها توسط مسعود رجوی خائن به واسطه برادرش کاظم می باشد که او توانست با از بین بردن آن ها به کرسی ریاست این سازمان خبیث برسد که با تکیه او بر این مسند نیز تمام اهدافی را که از قبل برنامه ریزی شده بود را عوض نموده و بر وفق مراد خودش که همانا جنایت و خیانت سر لوحه آن بود تغییر داد.

یکی از افرادی که توانست خود و دو نفر دیگر از کسانی را که اسیر اهداف پوچ و خبیث سران سازمان قرار گرفته و مدت ۱۴ سال در اسارتگاه رجوی در قلعه اشرف عمر خود را به تباهی بگذرانند و سپس با فرار از این زندان مخوف به کشور بازگردد، در مورد خیانت این عناصر جاه طلب در مورد ۱۹ فروردین چنین می گوید: "من قبل از این روز به خصوص با یکی از فرماندهان درگیر شده بودم. برای تنبیه من را به یکی از قرارگاه های دیگه منتقل نمودند ولی هنوز مدتی از آمدنم به آنجا نگذشته بود که به دنبالم آمدند، من و چند تا از دوستانم را که در این درگیری شرکت داشتند و آن ها نیز به قرارگاه های دیگر منتقل شده بودند را دوباره دور هم جمع نمودند و برای یک نشست به داخل یکی از سالن ها بردند."

علی ادامه می دهد: "من با آن درگیری که داشتم اصلاً فکر نمی کردم این طوری دوباره با مهربانی از من استقبال کنند و حتی پذیرایی نیز انجام دادند و سپس به سمت یکی از سالن های اجتماع هدایتان نمودند، تمام این تحرکات سران فرقه باعث تعجب من شده بود. در ادامه یکی از فرماندهان به داخل آمده و بعد از مقدمه ای کوتاه در مورد تجاوز عراقی ها به قرارگاه اشرف توضیح داد و این که عراقی ها قصد دارند در سحرگاه دوباره به سمت برخی قسمت های قرارگاه ها یورش آورند. آن ها که مثلاً توانسته



بودند (از کجا؟) به نقشه های عراقی ها پی ببرند، در واقع از ما می خواستند در برابر ارتش تا بن دندان مسلح عراقی ها با دست خالی مقاومت کنیم. البته، در آن لحظه نمی دانستیم و با مغزشویی هایی که بر روی ما انجام دادند همه اعلام آمادگی نمودیم و بعد از نشست ما را به مقرهای مورد نظر برده و در سنگرهایی که از قبل آماده نموده بودند مستقر کردند.

با روشن شدن هوا؛ با تجهیزات و ارتش تماماً مسلح عراقی که آماده بودند تا ما را درهم بکوبند رو به رو شدم ولی از آن طرف هم سران فرقه مدام به ما می گفتند که آن ها جرأت تیراندازی ندارند و از مقاومت ما خواهند ترسید، شما باید جلوی آن ها بایستید و غیره؛ دائماً مغز ما را مورد شستشو قرار می دادند، بعد از گذشت مدتی عراقی ها به جلو حرکت نمودند، ما مثلاً خواستیم مقاومت کنیم که یکی از عناصر سرسپرده فرقه با یکی از سربازان عراقی درگیری ایجاد نمود، ما نیز به هوای حمایت از او وارد عمل شدیم که همین باعث درگیری شدید و سپس تیراندازی عراقی ها به سمت ما شد. خدا می داند چه جهنمی به پا شد، من که شدیداً ترسیده بودم مدام پشت سرم را نگاه می کردم که شاید سران ما فرمان عقب نشینی بدهند، متأسفانه آن ها که خودشان را در مقرهای مطمئن مخفی نموده و اصلاً وارد میدان نشده بودند، ما را به جلو و درگیری بیشتر فرمان می دادند که همین خیانت آن ها باعث کشته شدن چندین نفر از دوستان و همراهانم شد. چندین مرحله، صدای تیر کشیدن گلوله ها را از کنار گوشم شنیدم که خیلی خیلی من را ترساند، بدون آن که دیگر به کسی نگاه کنم و یا به فرمانی گوش کنم خودم را به پشت یکی از خاکریزها که از قبل آماده نموده بودند رساندم و جان خود را نجات دادم."

علی با تکان دادن سر و آهی که می کشد درباره خیانت های سران فرقه رجوی چنین می گوید: "متأسفانه برخی از دوستانم همانند من، گرفتار افکار پلید آن ها شده و در منجلابی که برایمان تدارک دیده بودند غوطه ور شدند و در این جنایت که برای هیچ و پوچ بود تلف شدند و جان خودشان را برای خاکی که متعلق به عراقی ها بود و آن ها صاحبخانه بودند از دست دادند. البته، مقصر اصلی سرکرده سازمان تروریستی مجاهدین می باشد زیرا از قبل عراقی ها به آن ها هشدار داده بودند که در چه روزی برای بازپس گیری خاک خودشان، که به ناحق در آن رخنه نموده بودیم، خواهند آمد ولی این شیطان صفت هیچ گونه خبری در این مورد به ما نداد و برعکس تعداد بسیاری از جوانان میهن را فقط و فقط برای هوسبازی و امیال خود تلف نمودند و جان آن ها بیهوده از بین رفت."

علی آقا ادامه می دهد: "خیانت سران فرقه قابل قیاس با هیچ فرقه دیگری نیست چرا که آن ها به جای این که خودشان در میدان جنگ باشند در پشت خاکریزها فقط نظاره گر از بین رفتن ما بودند. البته؛ آن ها می خواستند بدین وسیله بسیاری از ما را که با اهداف پوچ آن ها مخالفت می کردیم از سر راهشان بردارند، آن ها توانستند در این مسیر خونبار موفق شوند و حتی بعد از درگیری از خون عناصر بی گناهی که برای هیچ و پوچ مرده بودند نیز سوءاستفاده نمایند و برای ادامه حیات کثیفشان از آن بهره مند شوند."

آری دوستان و عزیزان می بینیم که سران فرقه رجوی اکنون با گذشت چند سال از این ماجرا که البته سناریویی بود که آن ها خود کارگردان آن بودند، هیچ صحبتی از کشته ها و زخمی های این درگیری ساختگی به میان نمی آورند، در این بین فقط پدران و مادرانی که فرزندان آن ها از بین رفته اند، سوخته اند و سوخته اند که فرزندانشان برای هیچ و پوچ از بین رفت.

خدا لعنت کند مسعود و مریم رجوی را که فرزندان این مرز و بوم را با دروغ، حيله و نیرنگ اسیر هوی و هوس خود نموده و آن‌ها برای رسیدن به امیال پست خود مورد سوءاستفاده قرار می‌دهد. خدا لعنت کند حامیان این تروریست‌ها را که هیچ ارزشی برای انسانیت قایل نیستند و در واقع فرقه ضد بشری می‌باشند.

به امید رهایی زندانیان در بند فرقه سراسر خیانت رجوی

نامه خانم مهین هاجری به برادرش علی هاجری اسیر در فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز خوزستان - پنجشنبه ۱۹ اسفند ۱۳۹۵

با سلام خدمت برادر عزیزم علی هاجری

علی جان منم خواهرت مهین، از راه دور صورت ماهت را می‌بوسم و از خداوند سلامتی و تندرستی تو را خواهانم. داداش خوبم سی سال از رفتنت به غربت می‌گذرد. من و همه خانواده همچنان چشم به راهت هستیم. علی جان پدرمان با چشمانی پر حسرت از دنیا رفت و دارفانی را وداع گفت

مادرمان چند بار با هزار امید و آرزو، با کھولت سنی که داشت، راهی عراق شد، آخرین بار به خاطر فشارهای روحی که در اطراف لیبرتی به وی وارد شد و به دلیل این که مانع دیدار او با تو شدند در بستر بیماری افتاد.

علی جان تو را به جان مادرمان، نگذار که او هم چشم انتظار از این دنیا برود. تمام صحبتش این است: "من دوست دارم صدای علی را بشنوم و از این دنیا بروم". چه بسا سالیان سال است که اشک مادرمان به خاطر دوری و فراغ تو خشک نشده است و من شاهد شب زنده داری هایش بوده‌ام. پس تنها آرزوی مادرمان را برآورده کن و سعی کن هر طور شده با او تماس تلفنی بگیری.

داداش گلم ما را از سلامتی خود مطلع کن. امیدوارم، اگر دوستان این نامه را می‌بینند تو را از وضعیت مادر مطلع کنند و تا دیر نشده با ما تماس بگیری!

کسی که همیشه چشم به راهت می‌باشد، خواهرت مهین

جنایت رجوی در نوزدهم فروردین در اشرف



عبدالکریم ابراهیمی - ایران فانوس ۲۷-۰۳-۲۰۱۷

در آستانه روز ۱۹ فروردین قرار داریم، یاد و خاطره این روز (در سال ۱۳۹۰ قرارگاه اشرف) هیچ وقت از ذهن خارج نخواهد شد، یاد و خاطره دوستانی که نفرت از ظلم و ستم رجوی داشتند و فرصت نکردند و میسر هم نبود تا بتوانند تشکیلات را ترک کنند، اما قربانی نیت شوم رجوی و همسرش شدند و با فرستاده شدن جلوی تیر و تپانجه نیروهای امنیتی عراق، جانشان را از دست دادند.

در این روز، شخص رجوی برای مظلوم نمایی خود و اصرار بر خواسته نامشروعش یک خودکشی دسته جمعی به تمام معنا شکل داد و برای افراد جنایتی هولناک رقم زد.

رجوی که همیشه خودخواه و زیاده خواه بود و در دامن اربابش صدام به نان و نوایی در مزدوری و خود نشان دادن رسیده بود، بعد از سرنگونی صدام ادعای مالکیت در عراق داشت تا جایی که در یکان ها شایعه انداخته بودند که مردم عراق رجوی را برای ریاست جمهوری خودشان می خواهند و خواهان آن هستند و این فریبکاری هم برای شستن مغز افراد بی خبر از بیرون بود، فکر می کردیم واقعاً سازمان فاتح جهان خواهد بود و تمام دنیا به خصوص مردم ایران و عراق، پشتیبان و همراه سازمان خواهند بود. اما غافل از این که رجوی شیاد، نیرویی در اشرف درست کرده بود، آن هم برای خدمت به بیگانه و در حفظ بقاء خودش که جز از درون حصار تشکیلات، نشست های یومیه و هفتگی و دیگ و هزاران نشست و زهر مار دیگر، مطلقاً از وضعیت بیرون به لحاظ سیاسی و اجتماعی و به خصوص ژئوپولیتیک سیاسی بی خبر بودیم و به همین خاطر ما را در بایکوت مطلق اخبار و رخدادهای بیرون قرار داده بود که به هیچ عنوان ارتباطات بیرون نداشتیم و از موبایل، رادیو، روزنامه و تلویزیون خبری نبود. آنچه بود، اخبار سیمای به اصطلاح آزادی خودشان بود که باید روزی نیم ساعت موقع شام و نهار به اجبار می دیدیم و یک فیلم سانسور شده که هر هفته شب جمعه گذاشته می شد و عده ای تماشا می کردند. با این اوصاف بود که رجوی ناجوانمردانه اهداف پلید خودش را با قربانی کردن افراد پیش می برد.

همانگونه که الآن داعشی ها هدف از کشته شدنشان را هر چه زودتر همدی با رسول خدا می دانند، ما هم فکر می کردیم وقتی کشته می شویم، در آن دنیا جایگاهی بس اعلی داریم و در جامعه بی طبقه توحیدی که وجود خواهد داشت، گل سر سبد آن خواهیم بود و در کنار ائمه و سرور شهیدان حسین ابن علی، روزی داده می شویم.

الآن که چندین سال است تشکیلات را ترک کرده ام، به خودم خنده ام می گیرد که چه افکار پوسیده و عقب مانده ای داشتیم و به خاطر هیچ، جان خودمان را خالصانه تقدیم جلاد و خونخوار دوران، رجوی و همسر فریبکارش می کردیم.



تا کنون مقالات زیادی راجع به نوزدهم فروردین سال ۱۳۹۰ و کشتاری که رجوی در قرارگاه اشرف به راه انداخت به رشته تحریر درآمده است، ولی جنایت رجوی و سوء استفاده او از نفرات و به کشتن دانشان به خاطر هیچ، آن طور که باید به تصویر کشیده نشده است.

من به یک نمونه از جنایات رجوی که در این روز جلوی چشمم اتفاق افتاد اشاره می کنم:

همرزمی داشتم به اسم بهروز که جوان خوش تیپ و صادقی بود، صدای خوبی در خوانندگی داشت و اهل شمال ایران بود.

بهروز از ابتدا با انقلاب خودخوانده مریم رجوی مخالف بود و از طلاق و جدایی زن و مرد، به شدت بیزار بود. از این رو همیشه به صورت محفلی طرح می کرد و در نشست ها همه می دانستند که بهروز مخالف سرسخت این هوچیگری مسعود و مریم رجوی است. به همین دلیل خودش را مارکسیست نامید که زیاد رویش فشار نباشد. اما رجوی دست از سر او بر نداشت و به زور در رابطه با عضویت مجاهد از او امضاء گرفت، ولی هرگز بهروز اهل این جنبل و جادوهای رجوی نبود و نشد و تا آخر هم با همین کجدار و مریز، در تشکیلات ماند. رجوی خیلی از او سوء استفاده های ناجوانمردانه داشت، حتی در دستگاه تبلیغاتی رجوی علیرغم میل باطنی مجبور بود تن به خواسته سران تشکیلات بدهد و برنامه ترانه برای پخش در سیما اجرا کند که خودش هیچ وقت راضی به آن نبود و می گفت به خاطر کاستن از فشار تشکیلاتی که رویش است اجباراً به آن تن می دهد.

چندین بار با خودم در رابطه با راه فرار از اشرف صحبت کرد و طرح فرار می داد، اما باید بگویم که متأسفانه من یکی در آن مقطع جرأت این کار را نداشتم و از عواقب آن می ترسیدم.

بهروز در نوزدهم فروردین با توصیه فرزانه میدان شاهی با یکان علیرضا امام جمعه پشت ژنراتور برق اشرف در نزدیکی میدان لاله جلوی تیر نیروهای عراقی فرستاده شد. با پرتاب سنگ و زدن نیروهای نظامی عراق، آن ها را مجبور به عکس العمل می کردیم تا با شلیک ما را به قتل برسانند. من در همان دقایق اول درگیری انگشت دستم تیر خورد، سوار ماشین شدم و به درمانگاه رفتم. مجروح و کشته زیاد بود، بعد از نیم ساعت بهروز هم آمد با بدنی خونی، تیر توی کشاله رانش خورده بود و خون بند نمی آمد. من به او گفتم: "بهروز به یکی بگو که بالای زخم را با دستمال ببندد."

خودم با یک دست کمکش می کردم که دستمال را ببندد، یکی دیگر هم که سالم تر بود آمد و پایش را بستیم. با یک تکه چوپ کاملاً محل گره را پیچاندیم تا خون بند آمد و من برای عکس برداری از پیش بهروز رفتم، یک ربع طول نکشید که برگشتم، گفتند: "بهروز شهید شده است"، باور کنید درد خودم از یادم رفت، نتوانستم جلوی اشکم را بگیرم، از دوستی که آنجا بود، پرسیدم: "چرا شهید شد؟ مگر خودش بند نیامد؟" گفت: "دکتر وحید آمد، دستمال را باز کرد و مجدداً خونریزی شروع شد بعد بهروز بی حال شد، بردیمش تو، شهید شد."

این جنایت رجوی را هیچ وقت فراموش نمی کنم که چطور ناجوانمردانه می خواست از دست ناراضیان خلاص شود و بهروزی که می توانست الآن زنده باشد را به کام مرگ فرستاد. واقعیت این که مسئولینی که آنجا بودند از جمله زهره جمالی و دکتر وحید، همه

توصیه از بالا داشتند، تصفیه های تشکیلاتی انجام می دادند و کسی که در تشکیلات به اصطلاح سر بار بود، رسیدگی نمی شد تا بمیرد. بهروز نیز یکی از این نگون بختان بود که به خاطر یک تیر در کشاله ران که به راحتی با ترنیکه کردن آن از مرگ نجات پیدا می کرد، به کام مرگ فرستاده شد.

ماجرای بهروز، نمونه ای از رذالت های رجوی است که در حق افراد داشت. خیلی های دیگر به خاطر کینه رجوی با دولت عراق و دروغ بستن به آن، عمداً رسیدگی نمی شدند تا کشته شوند. رجوی از کشته ها برای منافع خودش بهره برداری می نمود و مظلوم نمایی می کرد.

نابود باد تروریسم، پدیده خود محوری، کیش شخصیت و فرقه گرایی که رجوی شاخص آن است.



حیله گری به نام مریم قجر



انجمن نجات مرکز مازندران - ۲۶ فروردین ۱۳۹۶

به دنبال اعلام کشته شدن ده ها تن در سوریه توسط گازهای شیمیایی، بلافاصله حامیان غربی و عربی تروریست های سوریه دستگاه تبلیغاتی خود را به کار انداخته و این موضوع را بدون تحقیق و بدون اثبات چیزی و تنها بر پایه گزارش کسانی که سال هاست در سوریه به نفع کشورهای غربی و عربی جنگ افروزی می کنند و در واقع مزدوران خود غربی ها و عربستان یا ترکیه هستند، دولت سوریه را عامل این حمله اعلام نمودند تا تحت این پوشش به جبران شکست تروریست ها در سوریه پرداخته و مذاکرات آتش بس را تحت تاثیر این موضوع قرار داده و به تروریست ها روحیه بدهند.

در این میان مریم قجر با ریاکاری و حیله گری هر چه تمام تر سر برآورد و ضمن متهم کردن دولت سوریه به این اقدام، این کار را یک جنایت جنگی خواند و خواهان سپردن عاملان آن به دست عدالت شد و

در سال ۱۳۶۶ یعنی در اوج سال هایی که رجوی ها برای خدمت به ارباب قبلی خود یعنی صدام در عراق بودند و ارتش خصوصی صدام را اداره می کردند، صدام حسین فرمان حمله شیمیایی به شهر حلبچه در عراق را صادر کرد. این حمله توسط حسن المجید از دوستان نزدیک رجوی اجرا شد. این حمله نزدیک به ۳۲۰۰ تا ۵۰۰۰ نفر را کشت و نزدیک به ۷۰۰۰ هزار تا ۱۰۰۰۰ هزار نفر را زخمی کرد که اکثراً از غیرنظامیان بودند؛ صدها تن دیگر بر اثر عواقب، بیماری ها و نقص جسم در هنگام تولد در سال ها پس از حمله کشته شدند. حادثه ای که به صورت رسمی به عنوان نسل کشی مردم کرد عراق شناخته شد و هنوز به عنوان بزرگترین حمله ی شیمیایی مستقیم به یک منطقه ی شهرنشین در تاریخ است.



تصویری از قربانیان حمله شیمیایی حلبچه

پیش از حملات شیمیایی، شهر به مدت دو روز با بمب های متعارف بمباران شد. ظاهراً علی حسن المجید می خواسته شیشه ساختمان های شهر را بشکند، تا امکان مقاومت در مقابل گازهای سمی به حداقل برسد. نیروی هوایی عراق از انواع شیمیایی علیه حلبچه استفاده کرد: گازهای اعصاب مانند وی ایکس، سارین، تابون، و خردل، که از زمان جنگ جهانی اول از آن استفاده شده است.

در آن زمان نه تنها مریم قجر و همسر بالاکلیفش نه تنها قلب شان از این کشتار درد نگرفت بلکه به دلیل همراهی با این اقدام جایزه انجام عملیات بزرگی که آن را چلچراغ می نامیدند را از صدام دریافت کردند.

مورد دیگر بمباران شیمیایی سردشت بود. بمبارانی که توسط نیروی هوایی عراق با استفاده از بمب های شیمیایی در چهار نقطه پر ازدحام شهر سردشت (از توابع استان آذربایجان غربی) انجام شد. در این حمله ۱۱۰ نفر از ساکنان غیرنظامی شهر کشته و ۸۰۰۰ تن دیگر نیز در معرض گازهای سمی قرار گرفتند و مسموم شدند.



تصویری از بمباران شیمیایی سردشت

حال سؤال این است که در جریان حملات شیمیایی در سردشت و حلبچه (که البته سلاح ها و تجهیزات آن را کشورهای غربی تولید و در اختیار صدام قرار داده بودند)، چرا رجوی ها ساکت بودند؟

آیا شکی در آن است که رجوی ها به عنوان مزدور صدام در آن زمان در عراق با سلاح حضور داشته و مزدوری می کردند. پس آیا شکی در این هست که رجوی ها هم این حملات را مورد تأیید قرار داده اند تا صدام گوش آن ها را نگرفته و بیرون نیاندازد؟

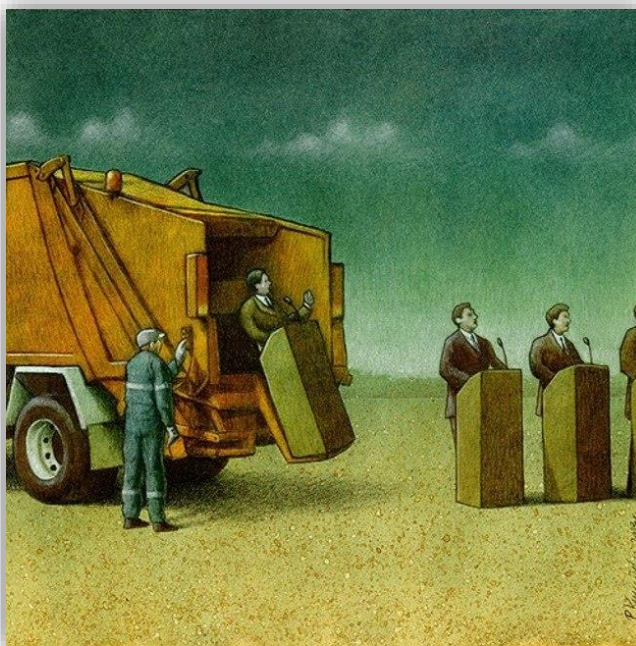
آیا رفتار امروز مریم قجر با رفتار آن زمان او و رجوی یک گونه نیست؟

نتیجه آن که **فرقه تروریستی رجوی به دلیل این که همواره مزدور بوده است، در هر شرایطی سمت اربابان خود را خواهد گرفت. در زمان صدام آن ها جانب ارباب خود صدام را گرفتند و امروز هم همسو با اربابان جدیدش در اسرائیل و ریاض شده و جانب آنان را می گیرند...**

زمانی که کشورهای غربی از صدام حمایت کرده و در برابر جنایت او سکوت می کردند رجوی ها هم به کشتار مردم ایران و عراق و نسل کشی کردها در عراق لبخند می زدند و امروز که کشورهای غربی با دولت سوریه و جبهه مقاومت مخالف هستند، رجوی ها هم به تبعیت از آن ها به دولت سوریه حمله کرده و به حمله آمریکا به سوریه لبخند زده و از حمله موشکی آن ها حمایت می کنند.

اما به مریم قجر این روباه شیاد و مکار باید گفت همچنان که مکر و حيله ات در زمان صدام به خودتان برگشت، امروز نیز به خودتان باز خواهد گشت و اوضاع سوریه از هر طرف که بچرخد شما از گندم ری نخواهید خورد.

صالحی



سخنرانان خریداری شده فرقه رجوی

شادمانی مجاهدین از حمله ی امریکا به سوریه



انجمن نجات مرکز فارس - ۲۹ فروردین ۱۳۹۶

در پی حمله ی شیمیایی هفته ی گذشته در سوریه و متعاقب آن حمله ی امریکا به سوریه ، سازمان مجاهدین خلق نتوانست شادی و شغف خود را از درگیر شدن ایالات متحده در میدان جنگی سوریه پنهان کند.

البته در میان وبلاگ نویسان، روزنامه نگاران و رهبران سیاسی این ظن وجود دارد که حمله ی شیمیایی با گازهای سمی در شهرک خان شیخون ادلب در واقع نوعی عملیات "گمراه کننده" بوده که طراحی شده بود تا دخالت آمریکا در جنگ داخلی سوریه را توجیه کنند. با این وجود، اگر که حمله به خان شیخون کار خود بشار اسد باشد که به مردم کشور خودش حمله ی شیمیایی کرده است، فرقه ی رجوی باید پاسخگوی چند مسئله باشد.

در حدود سه دهه پیش صدام حسین - حامی مالی و نظامی مجاهدین خلق - مردم کشور خودش در مناطق کردنشین در شمال عراق و مردم ایران در مناطق غربی کشور از جمله شهرستان سردشت را بمباران شیمیایی کرد. در حالی که ابعاد آن حملات بسیار فاجعه آمیزتر از آن چه اکنون در سوریه رخ داده، بود، در آن زمان فرقه ی رجوی نه تنها صدام حسین را بابت حملات مرگبار علیه هموطنان خودش و مردم ایران به عنوان هموطنان مجاهدین خلق محکوم نکردند، بلکه با وی همکاری های بیشتری کرد تا قیام شیعیان و کردهای عراق را سرکوب کند.

استاندارد دوگانه ی سران مجاهدین خلق در موضع گیری های به شدت غرض ورزانه در قبال جنگ داخلی سوریه به خوبی قابل مشاهده است. این در حالی ست که به گزارش رویترز بلافاصله پس از حمله ی شیمیایی به خان شیخون در روز پنجم آوریل وزارت امور خارجه ی ایران - به عنوان کشور متحد سوریه - این حمله را محکوم کرد، "صرف نظر از این که چه کسی از سلاح شیمیایی استفاده کرده است و قربانیان حمله چه کسانی بوده اند."

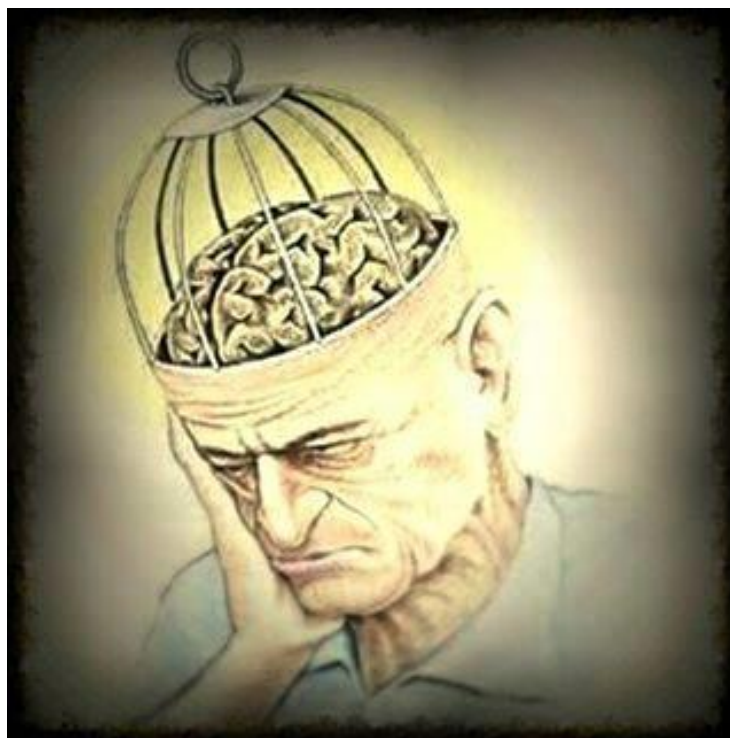
آن چه مسلم است، **ریاکاری همواره ویژگی بارز فرقه ی مجاهدین خلق بوده است.** کشتار در ادلب و تا پیش از آن در حلب در پروپاگاندای فرقه همیشه زیر ذره بین بوده است در حالی که کشتار کودکان گرسنه و بی خانمان در یمن هرگز در رسانه های مجاهدین خلق بازتاب داده نشده است. برای فرصت طلبان مجاهدین خلق مسئله انسانیت در میان نیست، آن ها تنها زمانی ژست مدافعان حقوق بشر به خود می گیرند که منفعتی برای ماشین تبلیغاتی شان در پی داشته باشد.

درمورد سوریه، فرقه ی مجاهدین خلق از حمله ی موشکی ترامپ به سوریه حمایت می کند چرا که شدیداً تحت نفوذ افراد جنگ طلبی چون جان بولتون و رودی جولیان و دیگر حامیان رشوه بگیریش در کابینه ترامپ است.

موضوع کودکان یمن هرگز برای مجاهدین خلق مسئله نیست چون که آن ها قربانی بمب افکن های عربستان سعودی هستند! و در واقع پس از سقوط صدام حسین، عربستان سعودی حامی اصلی مجاهدین خلق در منطقه بوده است و چنانچه می دانیم شاهزاده سعودی، ترکی فیصل در شو تبلیغاتی فرقه در پاریس به آن ها وعده داد که سعودی ها نیز برای سرنگونی حکومت ایران در کنار فرقه ی رجوی ایستاده اند.

حمله ی شیمیایی به غیر نظامیان در خان شیخون به جای آن که هشداری باشد برای تمام طرف های درگیر که برای به پایان رساندن جنگ تصمیمی جدی اتخاذ کنند تنها بهانه ای برای دشمنان سوریه و ایران، فراهم کرد تا بیشتر بر طبل جنگ و خون ریزی بکوبند.

مзда پارسی



۱۲۰۰ کارگر شهید ترور

نتیجه جنایت منافقین علیه جامعه کارگری در دهه ۶۰



مؤسسه راهبردی دیده بان - ۲۷ فروردین ۱۳۹۶

جنایات بی شمار منافقین علیه قشر زحمتکش کارگر از جمله ترور کوردلانه نزدیک به ۱۲۰۰ نفر از کارگران بیگناه، در کارنامه سیاه این گروهک خودنمایی می کند.

به گزارش دیده بان، با نزدیک شدن به ۱۱ اردیبهشت که در تقویم ایران روز کارگر نامگذاری شده، رسانه های منتسب به منافقین با سوء استفاده از این مناسبت در تلاشند تا این گونه وانمود کنند که هنوز هم در بین توده جامعه کارگری طرفداران زیادی دارند. منافقین در حالی ادعای محبوبیت در میان جامعه کارگری ایران را مطرح می کنند که اسناد به جای مانده از جنایات بی شمار آن ها علیه این قشر زحمتکش از جمله ترور کوردلانه نزدیک به ۱۲۰۰ نفر از کارگران بیگناه در کارنامه سیاه این گروهک خودنمایی می کند.

برای سی امین سال پیپی است که سیل بیانیه ها و اخبار جعلی منافقین به مناسبت روز جهانی کارگر در رسانه های منتسب به منافقین جاری شده که همگی آن ها قصد دارند حمایت منافقین از جامعه کارگری و بالعکس را نشان دهند، البته تعداد این بیانیه ها و مطالب ساختگی انتشار یافته در طول ۳۰ سال گذشته به آنجا رسیده که دیگر قابل شمارش نبوده و سال هاست که تبدیل به عادت شده است. در نگارش این گزارش، بیشتر قصد داریم به بررسی اجمالی جنایات این گروهک تروریستی بر علیه این قشر



زحمتکش که سهم به سزایی در پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز داشتند بپردازیم تا ماهیت بی‌اساس این بیانیه‌ها و اخبار منافقین را بیش از پیش روشن سازیم.

شاید به طور دقیق نتوانیم در مورد تاریخ ورود منافقین به کارخانجات و تشکل‌های کارگری اظهار نظر کنیم، اما پاییز ۵۹ را می‌توان به عنوان تاریخ اوج فعالیت‌های منافقین در این زمینه معرفی کرد که از طریق ورود دانشجویان هوادار منافقین و تأسیس نهاد جعلی کارگری با هدف به اعتصاب کشاندن کارخانه‌ها و صنایع کشور انجام گرفت.

منافقین که به واسطه مکتب مارکسیستی خود اساساً تعریفی مادی از قشر کارگر داشتند، معتقد بودند که "کارگران فقط به دنبال خواب و خوراکند" و با این بینش، در میان کارگران به طرح مسائل صنفی می‌پرداختند.

اوج این تبلیغات در ۲۲ بهمن و آخر سال ۵۹ صورت گرفت که دقیقاً زمان پرداخت عیدی، سود ویژه و پاداش کارگران بود. منافقین در این تبلیغات که همراه با پخش تراکت‌ها و اعلامیه‌ها در کارخانجات با مضامین معاند نظام صورت می‌گرفت، ضمن این که به شخصیت‌های انقلاب توهین می‌کردند، سعی داشتند که به جامعه کارگری این گونه‌القاء کنند که انقلاب آن‌ها را فریب داده و در حال استثمار کارگران است.

البته در سراسر دنیا مشکلات مربوط به کار و کارگری وجود داشته و برای حل آن نیز ادارات و سازمان‌هایی با وظیفه رسیدگی به این مشکلات و حل اختلاف‌ها در سطح کشوری و حتی بین‌المللی تأسیس شده‌اند و همچنین شرایط آن روزهای انقلاب ایران که تازه به ثمر رسیده بود و رهبران آن برای حفظ استقلال کامل آن تلاش می‌کردند، نیز یک سری مشکلات اقتصادی را ایجاد می‌کرد که از عوارض طبیعی هر انقلابی است؛ اما توجه به شعارسازی‌های منافقین از قبیل "۲۲ بهمن ۵۷ آزادی از قید و بند ستم شاهی - ۲۲ بهمن ۵۹ به بند کشیده شدن و استثمار کارگران توسط جمهوری اسلامی" نشان می‌دهد که راهکار ارائه شده این جریان نفاق برای جامعه کارگری در حوزه رفع مشکلات مادی و اقتصادی "براندازی نظام" بوده است! و این در حالی بود که هنوز بیش از ۲ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که برای آن شهدای بی‌شماری خصوصاً از همین جامعه کارگری تقدیم شده، نگذشته بود.

نکته مهمی که باید در این رهگذر به آن اشاره شود و منافقین کوردل هیچ‌گاه بدان توجه نکردند، این است که قبل از پیروزی انقلاب وقتی امپریالیست‌ها دیدند کار به جای باریک کشیده شده و سقوطشان نزدیک و حتمی است با این تحلیل غلط که درد جامعه کارگری فقط مادی است، حقوق کارمندان و کارگران را در چند مرحله اضافه کردند تا به اصطلاح باعث فروکش نیروی انقلابی و شور و شوق مردم شوند.

اما مردم و کارگران چون خواستشان پیروزی انقلاب و برقراری نظام جمهوری اسلامی بود، فریفته این ترفندها نشدند و تا آخرین لحظه پای امام و انقلابشان باقی ماندند. همین موضوع در مواجهه جامعه کارگری با فعالیت‌های ضد انقلاب منافقین، سبب آن شد که از ۱۵ نمایشگاه تبلیغاتی که در جاهای مختلف توسط منافقین اجرا شده بود، ۱۳ الی ۱۴ فقره آن توسط خود کارگران برچیده و حتی از نصب آن هم ممانعت به عمل آید.



از دیگر اهداف پیگیری شده توسط منافقین در کارخانجات، کسب اطلاعات و شناسایی افراد و اماکن حساس و سرقت مدارک و اموال کارخانه ها و اداره های مهم بود. در شناسایی های منافقین تعداد پرسنل کارخانجات، مراکز حساس و استراتژیک صنایع و اطلاعاتی از قبیل ساعات کار، میزان تولید و ... جمع آوری می شد که بلافاصله پس از آغاز اقدامات مسلحانه منافقین در ایران برای خرابکاری و ترور مورد استفاده قرار گرفت. حتی بعضاً این اطلاعات در خلال جنگ ایران و عراق نیز در اختیار صدام قرار گرفت که کمکی بزرگ به او و ارتش تجاوزکارش به شمار آمد.

سرقت های نقدی و جنسی انجام گرفته از ادارات و کارخانجات نیز که در واقع پول مردم و بیت المال بود و به عنوان یکی از منابع تأمین هزینه های منافقین به حساب می آمد نیز از دیگر فعالیت های منافقین در کارخانجات و ادارات بود. در مسیر این فعالیت ها، منافقین سعی کردند برای خود همدستانی نیز پیدا کنند که میتوان از عناصر مارکسیست و ضد انقلاب نام برد که به دلیل مشابهت در اهداف، مورد توجه منافقین بودند غیر از این گروه های مارکسیست، لیبرالها و حتی سلطنت طلب ها نیز همراه منافقین بودند که علیرغم شعارهای متفاوتی که در ظاهر می دادند عملاً تصمیم ها و مواضع مشترکی علیه جمهوری اسلامی اتخاذ می کردند.

اما سد مهم مقابل منافقین در کارخانجات، انجمن های اسلامی بودند و منافقین برای مقابله با آنها انرژی بسیاری خصوصاً در نهاد کارگری صرف می کردند. منافقین انجمن های اسلامی را که فعالیت هایی از قبیل تشکیل کلاس قرآن، تشکیل جلسات بزرگداشت شهدای جنگ، رفتن به جهاد سازندگی، کلاس سواد آموزی، آموزش نظامی و ... داشتند را سنبلی از خط امام و جمهوری اسلامی در کارخانه می دانستند و در واقع با حمله کردن به انجمن اسلامی به جمهوری اسلامی و خط امام حمله می کردند و به اصطلاح خودشان کل نظام را زیر سوال می بردند.

همین طور برای رشد کینه و زمینه سازی برای رویارویی، از کارگران عضو انجمن های اسلامی، تحت عناوینی نظیر جاسوس، خبر چین و نور چشمی و ... نام می بردند. این در حالی بود که خود منافقین در تبلیغات خود با فریبکاری تمام سعی می کردند ظاهری اسلامی از خود نشان دهند و به عنوان نمونه می توان به فعالیت های ریاکارانه آنها از قبیل گذاشتن درس نهج البلاغه و قرآن و اداره آن توسط اعضای سازمان اشاره کرد که با وجود اعتقادات مارکسیستی منافقین صورت می پذیرفت و نمونه دیگر آن بردن کارگران به دیدار امام در قم با پوشش حزب اللهی یا دعوت کردن به جهاد سازندگی بود، در حالی که به دیدار امام بردن کجا و هدف شوم براندازی خط امام کجا؟! و یا دعوت به بردن به جهاد سازندگی کجا و کم کاری و اعتصاب راه انداختن در کارخانه ها کجا؟!.

البته از حق نباید گذشت که انجمن های اسلامی همواره به عنوان سد محکمی در مقابل توطئه های منافقین مقاومت می کردند و در واقع همین موضوع دلیلی شد تا بعد از ۳۰ خرداد مورد حمله و تهاجم وحشیانه و کشتار قرار گیرند.

سرانجام با حرکت مسلحانه منافقین در خرداد ۶۰ و افشای ماهیت ریاکار منافقین برای جامعه کارگری، پرونده نهاد جعلی منافقین برای همیشه بسته شد و این پایگاه ادعایی منافقین در میان کارگران به کلی از هم پاشید. البته چیزی که از این تاریخ به بعد در ذهن مردم ایران باقی ماند یاد و خاطره ۱۲۰۰ کارگر شهید ترور بود که برگی دیگر از کارنامه سیاه منافقین علیه انسانیت به شمار می آید.

این پیشینه سیاه منافقین که هیچ گاه از خاطره مردم ایران پاک نخواهد شد هم امروز باعث آن نشده که منافقین دست از سر جامعه کارگری ایران بردارند و از نام این قشر زحمتکش و فعال در چرخه اقتصادی کشور سوء استفاده نکنند. بیانیه ها و اخبار منتشر شده از منافقین که سابقه ای طولانی نیز دارد، همگی سعی دارند حمایت منافقین از جامعه کارگری و پایگاه منافقین در میان کارگران را نشان دهند. پایگاهی که نه تنها در حال حاضر وجود ندارد بلکه به گواهی تاریخ هیچ گاه نیز وجود نداشته است.

درج هر روزه اخباری از اعتصابات، اغتشاشات، تعطیلی ها و درگیری ها در جامعه کارگری ایران در سایت ها و رسانه های وابسته به منافقین به امری عادی و طبیعی تبدیل شده که کوچکترین تاثیری در فضای اقتصادی و صنعتی کشور ندارد. و حتی این سوال را که منافقین باید پاسخ گوی آن باشند را مطرح می کند که با وجود این همه درگیری و نا آرامی مورد ادعای منافقین، شکوفایی اقتصادی و صنعتی ایران که امروز حرف اول در منطقه را می زند، چرا و چگونه حاصل شده است؟!.

حضور خانم قاسمی در انجمن نجات زنجان



انجمن نجات مرکز زنجان - ۴ اردیبهشت ۱۳۹۶

خانم قاسمی خواهر گرامی حبیب اله قاسمی ضمن حضور در دفتر انجمن نجات ابتدا خطاب به برادر اسیر خود در فرقه رجوی، سال نو را تبریک گفته و از وی درخواست کرد تا با خروج از فرقه مخرب رجوی، دیدگان خانواده اش را روشن نموده و به آغوش زندگی و خانواده باز گردد. ایشان با رؤیت تصویر جدید برادرش اشک شوق ریخته و در کلماتی کوتاه و تأثیر گذار که از اعماق قلب یک خواهر چشم انتظار برمی خاست خطاب به برادرش گفت: "حبیب جان، دادش خوبم، عیدت مبارک. همگی منتظرت هستیم برگرد."

امید است تا با رهایی کلیه اسیران فکری و جسمی فرقه رجوی زنجیرهای جدایی و فراق از هم گسسته شده و زندگانی سبز بر دامن تمامی خانواده های محترم باز گردد. انشاالله و با آرزوی نابودی مختوم فرقه ستیزه جوی رجوی ها

ازادعا تا عمل سران فرقه رجوی در خصوص انتخابات آزاد



انجمن نجات مرکز یزد - سه شنبه ۲۹ فروردین ۱۳۹۶

اگر دموکراسی را به عنوان یک پدیده تمدن ساز و مؤثر در رشد و توسعه جوامع بدانیم، بدون شک **دروازه ورود به دموکراسی و مردم سالاری، برگزاری انتخابات مبتنی بر آرای مردمی است.** جوامع متمدن امروز تنها در زمانی می توانند ادعای آزادی و دموکراسی داشته باشند که انتخابات به معنی حقیقی در آن جریان داشته باشد، به طوری که همه افکار و سلايق اجازه ورود به آن در فضایی باز و آرام داشته باشند.

اکنون کشور در آستانه انتخاباتی بزرگ، در مسیر مردم سالاری گام برمی دارد. خوشبختانه در این دوره شاهد نام نویسی کاندیداهایی از طیف های مختلف هستیم و این می تواند مبین این موضوع باشد که انتخابات در ایران در انحصار یک طیف و یا جریان خاص نیست.

مردم با شرکت در انتخابات به این باور عمومی می رسند که آرای آن ها در آینده جامعه و کشورشان تأثیرگذار بوده و این زمینه برای خدمت رسانی بیشتر از سوی جریانی که قدرت را در اختیار می گیرد فراهم می شود لذا انتخابات به معنای حقیقی آن با مشارکت حداکثری آن محقق می شود!

زمانی که همه افراد جامعه از عوام تا خواص به این باور برسند که با تصمیم گیری خود در سرنوشت خود و روند حرکتی کشور در آینده سهم خواهند بود، با شور و حرارت خاصی پا به عرصه انتخابات می گذارند و در پای صندوق های رأی حاضر می شوند.

شرکت پر شور و حداکثری در انتخابات گذشته و پیشرو، پیام های واضح و نتایج روشن و ملموسی را از خود به جای گذاشته و از بین آن ها دو مورد از اهمیت والایی برخوردار است و این دو عبارتند از:



۱- این که عامه مردم در تصمیم گیری برای سرنوشت خود و روند حرکتی کشور در آینده سهیم خواهند بود، با شور و حرارت خاصی پا به عرصه انتخابات می گذارند و در پای صندوق های رأی حاضر می شوند.

۲- مردم فهیم ایران با شرکت گسترده خویش و به نمایش گذاشتن حضور میلیونی خود در صحنه به کرات ثابت کرده اند که اجازه نخواهند داد بیگانگان برای سرنوشت آن ها نسخه بپیچند و تصمیم گیری کنند.

این مقدمه نسبتاً طولانی لازمه این بود تا به عربده کشی های فرقه منحوس رجوی در خصوص انتخابات اشاره شود .

این کولی های خانه به دوش که خود را قیم ملت ایران می دانند و داعیه آزادی و دمکراسی دارند باز زخم کهنه آن ها که چیزی غیر از چرک و عفونت از آن خارج نمی شود سر باز کرده و با صدور بیانیه خواستار تحریم انتخابات و مشارکت مردم در اساسی ترین گام دمکراسی شده اند و از مردم عاجزانه می خواهد که در این انتخابات شرکت نکنند و در خانه خود بمانند: «کار بسیار آسان اینست که در روز نمایش انتخابات هر کاری را انجام دهید به جز رأی دادن. مطمئن باشید در تغییر دوران این بزرگ ترین و راحت ترین کاراست»

البته این بماند برای بعد که فرقه در بیانیه خویش بار دیگر چهره کریه و خشونت طلب خود را به خوبی به نمایش گذاشت و خواستار اغتشاش، هرج و مرج و تشکیل تیم ها، دسته ها و یکان های ارتش به اصطلاح آزادی بخش و کانون های شورشی شده و هنوز با توجه به این که ناموس خود را بر باد داده اند دم از اشرف و نظامی گری می زنند.

در بند ۲ این نسخه پیچیده شده برای مردم ایران آمده است که: "آزادی و انتخابات آزاد بر اساس حق حاکمیت مردم!"

حال سؤال اینجاست که مگر در انتخابات گذشته چیزی غیر از آن بوده؟

مگر همین مردم نبودند که با شرکت در انتخابات و انتخاب آزادانه خویش باعث خلق شگفتی های فراوان و برهم زدن محاسباتی شدند که همه انگشت به دهان ماندند؟

اگر این انتخاب آزاد نیست پس شما اسم آن را چه می گذارید؟ حتماً می گوید نمایش و خیمه شب بازی!

چرا شما جرأت اجرای این نمایش و خیمه شب بازی را ندارید؟

حتماً باید مثل مریم قجر باشد که خود را رئیس جمهور خود خوانده بداند و جرأت این را هم نداشته باشد که این ریاست جمهوری کذایی را حتی در بین نیروهای خود به رأی بگذارد تا ببیند نتیجه آن چه می شود؟

شما که از رأی **دو هزار نیرویی** که همه هست و نیستش را در راه امیال شیطانی شما فدا و تباه کرده هراس دارید و به خوبی می دانید که اگر آن ها را به حال خود واگذارید به قول معروف علی می ماند و حوضش، لطفاً از انتخابات آزاد دم نزنید.

نامه خانم مهین نجفی به برادرش محمد نجفی در آلبانی !



انجمن نجات مرکز اراک - ۲۰ فروردین ۱۳۹۶

سلام ! چند سال است که از شما خبری نداریم، همه نگران حال شما هستند. از زمانی که به آلبانی منتقل شده ای دنبال این بودیم که شماره تلفنی از شما به دست آوریم که با شما تماسی داشته باشیم، متأسفانه تا به حال موفق نشده ایم. نگران شما هستیم به خصوص مادر که از نبود شما غصه می خورد! خیلی دوست دارد یک بار هم که شده شما را ببیند.

هر چه فکرش را می کنم به چه دلیل چندین سال خودت را اسیر گروهی کرده ای که نه راه پیش دارد و نه راه پس و تا به حال چه اهدافی را کشف کرده اید واقعاً به نتیجه ای نمی رسم یعنی هضم کردن آن برایم سخت است.

تا به حال چندین نامه برای شما ارسال کرده ایم، جهت اطلاع شما چند بار با مادرمان به عراق سفر کردیم و به درب پادگان اشرف برای دیدار با شما مراجعه کردیم، چند روزی کنار درب پادگان مستقر بودیم، موفق نشدیم با شما دیداری داشته باشیم، فکر نکن شما بی کس و کارهستید، خانواده شما تا آزادی شما تلاش خودشان را می کنند.

شما در آن گروه دلتان را به چه چیز خوش کرده اید؟ گروهی که مدعی آزادیست در واقع ضد آزادیست! گرگيست در لباس میش. واقعاً اگر به دنبال آزادی بودند به شما اجازه می دادند تماسی و یا نامه ای برای خانواده خود ارسال کنید و آن ها را از نگرانی در بیاورید.

از همه مهمتر با کلی مشکلات خودمان را به عراق رساندیم که با شما دیداری داشته باشیم، این اجازه را به شما نداند که با خانواده خود دیداری داشته باشید. این گروه مخرب فقط به دنبال منافع خودش است چندین سال سر شما و امثال شما را شیر می مالیدند، در واقع این ها ضد بشرترین آدم های روی زمین هستند، ما و کلی از خانواده ها را داغدار کردند، پدر و مادری بودند که در حسرت دیدن فرزندانشان به سر می بردند ولی متأسفانه اکثر آن ها فوت کردند، جنایتی که این گروه کرده هیچ گروهی نکرده.

بیشتر از این وقت را نمی گیرم فقط با خودت فکر کن هنوز دیر نشده می توانی تصمیم بگیری و خودت را از این گروه نجات دهی و برای خودت یک زندگی آزاد انتخاب کنی. ما همچنان منتظر شما هستیم که به زودی شما را در آغوش بگیریم.

خواهرت مهین نجفی

فرازی از کتاب خداوند اشرف از ظهور تا سقوط - قسمت چهارم

نوشته سید حجت سید اسماعیلی



محمدی - انجمن نجات مرکز

تحقیق اعضا در حضور جمع

تحقیق اعضا در حضور جمع که محور اصلی فرقه ی مجاهدین است به عنوان یک اصل کلی و عامل بازدارنده و کنترلی تمامی اعضا در تشکیلات مجاهدین به کار گرفته می شد. در زیر نمونه ای از آن آورده می شود.

این موضوع به مرحوم مهدی افتخاری از اعضای قدیمی و با سابقه ی تشکیلات مجاهدین مربوط است که در شروع فاز نظامی، مسئولیت و فرماندهی عملیات خروج رجوی از ایران را به عهده داشت که بعدها به «فرمانده فتح الله» معروف شد.

در رابطه با مهدی افتخاری بحث و حدیث زیاد است ولی من می خواهم وضعیت او در تشکیلات مجاهدین و آنچه که بر سرش آمد را به طور اجمالی و اساساً حول موضوع تحقیق اعضا در فرقه ی مجاهدین تحلیل و بررسی کنم تا شاید تهدیداتی که توسط فرقه ها متوجه جامعه و به ویژه نسل جوان ماست، بیشتر و بیشتر شناخته شوند.

در رابطه با تحقیق اعضا توسط سازمان باید گفت هر چند خیلی از اعضای سازمان به دلایل مختلف شخصی و یا ایدئولوژیکی (از جمله قبول نکردن بند های انقلاب ایدئولوژیک رجوی به ویژه در رابطه با طلاق همسر) که خواهان جدایی بودند، در جمع مورد تحقیق قرار گرفته اند، ولی آقای مهدی افتخاری با نام مستعار ناصر، از مسئولین قدیمی و پرسابقه مجاهدین، تنها کسی بود که

بیشتر از همه در معرض تحقیرهای دیوانه وار شخص رجوی قرار می گرفت. به عبارتی مهدی افتخاری تنها کسی بود که رجوی با او کینه و دشمنی خاصی داشت؛ چرا که او تنها فردی از اعضای قدیمی سازمان بعد از کشته شدن علی زرکش بود که در مقابل انقلاب ایدئولوژیکی رجوی تا آخر ایستادگی کرد و رجوی هم در مقابل، هرگز اجازه ی خروج وی از قرارگاه اشرف را صادر نکرد. رجوی او را به پایین ترین فرد در تشکیلات تبدیل کرد و پایین ترین کارها را به او سپرد و نهایتاً هم مهدی در اوج تنهایی درون و بیرون خویش در همان قراگاه اشرف که به بیماری سرطان مبتلا شده بود، جان سپرد. لذا شرح کمی از وضعیت وی و شیوه های تحقیر او که در تشکیلات مجاهدین بی سابقه بود، شاید ما را در فهم بیشتر محتوای واقعی ایدئولوژی رجوی کمک کند.

مهدی را از نزدیک می شناختم. با او دوبار هم ستادی شده بودم: اول بار وی را در سال ۱۳۶۸ و قبل از انقلاب ایدئولوژیک و در موضع مسئول ستاد اطلاعات و به عبارتی مسئول خودم می دیدیم که مدت کوتاهی مسئولیت این ستاد را به عهده داشت و بار دوم بعد از بحث های طعمه بود که ناصر به ارتش سوم منتقل شد. البته دیگر ناصر آن ناصر قبلی و فرمانده فتح الله نبود. او مهجور و رنجور و کسی بود که سالیان سال داشت تحقیرهای مسعود و مریم رجوی را با کمری خمیده تحمل می کرد. او نماد کسی بود که داشت عملکرد ایدئولوژی رجوی را به معنای واقعی کلمه به نمایش می گذاشت.

در خلال سال های ۷۱ - ۷۰ زمانی که در قرارگاه بدیع بودم، مهدی هم به عنوان مربی رزم انفرادی در قرارگاه بدیع تعدادی از بچه ها را آموزش می داد. او وضعیت به هم ریخته ای داشت و به خوبی می فهمیدم که او مشکلی دارد ولی هنوز به طور کامل در جریان وضعیت او نبودم. چند روز بعد از آن در همان قرارگاه بدیع رجوی یک نشست محدود در سطح مسئولین گذاشت که من هم شرکت داشتم. در این نشست مهدی سوژه ی رجوی شد که باز هم محور اصلی و لبه ی تیز حملات رجوی حول تحقیر کردن مهدی بود تا شاید او را وادار به تبعیت از انقلاب ایدئولوژیکی خودش کند. ما هم که در آن نشست بودیم، ناخواسته بلند شده و از مهدی انتقاد می کردیم.

مهدی افتخاری با توجه به سوابق درخشان مبارزاتی و نه گفتن به رجوی تبدیل به سمبل مقاومت علیه رهبری در تشکیلات شده بود. علی رغم تحقیرهای دیوانه وار رجوی که در جمع وسیعی از اعضای فرقه و بر علیه او صورت می گرفت، در مقابل او سر تعظیم فرود نیامد و این همه کینه و دشمنی رجوی نسبت به یک هم‌رزم، که جانش را هم نجات داده بود، شاید در تاریخ گروه های فرقه ای معاصر بی سابقه باشد.



مهدی افتخاری از زندانیان سیاسی زمان شاه و از مسئولین برجسته ی مجاهدین به حساب می آمد. وی طراح و فرمانده عملیات خارج کردن رجوی به همراه ابوالحسن بنی صدر از کشور در ۷ مرداد سال ۱۳۶۰ با یک هواپیمای نظامی از پایگاه یکم شکاری تهران بود به همین دلیل هم رجوی او را فرمانده فتح الله لقب داد.

بعد از عملیات فروغ جاویدان که تعداد زیادی از مردان و زنان در آن کشته شدند، رجوی مجدداً ازدواج های بی شماری را در سطح مسئولین راه اندازی کرد.

در تغییرات سازماندهی بعد از عملیات فروغ، مهدی افتخاری که مدتی مسئول ستاد اطلاعات بود، به دستور رجوی، خانم محبوبه جمشیدی (آذر) از زنان بالای تشکیلات را به همسری خود درآورد.

با شروع انقلاب ایدئولوژیک در سال ۱۳۶۸ و پا گرفتن طلاق های اجباری، مهدی شروع به مخالفت با انقلاب رجوی کرد. همسر او محبوبه جمشیدی که مدت کوتاهی بود به همسری وی درآمده بود، در جریان این انقلاب و به دستور رجوی از مهدی طلاق گرفت که خود این فشار مضاعفی را به مهدی وارد آورد. مخالفت با بند های انقلاب در اغلب ستادها و ارتش های رجوی وجود داشت که باعث جدایی خیلی از اعضای سازمان هم گردید و خیلی ها هم علی رغم تحمل فشارهای مختلف در تشکیلات فرقه ای مجاهدین توانستند از تشکیلات فرقه خارج شده و به خارج بروند. ولی مخالفت شخص مهدی برای رجوی به این سادگی قابل قبول نبود و رجوی از افشاگری های وی به شدت ترس و واهمه داشت؛ او می توانست به مراتب تأثیرگذارتر از همه کسانی باشد که تا آن لحظه از تشکیلات جدا شده بودند، زیرا بقیه به نسبت مهدی، سابقه کمتری در تشکیلات داشتند و می شد جدایی آن ها را به خیلی از مسائل شخصی شان نسبت داد، ولی در مورد مهدی اینچنین نبود و او داشت ایدئولوژی رجوی را به محاکمه می کشید. لذا رجوی تصمیم گرفت که او را به هر ترتیبی شده در تشکیلات نگه دارد و بلایی به سر او بیاورد تا عبرتی باشد برای کسانی که قصد جدایی از تشکیلات را در سر می پروراندند. بی مهتری رجوی به مهدی تقریباً از سال ۱۳۷۰ شکل عریان تری به خود گرفت.

بعد از انقلاب ایدئولوژیک که رجوی نتوانسته بود مهدی را مجبور به طلاق اجباری همسرش کند، نهایتاً تصمیم گرفت که مهدی را خلع رده کرده و رفتاری حتی پایین تر از یک رزمنده تازه وارد به تشکیلات با او داشته باشد.

بعد از این قضایا او به ستاد اشرف منتقل شد. رجوی نمی توانست حضور مهدی را در ارتش ها تحمل کند. او به شدت از تأثیر رفتارهای مهدی روی بقیه ی اعضای مجاهدین می ترسید. در سال ۷۰ در ستاد اشرف به همه ابلاغ شد که دیگر از گفتن فرمانده فتح الله به مهدی خوداری کنند و وی را فقط برادر ناصر صدا کنند.

همچنان که گفتم مهدی مدتی را در قرارگاه بدیع و مدتی را هم در قرارگاه اشرف و در آموزش های رزم انفرادی به عنوان مربی به کار گرفته شد. در واقع او هیچ مسئولیتی در ارتش نداشت و هر کاری هم که به او واگذار می شد صرفاً بابت این بود که او را مشغول نگه دارند.

ارتباط همه با او قطع و در ایزوله ی کامل بود. هیچ کس نباید با وی صحبت کرده و یا رابطه ای می داشت. او کاملاً ایزوله بود. مهدی بعد از مدتی به ستاد تخصصی منتقل گردید. در ستاد تخصصی هم او همچنان ایزوله بود و علی رغم این که در میان جمع بود، ولی همچنان تنها بود.

در جریان نشست های حوض در سال ۱۳۷۴ بود که بار دیگر مسعود، مهدی را سوژه ی خود کرد. رجوی می خواست به هر نحوی شده مهدی را با خود همراه کند ولی او هرگز موفق به این کار نشد و مهدی در پاسخ رجوی گفت: «حال شما که راه خروج مرا بستید پس من هم از این به بعد به عنوان مهمان در نزد مجاهدین می مانم.» با گفتن این کلمات توسط مهدی، مریدان رجوی بر وی شوریدند و هرچه لایق خودشان بود، به او گفتند. وی تنها با سکوت جواب حرف های آن ها را می داد. شرایط بسیار سخت و طاقت فرسایی بود. این همه فشار توسط جمع وسیعی از مسئولین و سایر اعضای فرقه که ساعت ها ادامه داشت، تعادل روحی و روانی مهدی افتخاری را به شدت به هم می زد و او کاری نداشت جز این که باز هم سکوت پیشه کند. به او انواع تهمت ها زده و گفته شد که تو خائن و ضد انقلاب هستی، تو مزدور رژیم هستی، تو پاسداری و ...

مسعود برای این که فشار را روی مهدی بیشتر کند، دست پایین ترین اعضای سازمان را هم برای توهین به مهدی بازگذاشته بود تا بدین ترتیب او را تحت فشار بیشتری قرار داده و تحقیرش کنند که دیگر هیچ احترامی برای وی نزد بقیه اعضای سازمان به ویژه اعضای پایین که او را به چشم یک مسئول نگاه می کردند، نماند.

علی رغم این همه فشار، مهدی همچنان مقاومت می کرد. بعد از این نشست ها به او قطعه زمینی در نزدیکی امداد اشرف دادند که مشغول کاشت سبزی شود!

مهدی بر اثر فشارهای مستمر و مداوم و تغذیه ی ناکافی به لحاظ جسمی هم تحلیل رفته بود. لاغر شدن مهدی، موهای سفید و لباس هایی که از شدت لاغری تن او نمی ایستادند دل هر انسانی را به درد می آورد. بنابراین هرکس مهدی را می دید فکر می کرد ۲۰ سال پیرتر شده است. مهدی سیگاری بود و زردی سبیل های وی حاکی از این بود که او بیش از اندازه سیگار می کشد. مسئولین به خاطر این که او را بیشتر تحت فشار بگذارند به اندازه نیازش سیگار نمی دادند و برخی از افراد که دلشان به حال او می سوخت، مجبور می شدند مخفیانه به او سیگار برسانند.

مهدی در تشکیلات مجاهدین همچون خاری در چشم سران فرقه بود. او با ایدئولوژی رجوی مبارزه می کرد و دستگاه رهبری فرقه هم به خوبی می دانست که وی سمبل مبارزه با رجوی شده است.

رجوی برای نشان دادن کینه ی خود به مهدی و تحقیر بیشتر و شکستن اراده اش، او را در هر نشستی سوژه می کرد تا شخصیت و چهره ی وی را در بین افراد رده پایین تشکیلات بیشتر خراب کرده و وی را آدمی ضعیف و مسئله دار و کم شخصیت نشان بدهد.

در همین رابطه در یکی از نشست های جمعی که شخص مسعود آن را اداره می کرد و تقریباً همه اعضای فرقه در آن حضور داشتند، مجدداً رجوی، مهدی را سوژه قرار داد تا بار دیگر او را در چنین جمع بزرگی تحقیر کند. در این نشست یکی از بچه های



ستاد اشرف بلند شده و به رجوی گفت: مهدی در زمان جنگ کویت که همه چیز جیره بندی بود، از صنفی نان و مواد غذایی می دزدید و در زمینی که کشاورزی می کرد، قایم می کرد. رجوی گفت: این کار ناصر [مهدی افتخاری] از دو حال خارج نیست: یا برای فرار، توشه ی راه جمع می کرد و یا از ترس این که اتفاقی بیفتد و بمباران شود و نان کمیاب، این کار را کرده است؛ به نظرم ناصر [مهدی افتخاری] از ترس بمباران و مردن این کار را کرده است. بدین ترتیب صحبت های رجوی که باعث مضحکه و خنده ی اعضای فرقه شده بود، بیشتر و بیشتر او را تحقیر می کرد.

سلسله نشست های بحث های «طعمه» در سال ۱۳۸۰ که بعدها با عنوان نشست های «پرچم» لقب یافت، فرصت دوباره ای بود که رجوی بخواهد از مخالفین خود نسق گرفته و آن ها را وادار به تمکین تمام عیار از تشکیلات فرقه کند. در این میان ناصر هم جزء کسانی بود که از این انتقام گیری رجوی بی نصب نماند و باز هم بیشتر و بیشتر در جمع مورد اذیت و آزار و تحقیر قرار گرفت.

باز در این نشست ها بود که مسعود و مریم، ناصر را به پای میز محاکمه کشاندند. مریم رجوی در این نشست خطاب به ناصر گفت: تو ۱۰ سال است که هیچ اطلاعاتی نداری و بهتر است که به ایران برگردی و مثل بقیه تو را هم می فرستیم بروی ایران. ناصر گفت: اگر من ایران بروم صد در صد اعدام می شوم که یک باره رجوی گفت پس می خواهی ترا به خارجه بفرستیم که طعمه ی رژیم بشوی؛ البته تو سر طعمه می شوی.

مسعود از هر فرصتی برای از بین بردن احترامی که مهدی در نزد اعضای فرقه داشت، استفاده می کرد. در این نشست، رجوی با فریب کاری تمام خواست از زاویه ی دیگری نیز مهدی را تحقیر کند. رجوی گفت: بعد از این قضایا به دستور من فالانی را همسر مهدی کردیم و گفتیم برو و در گوشه ای از این قرارگاه زندگی بکن. ولی بعد از مدتی این خواهرمان به من نامه نوشته و از مناسبات ناصر شکایت داشت ... رجوی با بیان این مسائل و این که ناصر افتخاری در طی این سالیان مخالف مریم بوده و ... افراد حاضر در نشست را بر علیه ناصر شوراند تا همه خواهان اعدام او شوند که چرا با انقلاب ایدئولوژیک رجوی مخالفت کرده است. بدین ترتیب جمع حاضر از پایین ترین نفرات تا بقیه با دادن انواع فحش ها و ناسزاها و فریاد زدن ها بر سر ناصر او را بیش از پیش تحقیر کردند. در این میان ناصر هم نمی توانست کاری بکند جز این که سرش را پایین انداخته و تنها خدایش را شاهد و گواه این همه ظلم و جفای رجوی بگیرد.

علی رغم این همه فشار روحی و روانی و تحقیر کردن های وی، رجوی باز هم نتوانست او را متقاعد و مقید به تبعیت از بندهای آنچه که آن را انقلاب ایدئولوژیک می نامید بنماید.

بعد از این فشارها مهدی به تدریج تعادل روحی و روانی خود را از دست می داد. او در سطح قرارگاه و با یک گونی که به دوش داشت، آشغال ها را می گشت و وسایلی را برای خودش جمع آوری می کرد. او دیگر به وضعیت ظاهری اش هم نمی رسید و اغلب لباس های تن او کثیف و به هم ریخته بود. او قیافه ی ژولیده ای داشت. مهدی حتی هنگامی که تنها بود، یا راه می رفت با خودش هم حرف می زد. البته او مظهر مقاومت علیه ایدئولوژی رجوی هم بود و رجوی هم می خواست به مخالفین خودش بگوید هرکسی که بخواهد با انقلاب او مخالفت کند، سرنوشتش چیزی بیشتر از این نخواهد بود.

ناصر مدتی را هم همراه ما در ارتش سوم بود. او با کسی کاری نداشت و تنهای تنها بود. وی در قرارگاه ما هم در زیر آفتاب سوزان به کشاورزی مشغول بود. او در حین کشاورزی با خودش حرف می زد. لباس های کثیف و وضعیت ظاهری نامناسب او دل هر کسی را به درد می آورد ولی کسی جرأت همدردی با وی را نداشت. او در سالن غذاخوری هم در گوشه ای از میز می نشست و غذا می خورد و در هر لحظه و در هر حالی تنها بود.

بدین ترتیب، از نظر تشکیلات، ناصر کسی بود که به رهبری فرقه پشت کرده و مرتکب خیانت و گناه بزرگی شده بود و باید این شکلی و هر روز و ساعت و تا لحظه ی مرگش، شکنجه و تحقیر می شد. و سرانجام در بدترین شکل ممکن و به دلیل ابتلا به سرطان و باز هم در تنهایی در کام مرگ فرو رفت.

حال باید گفت سرطان، به عنوان اولین عامل مرگ و میر اعضای مجاهدین خود موضوعی در خور تأمل است. آنان قبل از آن که با این بیماری دست و پنجه نرم کنند به کام آن فرستاده می شوند. فشارهای عصبی، روانی و جنسی از دلایل ابتلا به این بیماری است، این واقعیت بر رهبری مجاهدین پوشیده نیست، منتهی رجوی مرگ اعضاء را بر آزادی شان ترجیح می دهد. البته ناصر تنها یک نمونه از صدها نفری است که در تشکیلات فرقه ای مجاهدین به چنین سرنوشتی دچار شده است. باشد تا با گذشت زمان، جنایات رجوی و انحرافات ایدئولوژیکی او بیش از پیش بر همگان آشکارتر شود.



دعوت مریم رجوی از مک کین و خشم اعضا



بنیاد خانواده سحر - ۲۷ فروردین ۱۳۹۶

خبر دعوت مریم رجوی از سناتور رسوا و جنگ طلب آمریکایی یعنی جان مک کین برای سفر به آلبانی را حتماً دیده و عکس‌های مراسمی که به افتخار حضور او در تیرانا ترتیب داده شده بود را مشاهده کرده اید که فرقه رجوی با چه افتخاری همسویی با درنده ترین جناح‌های جنگ افروز امپریالیستی را به رخ مردم ایران می‌کشد.

بهتر از این نمی‌شود به مردم ایران پیام ضدیت و عناد داد که در کنار سرسخت‌ترین دشمنان این ملت ایستاد و به آن مفتخر بود. البته از تنها گروه اپوزیسیون ایرانی که خواهان تشدید تحریم‌ها و حتی ورود به جنگ علیه مردم ایران از جانب آمریکا و غرب است بیش از این نباید انتظار داشت.

یکی از کسانی که به تازگی از فرقه جدا شده است با تأسف و تأثر می‌گوید: "این‌ها به چه فضاحتی رسیده‌اند که این قبیل آمریکایی‌ها را دعوت می‌کنند و می‌آورند و تازه پز هم می‌دهند. واقعاً دردآور است، خجالت دارد، حیف از عمری که به پای اینها صرف شد."

سازمان در درون تشکیلات اعلام کرده که به نفراتی که از این به بعد از فرقه بیرون می‌آیند یک سوم نسبت به نفرات قبلی کمتر حق پناهندگی ماهانه خواهد پرداخت (میزان تعیین شده توسط کمیساریا ۵۰۰ دلار در ماه است که سازمان از ابتدا ۳۵۰ دلار می‌داد و می‌خواهد آن را به حدود ۲۳۰ دلار برساند) و علتش را این‌طور بیان کرده که مشکلات مالی دارد و تعداد جدانشدگان زیاد شده و بودجه کافی ندارد.

افراد در داخل و خارج از تشکیلات هم می گویند که چگونه است که سازمان می تواند به مک کین بیش از سیصد هزار دلار حق العمل به علاوه هدایا، خرج سفر، اقامت و تفریح در آلبانی بدهد اما برای افرادی که بهترین سال های عمر خود را به پای این فرقه گذاشته اند پول ندارد.



مریم رجوی در کنار سناتور جان مک کین آمریکایی

حضور مک کین در آلبانی در کنار مریم رجوی نه تنها فرقه رجوی را به مقصود خود یعنی قدرت نمایی در برابر نیروهای به شدت مسئله دار و خواهان جدایی نرسانده بلکه موجب خشم و اعتراض اعضای داخل تشکیلات در آلبانی گردیده به طوری که حتی عنوان کرده اند دیگر بیش از این تاب و تحمل این همه خفت و خواری را ندارند.



خواهران و برادران مجاهد خلق به صف در مقابل پرچم آمریکا



سازمانی که بعد از انقلاب اسلامی مدعی بود تنها نیروی ضد امپریالیستی است که تا به آخر در صحنه مبارزه و انقلاب باقی خواهد ماند، و از جمله چپ روی هایش این بود که خواهان محاکمه و اعدام دیپلمات های آمریکایی در تهران بود، حالا در کنار وحشی ترین عناصر امپریالیستی ایستاده و به آن مباحثات می کند.

همیشه گفته اند که یک نیرو یا فرد از ماورای چپ دقیقاً به ماورای راست می رسد و این تئوری حداقل در خصوص سازمان مجاهدین خلق به اثبات رسیده است.

ظریفی می گفت تنها زمانی که در طول تاریخ یک ایرانی یک آمریکایی را کشته است مربوط به ترور ۶ مستشار و بازرگان آمریکایی در داخل ایران به دست سازمان مجاهدین خلق در دوران قبل از انقلاب می شود. اما جالب است که همین سازمان، با این سوابق، از حمایت بی دریغ آمریکا برخوردار است و در واشنگتن در نزدیکی کاخ سفید دفتر دارد ولی ملت ایران مورد تحریم و تهدید و فشار آمریکا قرار می گیرند.

درب های خروجی بسته

عضویت مادام العمر. "جداشدگان خائینی هستند که مستحق مرگ می باشند."

عضویت در فرقه های مخرب و به طور کلی تمام فرقه ها، مادام العمر است گرچه شاید هیچ گاه صریحاً گفته نشود، در نتیجه هیچ راهی برای خروج نیست مگر فرار از فرقه و یا به دلایلی بنا به خواست و اراده رهبر فرقه، مثل زمانی که او احساس کند وجود عضوی بی فایده است و یا هزینه ی تشکیلاتی و مالی نگهداری فرد مربوطه بیش از منفعتی است که ممکن است حضور وی در فرقه داشته باشد؛ برای مثال در مورد چنین افرادی گفته می شود: فرد بیمار روانی است، نافرمان است، تماماً ضرر است و مزاحم کار بقیه افراد در گروه است. بنابراین درب خروجی تمام فرقه ها بسته است و کسانی که جرأت و شهامت فرار را داشته باشند القابی چون «خائن» و «مزدور دشمن» نصیب شان می شود و رسماً و یا به طور غیر رسمی، عملاً و یا در حرف محکوم به مرگ می شوند. استیون حسن در کتاب «مبارزه با کنترل فکری فرقه ها» می نویسد: "در فرقه های مخرب هیچ گاه یک دلیل موجه برای خروج از فرقه وجود ندارد. درست در نقطه مقابل سازمان های غیر فرقه ای که این را حق اعضا می دانند که هر گاه بخواهند می توانند گروه را ترک کنند، گروه هایی که فکر را کنترل می کنند، این را به روشنی به اعضا می فهمانند که هیچ دلیل قانونی برای ترک فرقه ندارند. به اعضا فهمانده می شود که تنها دلیل برای ترک گروه، ضعف، دیوانگی، هوس و شهوت، شستشوی مغزی (توسط کسانی که به فرد می خواهند کمک کنند که فرقه را ترک کند)، غرور و خودخواهی، گناه و ... می باشد. اعضا به طور کامل شستشوی مغزی می شوند که باور کنند که اگر فرقه را ترک کنند، عمل آن ها یک نتیجه وحشتناک در پی خواهد داشت، اتفاق بدی برای خود و یا خانواده آن ها و یا بشریت رخ خواهد داد. به آن ها وسیله ای و یا شعوری که بتوانند اثبات چنین نظریه ای را خودشان بفهمند داده نمی شود. آن ها در یک زندان روانی برای همیشه زندانی می شوند."

نقل از کتاب: فرقه های تروریستی و مخرب

نویسنده و مترجم: دکتر مسعود بنی صدر

صفحه های: ۲۱۷ و ۲۱۶

همراهی آمریکا با منافقین سرمایه‌گذاری بی حاصل



خبرگزاری تسنیم - ۳۰ فروردین ۱۳۹۶

اقدامات رسوای آمریکا در حمایت از تروریست‌های وحشی به پدیده‌ای روزمره و همیشگی تبدیل شده است. دیدار جان مک کین رئیس کمیته نیروهای مسلح سنای آمریکا با سرکرده منافقین در آلبانی، تازه‌ترین شرارت آمریکا در این مقوله است. واشنگتن با امید احیای گروهک بی آبروی منافقین مرتکب این اقدام شده و مک کین صراحتاً آرزو کرده که روزی در میدان آزادی همراه با منافقین و در کنار یکدیگر حضور یابند. البته، مک کین و منافقین این آرزو را به گور خواهند برد ولی با مروری به این مرحله بهتر درمی یابیم که این همان شعار صدام و منافقین در آغاز و پایان جنگ تحمیلی ۸ ساله بود و صدام نیز این آرزو را به گور برد که این که هزاران تن از تروریست‌های منافق هم از مرگ خفت باری استقبال کردند ولی هرگز به آرزوی خود نرسیدند.

با وجود این، گرایش آشکار آمریکای ترامپ به سمت و سوی منافقین به خوبی نشان می‌دهد که انتخاب اصلی آمریکا در ایران را همچنان تروریست‌ها و مهره‌های سوخته و بی آبرو تشکیل می‌دهند. همین امر بیانگر آن است که واشنگتن تا چه اندازه به قهقرا رفته و از درون زباله دان تاریخ به دنبال احیای پلیدترین گروه‌های تروریستی می‌گردد تا بلکه به کمک آن‌ها راه نفوذی به ایران پیدا کند.

مک کین از منافقین به خاطر عملیات جاسوسی و خبرچینی تمجید و آن‌ها را به خاطر نوکری آمریکا ستایش کرد. واشنگتن برای تأمین بودجه جاسوسی و خبرچینی و حفظ موجودیت منافقین، بودجه اختصاصی مقرر کرده و آن‌ها را همچنان در زیر چتر حمایتی خود گرفته است. با در نظر گرفتن سایر اقدامات آمریکا در تشکیل، آموزش، تجهیز و هدایت القاعده، داعش و سایر گروه‌های تروریستی در گوشه و کنار جهان، گرایش آشکار آمریکا به سمت و سوی منافقین علیرغم آن همه جنایت و بدنامی، چندان دور از انتظار نبوده و نیست.



نباید از نظر دور داشت که رفتار واشنگتن در قبال تروریست ها به ویژه منافقین، یکسان نیست. آمریکا در نخستین سال های انقلاب از تروریست ها حمایت و آن ها را آلترناتیو نظام مقدس جمهوری اسلامی معرفی می کرد. سپس آن ها در فهرست تروریست ها قرار گرفتند و آمریکا در ظاهر از آن ها فاصله گرفت اما در مقطع کنونی با آشکار شدن شکست ها و رسوایی های واشنگتن، برخی درصدد بر آمده اند با احیای منافقین، شرایطی را به وجود آورند که شاید به ناکامی های روزافزون آمریکا در منطقه خاتمه دهند.

پرونده سیاه منافقین فقط به ایران مربوط نمی شود بلکه در همدستی با صدام جنایتکار برای سرکوب کردهای عراق و به خاک و خون کشیدن «انتفاضه شعبانیه» در عراق بیشترین جنایات را مرتکب شدند. آن ها سپس با توسل به جاسوسی و خبرچینی برای آمریکا و سایر کشورهای متخاصم سعی کردند موجودیت پلید خود را به هر قیمت ممکن و حتی به قیمت خیانت به وطن و مزدوری اجانب حفظ کنند لکن امروزه حتی در چشم دشمنان ملت ایران هم گروهی تروریستی و خائن محسوب می شوند که به خاطر یک لقمه نان حاضرند همه چیز را در معرض حراج قرار دهند. خیانت به ملت در اوج روزهای مقاومت در برابر تهاجمات خارجی و تجاوزات صدام، از سیاه ترین صفحات کارنامه پررنگ و نکبت منافقین است.

آمریکا تصور نکند با تغییر موضع و سرمایه گذاری بر روی تروریست ها اعم از منافقین، داعش، القاعده و... می تواند چیزی را در صحنه سیاسی منطقه به سود خود تغییر دهد. بلکه به عکس، اشتراک مواضع واشنگتن و تروریست ها، باقیمانده حیثیت و اعتبار آمریکا و نیز عناصر خوش باور در منطقه و جهان را یکسره بر باد خواهد داد. این که در ذهن زمامداران آمریکای ترامپ و تروریست ها چه می گذرد، چندان اهمیتی ندارد چرا که در همدستی با مشتی تروریست جنایتکار، تا اینجای قضیه هم به جز بد نامی چیزی نصیب آمریکا و سایر متحدانش نشده و از این پس نیز نخواهد شد. شکست خوار کننده آمریکا و سایر حامیان تروریسم در منطقه، درس های فراوانی به آن ها آموخته ولی افسوس که حامیان تروریسم، قادر به درک واقعیت ها نیستند و اصرار دارند که یک بار دیگر شانس خود را نومیدانه بیازمایند.

مریم رجوی و "انتقال بزرگ"!



ابراهیم خدابنده - ۶ اردیبهشت ۱۳۹۶

یکی از اعضای فرقه رجوی در ارتباطی غیر مستقیم که با من داشت مطرح نمود که مریم رجوی در نشست های درون تشکیلاتی در آلبانی که به منظور ممانعت از ریزش شدید نیرو و فائق آمدن بر جو مسئله داری برگزار می نمود به بحث "انتقال بزرگ" رسید و آن را تحولی بزرگ در مبارزات سازمان مجاهدین خلق و گامی مؤثر در رسیدن به سرنگونی نظام جمهوری اسلامی خواند.

منظور مریم رجوی از "انتقال بزرگ" جابجایی نیروهای سازمان از عراق به آلبانی است که در اواخر تابستان گذشته تکمیل گردید. او همچنین به نیروهای به شدت ناراضی و سرخورده اش وعده داده است که در انتخابات پیش رو قطعاً تحولات جدی در ایران رخ خواهد داد که می توان به نحو احسن از آن در جهت سرنگونی استفاده نمود.

مریم رجوی عنوان کرده است که این "انتقال بزرگ" به مجاهدین خلق کمک خواهد کرد تا با استفاده از فضای به وجود آمده در مقطع انتخابات به فرصت های بزرگی دست پیدا کند و به این ترتیب خیلی راه ها در برابر سازمان باز خواهد شد که در عراق امکان آن به هیچ وجه وجود نداشت.

اما سؤالی که در ذهن اعضا شکل گرفته و پاسخ قانع کننده ای تاکنون به آن داده نشده این است: "چرا در گذشته این قدر در برابر این "انتقال بزرگ" مقاومت صورت گرفته و چرا روند آن به دلیل کارشکنی های فرقه رجوی و علیرغم خواست ملل متحد و دولت عراق ۴ سال به طول کشیده است؟ چرا سازمان زودتر این، تحول شگرفت را به وجود نیاورد؟"

در جریان هستیم که مسعود رجوی تا توانست در برابر انتقال از اشرف به لیبرتی و همچنین انتقال از لیبرتی به آلبانی مقاومت کرد تا نهایتاً مجبور شد در برابر فشارهای بین المللی کوتاه بیاید و تن به این انتقال بدهد. رجوی با عنوان "ویروس سه نقطه" حتی

فکر کردن به انتقال به کشور ثالث را خطا می دانست و با آن برخورد می کرد. حال جالب است که مریم رجوی برای جلوگیری از ریزش نیرو به آن عنوان "انتقال بزرگ" داده و آن را سرمنشأ تحولی عظیم در حرکت سازمان برای سرنگونی نظام دانسته است.

واقعیت اینست که مسئله داری و ناامیدی در سراسر سازمان، خصوصاً در میان طیف های سابقه دارتر و مسئولین، موج می زند و تمام تلاش مریم رجوی برای فائق آمدن بر این موج نارضایتی، از دیدار با سناتور آمریکایی حامی تروریسم گرفته تا نشست های مطول تشکیلاتی و عملیات جاری، به جایی نرسیده و مشکلی حل نکرده است.

مریم رجوی باید قبل از همه این حرف ها پاسخ بدهد که آن همه پافشاری برای ماندن در عراق و به کشتن دادن افراد در اشرف و لیبرتی و آن همه رنج و سختی که در این سالیان بر اعضا وارد کرد به چه منظور بود و آیا به هیچ وجه امکان این "انتقال بزرگ" قبل از همه این ها فراهم نبود و چرا سازمان تمامی ناکامی ها و شکست های خود را به عنوان پیروزی و موفقیت به خورد اعضا می دهد و این اعضای اسیر و گرفتار در فرقه رجوی تا کی باید این اراجیف را تحویل بگیرند و عمر و زندگی خود را به بیهودگی بگذرانند و با امید های واهی سر کنند.

همه می دانند که تنها مزیت فرقه رجوی بر سایر گروه های اپوزیسیون، داشتن ارتشی مسلح در مرزهای ایران بود و خود رجوی بارها گفته بود که بدون ارتش آزادیبخش ملی و بدون عراق جایی در میان مخالفان نظام نخواهد داشت. جابجایی کامل از به اصطلاح "جوار خاک میهن" به حاشیه اروپا قطعاً در هیچ شرایطی برای سازمان نقطه قوت محسوب نشده و نخواهد شد چرا که جدا از هر بحث و فحص استراتژیک، ریزش نیرو را به شدت افزایش می دهد و به لحاظ سیاسی هم در مقایسه با سایر گروه ها که به همکاری با دشمن متجاوز به خاک میهن آلوده نشده اند در موقعیت به مراتب پایین تری قرار دارد.

آنچه مسلم است و از اخبار رسیده مشهود می باشد، اینست که مسئله داری، نارضایتی و ریزش نیرو در فرقه تروریستی رجوی ابعاد وسیع تری به خود گرفته و تمامی تلاش های مذبوحانه مریم رجوی و دیگر مسئولین بالای سازمان نتوانسته مانع از آغاز روند فروپاشی در این فرقه مخرب گردد.

ابراهیم خدابنده



پیام تسلیت انجمن نجات استان قزوین به خانواده غلامی برمکوهی



انجمن نجات مرکز قزوین - ۴ اردیبهشت ۱۳۹۶

انا لله و انا الیه راجعون

با نهایت تألم و تأثر مطلع شدیم که پدر بزرگوار آقای **خلیل غلامی برمکوهی** که فرزندش **علیرضا غلامی برمکوهی**، اسیر فرقه ی ستیزه جوی رجوی می باشد بعد از سال ها چشم انتظاری دارفانی را وداع و به دیار حق شتافت. به همین منظور انجمن نجات استان قزوین این مصیبت وارده را به خانواده محترمشان تسلیت عرض نموده و برای آن مرحوم از درگاه خداوند متعال طلب مغفرت و برای سایر بازماندگان صبر جمیل و اجر جزیل مسألت می نماید.

آخرین دل نوشته خلیل غلامی قبل از مرگ به فرزندش در آلبانی

من خلیل غلامی، از تاریخ ۱۳۶۱ خبری از فرزندم علیرضا غلامی ندارم سؤال ما به عنوان یک پدر و مادر پیر از سران این تشکیلات این است: چرا جگرگوشه ام را آزاد نمی کنید؟ فرزندم سی و دو سال به طور شبانه روزی در خدمت این تشکیلات بود و می دانم در این سال ها فرزندم را با دروغ و حيله و نیرنگ، ذهن و جسمش را به زنجیر کشیده اید چرا شما بویی از انسانیت نبرده اید؟ ما پدران و مادران هم از جگر گوشه هایمان سهم داریم، حتماً باید یکی بمیرد بعد تصویرش را در سیمای نکبت بارتان پخش کنید، چشمان ما به این سیما خشک شد که شاید حداقل یک بار دیگر قبل از مرگمان فرزندم را ببینیم، این حداقل توقع یک پدر و مادر پیر می باشد. اگر فرزندانمان زندانی هم بود در سخت ترین شرایط حداقل سالی یک بار اجازه ملاقات با خانواده خود را داشت. شما همیشه در تبلیغات خود می گوید نفرت با میل خود در این تشکیلات هستند پس چرا اجازه نوشتن نامه یا یک تلفن ساده را به آن ها نمی دهید؟ چرا آن ها را از خانواده شان دور کرده اید؟ آیا این حق ما پدر و مادران پیر نیست که دم آخر زندگی فرزندانمان را ببینیم و عصای دستمان باشد بعد شما شعار حقوق بشر و آزادی خلق سومی دهید مگر ما پدر و مادر پیر جزو آن خلق کذابی شما نیستیم ما فرزندانمان را می خواهیم تا برای آخرین بار قبل از مرگمان ببینیم و در آغوش بگیریم این حق ماست...

"داعش نسخه کپی شده از منافقین"



خبرگزاری تسنیم - علی قاسمیان - ۲۹ فروردین ۱۳۹۶

شهرت جهانی امروز داعش به عنوان یک تهدید فرا منطقه‌ای که حالا کم کم به قلب اروپا هم وارد شده است، باعث شده تا این گروه تروریستی در افکار عمومی دنیا به عنوان یکی از بزرگترین تهدیدات امنیتی امروز دنیا شناخته شود.

هر چند می دانیم که در پس پرده شهرت جهانی داعش ردپایی از اهداف آمریکایی با نیت اسلام هراسی و برنامه ریزی برای ورود نظامی به منطقه خاورمیانه وجود دارد، اما این شهرت جهانی از وجوه دیگری هم قابل بررسی است که شاید مهمترین آن به کارگیری بی رویه خشونت و ترور و ایضاً به کارگیری مدرن ترین ابزارهای رسانه برای بازتاب هرچه گسترده تر این اقدامات است.

هر چند افکار عمومی دنیا و حتی کشور ما امروز داعش را به عنوان خشن ترین و بی رحم ترین گروه تروریستی می شناسد، اما تاریخ نشان می دهد که در گذشته ای نه چندان دور ایران نیز درگیر خشونت هایی مشابه عملکرد امروز داعش و حتی در برخی موارد بسیار وحشیانه تر بوده است.

سازمان مجاهدین خلق یا همان گروهک تروریستی منافقین در حدود سه دهه پیش در ایران جنایاتی را صورت داده که شاید در برخی موارد از حد و مرز رفتارهای امروز داعش فراتر رفته باشد.

البته این تنها نقطه اشتراک این دو گروه تروریستی محسوب نمی شود و نگاهی به سوابق و وضعیت فعلی سازمان منافقین نقاط اشتراک بیشتری را با داعش امروزی نمایان می کند که در این مقال قصد پرداختن به آن را داریم.

این مقایسه نه تنها یک بازخوانی ملموس تر از سوابق منافقین در ایران را به دست می دهد، بلکه با توجه به موفقیت جمهوری اسلامی در برخورد با گروهک نفاق و تجربه ملت ایران و حتی عراق در مواجهه با این گروه تروریستی، مقایسه رفتاری و عملکردی این دو گروه فرصت شناسایی و تبیین بهتر و بیشتر داعش و عقبه و اهداف آن را ایجاد کرده و راهکارهای اجرایی برای مقابله مؤثرتر با آن را نمایان می سازد.

ابتدا مشابهت های داعش و منافقین را باید دو دسته ساختارهای فکری و اقدامات عملیاتی دسته بندی کرد که هر کدام مؤلفه های بسیاری را برای مقایسه و تطبیق این دو به دست می دهد.



مشابهت در ساختارهای فکری

مهمترین مؤلفه در مقایسه ساختارهای فکری این دو گروه تروریستی به ادعای پیروی از اسلام در این دو گروه باز می گردد. هر چند منافقین در مقام مبارزه، آشکارا اعلام کردند که مشی مارکسیستی را به عنوان روش مبارزه اجرا می کنند، اما ظواهر و تبلیغات در این گروه نشان از ادعای پیروی از مذهب تشیع داشته و دارد؛ همانطور که داعش نیز ادعای پیروی از مذهب تسنن را ابراز می دارد.

در یک عبارت منافقین را می توان برند شیعه و داعش را برند سنی از یک اسلام التقاطی و منحرف دانست که صرفاً بستر ایجاد ساختار ایدئولوژیک را در این دو گروه فراهم کرده است.

هم داعش و هم منافقین با ارائه برداشتی غلط از اسلام و اضافه نمودن بدعت ها و القائات ذهنی توانسته اند کنترل فرقه ای را بر نیروهای خود اعمال کنند.

اگرچه تبیین انحرافات عقیدتی این دو گروه و تضاد آن ها با اسلام در حوصله این بحث نیست، اما صرفاً ذکر چند نمونه از رفتارهای کنترل ذهن فرقه ای در داعش و منافقین می تواند بیانگر تضاد رفتاری این دو با آموزه های اسلام اصیل باشد.

منافقین در طول دوران فعالیت خود همواره مهم ترین روش های کنترل فرقه ای را بر نیروهای خود اعمال کرده اند که از جمله می توان به محصورسازی نیروها در فضای ایزوله و به دور از اجتماع اشاره کرد.

مقرهای این سازمان در محل های استقرار اعضا از جمله پادگان اشرف و پایگاه اوورسورواز فرانسه در طول بیش از سه دهه از عمر منافقین توانسته اند با محدودیت ها و مقررات تشکیلاتی همواره به عنوان ابزاری برای ایزولاسیون نیروها استفاده شوند.

محدودیت های این گروهک برای نیروها از جمله عدم دسترسی آزاد به رسانه ها اعم از تلویزیون، روزنامه و سایر منابع خبری تا ممنوعیت ارتباط آزاد با اعضای خانواده و بستگان از جمله قوانین تشکیلاتی در این گروه بوده است تا نیروها نتوانند چیزی غیر از القاءات ذهنی سرکردگان را بشنوند و ببینند.

این رفتارهای منافقین حتی در سال های پیش از پیروزی انقلاب در زندان های ساواک نیز به این نحو مشاهده شده که اعضا فقط مجاز به خواندن مجلات، کتاب ها و نوشته های سازمان بوده اند و حتی از ارتباط با دیگر انقلابیون زندانی منع می شدند تا امکان ایجاد تضادهای ذهنی و زاویه گیری از تشکیلات در آن ها شکل نگیرد.

داعش نیز امروز برای اعضای خود محدودیت هایی در استفاده از رسانه و ابزارهای الکترونیکی دارد. آن ها با فتاوی دینی که حکم دستورات تشکیلاتی را هم دارند، استفاده آزاد از ابزارهای ارتباطی و حتی کتاب را برای نیروهای خود ممنوع می کنند.

رفتارهایی مانند جهاد النکاح که با ابتدایی ترین مطالعه از اسلام می توان تضاد آن را با احکام دین مشاهده کرد، نمونه روشنی از همین شیوه در کنترل نیروها است.

مؤلفه دوم در شیوه های جذب این دو گروه است که باز هم متأثر از ادعای مسلمانی در مرحله جذب و به کارگیری روش های مانپولاسیون ذهنی برای کنترل و حفظ نیرو عمل می کند. به عبارت دیگر هر دو گروه از احساسات مذهبی افراد سوء استفاده کرده و آنان را به نام دین و مذهب جذب می کنند و سپس تحت مغزشویی قرار می دهند.

داعش و منافقین هر دو در مرحله جذب حکومت اسلام واقعی و آرمان خواه را نوید می دهند که جزو آرمان های اسلام است و این طور القا می کنند که با از خود گذشتگی اعضا و گام نهادن در مسیر مقاومت می توان به این هدف رسید.

این شیوه باعث شد که منافقین بتواند در دهه ۶۰ برخی از هواداران و سمپادهایش را از دل اروپا برای حضور در عملیات مرصاد که در واقع یک خودکشی دسته جمعی بود قانع کند، در مورد داعش نیز امروز می بینیم که چطور این گروه تروریستی با استفاده از ابزارهایی همچون شبکه های اجتماعی افراد را از دل اروپا جذب می کند و برای جنگ به بیابان های عراق می آورد.

حال آن که هیچ یک از نیروها بعد از ورود به تشکیلات با هیچ بهانه و عذری امکان جدایی ندارند؛ در واقع همانطور که جدایی یک فرد از تشکیلات منافقین دلیلی قانع کننده برای حذف وی محسوب می شد، در داعش نیز این رفتار در مورد نیروها به کار گرفته می شود.



مشابهت در اقدامات عملیاتی

اولین و شاید شاخص ترین مشابهت این دو گروه را می توان در اوج سبیت و وحشی گری آن ها در اقدامات عملیاتی و ترورها مشاهده کرد. هر دو گروه منافقین و داعش در اقدامات عملیاتی خود از بیشترین میزان خشونت بهره می برند.

برای نمونه می توان به ترورهای دهه ۶۰ منافقین اشاره کرد **فقط در یک عملیات که بعداً به عملیات مهندسی مشهور شد سه پاسدار و یک کفاش را زنده پوشت کنده و سلاخی کردند.** زنده زنده سوزاندن یک دختر سه ساله، آتش زدن یک اتوبوس با تمامی مسافران و حتی شلیک به نوجوان ۱۹ ساله در آغوش مادرش!

داعش نیز امروز از روش های عجیب سوزاندن در قفس، زنده آتش زدن و... برای کشتن استفاده می کند. هر دو گروه حتی در برخی اقدامات عیناً منطبق بر هم عمل کرده اند که فقط یک نمونه آن را می توان در صحنه مرصاد مشاهده کرد. منافقین در جریان مرصاد وارد بیمارستانی در کرمانشاه شده و مخالف با همه قوانین عرفی و بین المللی رزمندگان مجروح و تحت درمان را در حیاط بیمارستان قتل عام کردند.

اعضای سازمان در جریان این عملیات دستور داشتند هر جنبنده ای را هدف قرار دهند و در مسیر خود حتی مزارع کشاورزی را به آتش کشیدند. حال آن که داعش نیز در جریان حمله به موصل به قتل عام مجروحین پرداخت و در سوریه و عراق حتی به مزارع، درختان و بناهای تاریخی هم رحم نکرد.

بررسی منافقین در دهه ۶۰ به خوبی نشان می دهد که هدف از اقداماتی از قبیل ترور مردم کوچه و بازار در انظار عمومی و روش های خشن کشتن فقط به دلیل ایجاد رعب و وحشت عمومی بوده است تا مردم به واسطه ترس از کشته شدن، دست از حمایت از انقلاب بردارند.

به همین دلیل می بینیم که منافقین در همان دوره با استفاده از اعلامیه و نشریه رسمی خود یعنی نشریه مجاهد هر اقدام تروریستی خود را پوشش خبری می دادند و سعی در بهره گیری گسترده از ابعاد تبلیغی آن در جامعه داشتند.

داعش نیز دقیقاً برای ایجاد رعب و وحشت از روش های خشن برای کشتن و قتل عام های سریع و پر تعداد استفاده می کند و با استفاده از به روزترین تجهیزات رسانه ای سعی در پوشش اقدامات خود و بازتاب گسترده آن ها در نمایی بسیار مهلک دارد.

امروز در صحنه برخی اقدامات تروریستی داعش مشاهده می شود که تقریباً به اندازه تعداد تسلیحات، دوربین های فیلم برداری در نماهای مختلف برای ثبت حادثه حاضر هستند. بهره داعش نیز از بازتاب اقداماتش بارها در عراق دیده شده است. به این ترتیب که بسیاری از شهرها و روستاها را به واسطه ترسی که در دل مردم از این گروه ایجاد شده، بدون هیچ گونه مقاومت و با کمترین هزینه تصرف کرده اند.

دیگر رفتار مشترک این دو گروه را می‌توان در روش های تأمین منابع مالی مشاهده کرد. منافقین در هر برهه از زمان برای تأمین مالی خود دست به سرقت و غارت زده اند. این گروه چه در فعالیت های پیش از انقلاب که با سرقت از بانک و صرافی پول به دست می آورد و چه بعد از انقلاب که واحدهای عملیاتی ترور وظیفه داشته اند بعد از قتل هر مغازه دار طرفدار انقلاب دخل او را سرقت کنند.

این رفتار بعدها در عراق با سرقت منابع نفتی این کشور ادامه پیدا کرد، به طوری که میلیون ها دلار از منابع نفتی ملت عراق به حساب های این گروه واریز شد. داعش نیز امروز تأمین مالی خود را از راه هایی مانند سرقت پول نقد از بانک های عراق در شهرهای تصرف شده و فروش نفت ملت عراق تأمین می کند.

مقایسه این دو گروه در حوزه سیاسی نیز نتایج مشابهی را در اختیار قرار می دهد. منافقین و داعش هر دو مورد حمایت کشورهای استکباری غربی و به خصوص آمریکا هستند و این مسئله نیز از آنجا ناشی می شود که هر دوی این ها در چارچوب استراتژی نرم ایالات متحده آمریکا در منطقه تعریف می شوند.

مدیریت و فرماندهی، تأمین و گردش مالی و تجهیز تسلیحاتی سه مؤلفه حمایت غرب از تروریست های منافقین و داعش است. آمریکایی ها که دیگر امکان حضور نظامی در منطقه را هم به دلیل تحمیل هزینه های مالی و هم به دلیل مواجهه با افکار عمومی ندارند، از گروه های تروریستی به عنوان ارتش های نیابتی استفاده می کند. به همین دلیل است که رفتار این دو گروه تماماً در پازل منافع آمریکا در منطقه تعریف می شود.

مصادیق حمایت مستقیم آمریکایی ها از داعش را می توان ارسال چند باره تجهیزات نظامی از آسمان (که بعداً به عنوان یک اشتباه توجیه شد!) و کمک های اطلاعاتی نام برد. از آن سو ارتباط تنگاتنگ سیاستمداران بازنشسته آمریکایی با منافقین در سمینارهای این گروه در اروپا نیز مصداق حمایت آمریکا از این گروه تروریستی است.

البته مستندات و مصادیق حمایت آمریکا از این دو گروه موارد فراوانی دارد و در حوصله این مقال نیست، اما برای نمونه ای دیگر می توان به حمایت های مشترک کشورهای مطیع آمریکا در منطقه از دو نیز اشاره کرد.

شاخص ترین این کشورها عربستان سعودی است که خود در راستای منافع منطقه ای اش گروه های تروریستی را در منطقه تولید، تجهیز و حمایت می کند. رفتار پدران و حمایتی عربستان در مورد منافقین و داعش نیز کاملاً مشهود است.

با وجود همه حمایت های گفته شده از سوی آمریکا، محدودیت ها و حد و مرزهایی نیز در قبال این دو گروه وجود دارد که به دلیل نگاه یکسان غرب به هر دو آن ها، این محدودیت ها در وجوه مختلف مشترک هستند. یکی از شاخص ترین خط قرمزهای غرب در مورد این دو گروه تروریستی ممنوعیت ورود اعضای این دو به محدوده جغرافیایی کشورهای غربی است.

به هر حال نه اروپا و نه آمریکا حاضر نیستند با پذیرش تروریست ها امنیت خود را به خطر بیاندازند، کما این که این مسئله در مورد داعش امروز دامنگیر غرب شده است.

منافقین نیز علی رغم اخراج از عراق تاکنون به دلیل بهانه کشورهای پناهنده پذیر غربی از پذیرش اعضای تروریست آن ها، همچنان در بالاتکلیفی به سر می برند و در نهایت فقط توانسته اند با رایزنی سازمان ملل اجازه حضور در کشور آلبانی آن هم در کمپ پناهندگی را بیابند.

آنچه بدان اشاره شد، فقط بخشی از مهم ترین مؤلفه ها در مشابهت های داعش و منافقین بود و همانطور که در ابتدا اشاره شد، به واسطه تشابه این دو در کارکردها و مأموریت ها می توان به روش های مشابه در مقام مقابله با آن ها قرار گرفت. تجربه جمهوری اسلامی در درگیری های دهه ۶۰ با عوامل منافقین نشان داد که مهم ترین عامل توانمند در برخورد با این گروه تروریستی، نیروهای مردمی هستند.

این مسئله امروز در عراق نیز به راحتی قابل مشاهده است. در کشورهای درگیر با مسئله داعش از جمله سوریه و خصوصاً عراق نیز درست از زمانی که نیروهای مردمی وارد عرصه شدند، داعش ضربات مهلکی دریافت کرد و این موضوع با ذکر دلایل و قرائن می تواند به عنوان بهترین راهکار برای مقابله با گروه تروریستی داعش معرفی گردد.



زمین گیر شدن مریم رجوی در آلبانی و واکنشی از سر استیصال



بنیاد خانواده سحر - ۷ اردیبهشت ۱۳۹۶

طی ماه های اخیر، اوج گیری نارضایتی در درون فرقه رجوی، بعلاوه فعال شدن مجدد بنیاد خانواده سحر، همراه با فشارهای فعالان در اروپا بر کمیساریا برای کوتاه کردن دست فرقه رجوی از سر جداشدگان، بالاخره کار را به جایی رساند که سازمان مجاهدین خلق به صورتی کاملاً ناشیانه و خود افشاگرانه واکنش نشان داد و تلاش نمود تا با اتهام زنی و جوسازی عجولانه علیه تعدادی از جداشدگان، از مسئله داران داخلی که خواهان جداشدن هستند زهر چشم بگیرد و شکایت تعدادی از جداشدگان به کمیساریا را به زعم خود خنثی نماید.

سازمان مجاهدین خلق در مطلبی در یکی از سایت هایش درج نمود تلاش کرد تا بر موج فزاینده نارضایتی و درخواست برای جدایی در درون فرقه و همچنین فعال شدن جداشدگان برای احقاق حقوق حقه خود در برابر فرقه و کمیساریا غلبه نموده و به اصطلاح بحران رو به گسترش درونی را به بیرون و طبق معمول رژیم ایران مصادره کند.

لینک به مطلب مربوطه که مستقیماً به سایت سحر نیز اشاره داشته و در واکنش به شکایت سه نفر از جداشدگان به کمیساریا تنظیم شده در زیر آورده شده است.

<https://www.mojahedin.org/news/197420>

در این مطلب فرقه رجوی با توسل به نامه های دیکته شده به چند نماینده آمریکایی حامی گروه های تروریستی تلاش کرده تا جداشدگان و ناراضیان را عاملان وزارت اطلاعات ایران معرفی نموده و به این وسیله هر گونه ابراز نارضایتی و مسئله داری را سرکوب نماید. این شگرد کهنه و نخ نمای فرقه رجوی طی سالیان سال بوده و هست که با جار و جنجال و با هوچیگری توجهات را از درون به بیرون منتقل کند.



پر واضح بود که بالاخره کارد به استخوان مریم رجوی زمین گیر شده در آلبانی خواهد رسید و غیض خود از جدانشدگان را با فشار گذاشتن بر یکی دو نفر و خریدن کسانی که در غربت در تنگنای معیشتی قرار دارند بیرون خواهد ریخت. فعال شدن جدانشدگان در اروپا و تحت فشار قرار گرفتن کمیساریا که عملاً در آلبانی کارت فرقه رجوی را بازی می کند عرصه را بیش از پیش بر فرقه رجوی تنگ نموده که نهایتاً موجب چنین واکنش نابخردانه ای شده است.

واقعیت اینست که عناصر فرقه رجوی، بر اساس نقشه ای از قبل طراحی شده، به سه نفر از جدانشدگان در آلبانی به اسامی هادی ثانی خانی، غلامرضا شکری، و سرفراز رحیمی در روز یکشنبه ۳ اردیبهشت اعلام نمود به دلیل این که با خانواده خود در ایران در ارتباط هستند و این به معنی ارتباط با دولت ایران تلقی می شود، حق پناهندگی آنان را که به صورت غیر قانونی به جای کمیساریا توسط فرقه رجوی پرداخت می شود قطع می نماید. فرقه شرط برقراری مجدد پرداخت حقوق پناهندگی آنان را نوشتن مطالبی به صورتی که فرقه دیکته می کند قرار داد.

این سه نفر روز بعد به دفتر کمیساریا در تیرانا رفته و ماجرا را تعریف و طرح شکایت کردند و سپس به توصیه کمیساریا به مقر اصلی مجاهدین خلق مراجعه نمودند که گزارش آن در سایت سحر با عنوان "اعمال فشار مستمر فرقه رجوی بر جدانشدگان" آورده شده است.

لینک به مطلب مربوطه در زیر آمده که خود گویای همه قضایاست:

<http://www.saharngo.com/fa/story/4216>

ظاهراً آقای سرفراز رحیمی از میان این سه نفر از سر ناچاری و ناامید شدن از حمایت کمیساریا، در برابر تهدیدات فرقه رجوی عقب نشینی کرده و به خواست آنان تمکین نموده و مطالبی علیه دو نفر دیگر همانطور که توسط سران فرقه رجوی دیکته شده نوشته است تا به زعم فرقه، شکایت آنان به کمیساریا بی اثر گردد. بعد از این واقعه تعداد زیادی از جدانشدگان در آلبانی برای سایت سحر پیام داده و انزجار و خشم خود را از این خود فروختگی ابراز نمودند.

البته شرایط پیچیده آقای سرفراز رحیمی برای ما که به اوضاع و احوال واقف هستیم تا حدودی قابل درک است. اگر هر کس خود را به جای کسانی که در کشور غریب در تنگنا و تحت فشار قرار دارند و دستشان از همه جا کوتاه است بگذارد، شاید به نوعی به آنان حق بدهد که نتوانند تحمل کرده و در برابر این تهدیدات مقاومت نمایند.

اما واقعیت اینست که همین اقدام فرقه رجوی به ضد خود تبدیل شد و نه تنها از این ترفند طرفی نیست بلکه انزجار عمومی جدانشدگان و فعالان و خانواده ها را بیش از پیش برانگیخت. حتی گزارشی داریم که بسیاری از هواداران سازمان در اروپا نسبت به این تشبثات کثیف فرقه رجوی ابراز تنفر و بیزاری نموده و علناً ابراز داشته اند که تا کجا باید یک سازمان به اصطلاح انقلابی و مردمی به حضيض ذلت و انحطاط افتاده باشد که دست به چنین ترفندهایی علیه کسانی بزند که عمر خود را به پای این سازمان گذاشته اند.

یقیناً اینگونه اقدامات مشکلی از بی شمار مشکلات فرقه در حال فروپاشی رجوی حل نخواهد کرد. زمستان خواهد رفت و روسیاهی به دغال خواهد ماند. **کسانی که امروز در برابر فشارها و تهدیدات سازمان تن به خواسته های این فرقه می دهند قطعاً خشم و کینه خود از سران این فرقه را در سینه حفظ خواهند کرد و زمانی نه چندان دور که اوضاع دگرگون شود آن را بیرون خواهند ریخت.**

در ضمن در پیام خانمی از جدشدگان در هلند آمده است: "راستی چگونه است که هر کس حتی با سوابق دو تا سه دهه به صورت تمام وقت در درون سازمان مجاهدین خلق، به محض جدشدن به مزدور دست اول بدل می شود؟ از دو حالت خارج نیست. یا سازمان دروغ می گوید یا این افراد در داخل مناسبات، درس مزدوری را فرا گرفته اند."

نامه مادری چشم انتظار به فرزند اسیرش، محمد زارع زاده



نامه خانم معصومه دهقان به پسرش محمد زارع زاده بغداد آبادی اسیر در فرقه رجوی

انجمن نجات مرکز یزد - سه شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۶

سلام پسر - سلام محمد عزیزم - محمد جان آیا وقت آن نرسیده که جواب سلام مادر پیر خودت را بدهی؟

آیا می دانی من در واپسین روزهای عمرم تنها آرزویم فقط دیدن توست؟

آیا خواسته و خواهش مادری که تو را بزرگ کرده و اینک در تنهایی خود، تنها امیدش شنیدن صدایی و یا رسیدن پیغامی از تو می باشد زیاد است؟ ای کاش می دانستی چه روزهایی را در غم فراق و دوری تو پشت سر گذاشته ام؟

ای کاش می فهمیدی چه می گویم؟ کاش کمی و ذره ای احساس مادری در وجودت می بود تا بفهمی من چه می کشم؟ نمی خواهم تو را رنجیده خاطر کنم چون من مادرم و احساس مادری اجازه نمی دهد اما تو هم اجازه نده من به سرنوشت پدرت که حسرت دیدن تو را به گور برد دچار شوم.

محمد عزیزم؛ نمی دانم چیزی از خانواده و خواهرانت به یاد داری یا نه؟ اما آن خانه که تو در آن بزرگ شدی دیگر خالی شده همه خواهرانت به دنبال زندگی خود رفته اند که الحمدلله همگی هم زندگی خوبی دارند.

اما من همیشه چشم امیدم به تو بود که عصای دستم در روزهای ناتوانی ام باشی! محمد جان اگر این نامه به دستت رسید کمی هم به من فکر کن.

مادر همیشه چشم انتظار - معصومه دهقان

فرازهایی از کتاب "فرقه های تروریستی و مخرب - نوعی برده داری نوین"

(نوشته دکتر مسعود بنی صدر)



انجمن نجات مرکز - ۹۶/۰۲/۰۲

قسمت سوم:

آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و یا ریا و نیرنگ؟

در دنیای سیاه و سفید فرقه های مخرب، ارزش هایی چون آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، برابری، همه بی معنی هستند؛ چرا که پایه و اساس آن ها که احترام به شخصیت فردی افراد و حقوق فردی آن هاست از اعضا و حتی حامیان فرقه دریغ شده است. برابری در یک فرقه ی مخرب چه معنایی می تواند داشته باشد، وقتی که رهبران فرقه در آسمان هستند و اعضا در زمین؟ و گاهی گفته می شود که رهبران از جوهره دیگری هستند و اعضا از جوهری دیگر و حتی همان طور که بعداً خواهیم دید، اعضا به لحاظ اجتماعی مرده محسوب می شوند؟

حق و حقوق بشر در تشکلی که اعضا در آن از حقوقی محروم گشته اند که حتی بردگان عصر باستان از آن ها برخوردار بودند، چه معنایی می تواند داشته باشد؟ وقتی که معیار برتری یک نفر بر دیگری میزان تسلیم وی به رهبری است، برابری بین افراد، بین زن و مرد چه مفهومی می تواند داشته باشد. **در فرقه های مخرب، اعضا نه تنها در عمل تسلیم فرقه هستند، بلکه در فکر و اعتقادات، در قلب و احساسات خود نیز اسیرند و باید نابودی شخصیت فردی خود را برای به دست آوردن شخصیت فرقه ای پذیرا شوند.**

دموکراسی در یک فرقه مخرب چه معنایی می تواند داشته باشد، زمانی که اطاعت مطلق و وفاداری مطلق بدون هیچ سؤال و شک و تردید از رهبری، قانون جاری در تشکیلات است؟ پاسخ به تمام این سؤالات تنها یک چیز است و آن هیچ است، چرا که **تمامی این ارزش ها در یک فرقه مخرب نه تنها وجود ندارند بلکه حتی معنی لغوی آن ها واژگون شده و عکس خود را معنی می دهند**، جایی که جورج اورول در کتاب ۱۹۸۴ می گوید "آزادی بردگی است" و "بلاغت توانمندی است".

البته طبیعی است که مجاهدین امروز که در غرب به دنبال جذب حمایت سازمان های حقوق بشری و حمایت سیاسی هستند، شعارهای گذشته ضد امپریالیستی، ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی خود را فراموش کرده و شعارهای غرب پسند را تکیه کلام خود کنند، اما وقتی اعضا تحت شستشوی مغزی فرقه، به خاطر چند روز دستگیری مریم رجوی توسط پلیس فرانسه، دسته دسته وادار به خود سوزی شده و چند نفر خود را در ملأعام به آتش می کشند، این شعارها هیچ معنی و مفهومی نمی تواند داشته باشد، مگر حيله و نیرنگ، خدعه و فریب.

در فرقه های افراطی، یک عضو "خوب" کسی است که همه چیز خود از جمله تمام حقوق فردی خود، هویت فردی، احترام و اعتماد به نفس و حتی احساسات و عواطف خود را به فرقه و رهبر فرقه داده باشد. در فرقه های مخرب کسانی که هنوز بخش هایی از شخصیت خود را حفظ کرده اند به القابی چون "خودخواه"، "خود محور بین"، "بورژوا" و ... ملقب می شوند و اگر سؤال و شکی کنند، اگر قدری از حقوق اولیه خود را طالب شوند، به سرعت به القاب دیگری همچون "مزدور و جاسوس دشمن"، "سرباز شیطان"، و "خائن" ملقب می شوند. کسانی که عضو فرقه نیستند مادون اعضای فرقه و شاید قدری بالاتر از حیوانات باشند، کسانی هستند که هنوز اسیر غرائز حیوانی خویشند و تازه وقتی که اعضا که به مراتب در مراحل تکاملی بالاتر از آنان محسوب می شوند، نمی توانند هیچ حقی را دارا باشند، بیچاره مردم عادی چه حقی را می توانند طلب کنند؟

بعد از تمام این حرف ها، این به آن معنی نیست که فرقه های مخرب در ادبیات خود در خصوص این لغات و ارزش ها صحبتی نمی کنند. به عکس آنان بیش از هر گروه دیگر از این ارزش ها دم می زنند و از هر کمبودی در جامعه در خصوص آزادی ها، برابری و دموکراسی استفاده می کنند که عضو جدید بگیرند. **آن ها ضعف های موجود در جامعه در این موارد و به خصوص در مورد هر نوع استثماری را تا آنجا که بتوانند بزرگ کرده و آن ها را شعار و پرچم تبلیغاتی خود جهت عضوگیری و جلب کمک مالی و سیاسی قرار می دهند...**

آزادی

جنگ صلح است، آزادی بردگی است، جهل قدرت است (جورج اورول).

مجاهدین همچون دیگر فرقه های مخرب، بسیار در ادبیات و شعر و شعارهای خود از "آزادی" دم می زنند، اما آیا "آزادی" که آن ها از آن صحبت می کنند همان تعریفی را دارد که در ادبیات معمول در هر کشور و فرهنگ و جمع دیگری دارد؟ ... در اینجا بحث براین است که آزادی در فرقه های مخرب و به خصوص مجاهدین چه معنی و مفهومی دارد؟ از نظر آنان آزادی، یعنی رهایی از غرائز و خواست های درونی و به عبارتی، آزادی یعنی نخواستن برای خود و حتی محروم کردن کامل خود از مواهبی که خدا و یا



طبیعت آن‌ها را برای انسان و یا هر موجود زنده دیگری حلال و حتی واجب کرده‌اند. طبعاً این مفهوم، نه به شکل مطلق آن، بلکه به طور نسبی، شاید نه تحت عنوان آزادی، بلکه نوعی از تپه‌پیر، خودسازی و عبادت برای جلوگیری از زیاده خواهی انسان و تسلیم نشدن وی به غرائز و هوس‌های آنی توسط بسیاری از ادیان و معلمین اخلاق مطرح و تجویز شده است. اما در تعالیم آنان آنچه بشر از خود دریغ می‌کند، اولاً محدود است و ثانیاً آن را باید در راه خدا و یا عموم مردم و یا حفظ طبیعت صرف نماید و نه این که خود را از خواست‌های درونی به طور کل رها کرده و در عوض خواست‌های رهبری فرقه را خواست خود نماید.

به عبارتی در فرقه‌های مخرب، خواست فردی و آزادی جهت رسیدن به آن خواست از اعضا و حتی در مواردی از هواداران گرفته می‌شود و به جای تخصیص آن جهت بهبود وضع کلی جامعه که می‌تواند نهایتاً خود فرد را هم ذینفع نماید، آن را هزینه‌ی رسیدن رهبر فرقه به خواست‌ها و هوس‌های خود (البته به "نماینده‌ی خدا و یا مردم و یا طبقه کارگر") می‌کند.

مسعود رجوی در سخنرانی خود تحت عنوان تبیین جهان، آزادی را به این صورت تعریف می‌کند: "در زمینه‌ی انسانی، هر فرد بسته به این که چقدر اجبارات و جبرهای غریزی درونی خودش را مهار کرده باشد - یعنی آزادتر شده باشد، که مسلماً در متنی از رهایی اجتماعی امکان پذیر است - متکامل تر است. "... او در ادامه می‌گوید: "انسان با رستن از قید تمام عوامل محدود کننده - چه در خودش، چه در طبیعت و چه در جامعه - به مرزهای نامحدود، به اوج آزادی و رهایی، آن رهایی که سرنوشت محتوم نوع بشر است، خواهد رسید." در جایی دیگر آن‌ها به طور صریح اعلام می‌کنند که آزادی آن‌ها آزادی نیست که در لیبرالیسم تعریف می‌شود.

رجوی و بن لادن با سوءاستفاده از مفهوم "جهاد اکبر" در اسلام پیروان خود را وادار می‌کنند که خود را از تمام خواست‌های غریزی و طبیعی، مانند میل به تولید مثل و یا میل به حیات، محروم نمایند. در حالی که جهاد اکبر و تقوای اسلامی به معنی مبارزه انسان بر علیه زیاده خواهی، شهوترانی و تسلیم وی به شهوت و هوس است و نه محروم کردن خود از مواهب طبیعی که خداوند آن‌ها را برای انسان حلال نموده است...

برابری

«تمام چهار پایان برابر هستند، اما بعضی از آنان برابرتر از دیگرانند.» (جورج اورول - مزرعه حیوانات)

همان‌طور که «شخصیت فردی»، «آزادی» و «دموکراسی» در دیدگاه فرقه‌های مخرب معنی واژگونه و متفاوتی از فهم معمول آن‌ها دارد؛ «برابری» و «برتری» هم در میان این جماعت معنی متفاوتی دارند. از آنجا که در فرقه‌های مخرب همه چیز از جمله دکترین فرقه حول محور رهبر فرقه پیچیده شده‌اند، معنی این لغات را هم باید حول همین محور (رهبری) فهم نمود. برای مثال در ادبیات و تبلیغات مجاهدین بسیار درباره‌ی برابری زن و مرد و بعضاً حتی برتری زنان بر مردان مجاهد می‌شنویم، اما این برابری با آنچه زنان در یک جامعه مدرن به دنبال آن هستند، و این برتری با آنچه فمینیسم مدعی آن است زمین تا آسمان متفاوت می‌باشد. چرا که برابری زن و مرد در یک جامعه‌ی مدرن و یا برتری آنان در یک دیدگاه فمینیستی، حاصل مبارزه‌ی فردی زنان،



نشان داده شدن شخصیت و توانمندی های شخصی آن ها است. در حالی که برابری و برتری در درون فرقه های مخرب حاصل میزان از خود تهی شدن افراد و برده بودن تمام عیار برای رهبری فرقه، از خود گذشتگی و آمادگی بیشتر آنان برای مرگ است.

... در مجاهدین مریم رجوی، خودش و همسرش را قهرمانان مبارزه برای کسب حقوق زنان می داند. اما به طور واقع این برابری و یا حتی برتری یعنی چه؟ این برابری و یا برتری حاصل مبارزات زنان در داخل سازمان و یا نشانگر توانمندی و تخصص برابر و یا برتر آنان از مردان نیست، بلکه خواست رهبری سازمان و بنا به دلایل تشکیلاتی است. در واقع همان طور که در گذشته هم به آن اشاره شد، این برابری و برتری نشانگر هیچ چیز نیست مگر درجه ی از خود تهی شدن افراد و خدمت برده گونه و یا به قول مریم رجوی «موریانه مانند» آنان به رهبری است.

در مجاهدین زنان از مردان به لحاظ رده برتر هستند، چرا که مطیع ترند، از خود تهی ترند، و راحت تر به بردگی کشیده می شوند. اگر مریم در مجاهدین توانست از همه به غیر از همسرش برتر شود، این به دلیل توان او در حل مسائل روزمره ی سازمان و یا نشان دادن دارا بودن تخصص خاصی و یا توانمندی خاص سیاسی و یا ایدئولوژیکی نبود؛ بلکه بنا به گفته و اقرار خود سازمان این تنها و تنها به دلیل این بود که وی اولین کسی بود که توانست مسعود رجوی را به عنوان رهبر عقیدتی خود پذیرفته و خود را به طور مطلق (اسم و جسم و روح) تسلیم او کند. فهم این که چگونه مریم در جایگاهی قرار گرفت که اکنون آن را اشغال کرده است، به ما کمک می کند که معیار رده بندی و یا برابری و برتری در سازمان را فهم کنیم.

... ارتقا هر فرد و یا گروه، از جمله زنان، به این شکل، که ظرف مدت کوتاهی با نشان دادن میزان اطاعت و وفاداری شان بتوانند چندین مدار ارتقا یابند، تنها در فرقه ها و جوامع دیکتاتوری مطلق ممکن است. مریم رجوی در یکی از مصاحبه هایش به این نوع از ارتقا مفتخر است و مدعی است که این تنها در مجاهدین ممکن شده و در هیچ کجای دیگر دنیا، حتی در جوامع غربی دیده نشده است. اگر چه این برابری و حتی برتری، به قول مریم رجوی در هیچ کشور غربی دیده نشده است اما منحصر به مجاهدین نیست، چرا که در فرقه های دیگر هم دیده شده که زنان در رشته هایی مثل عملیات بمب گذاری انتحاری از مردان پیشی گرفته اند.

در کتاب "مردن به خاطر کشتن" می خوانیم: "زنان در کشورهای در حال توسعه به نظر می رسد که در رقابت با مردان به خصوص در تروریسم انتحاری، خود را نشان داده اند. ... اولین زن شرکت کننده در این نوع از عملیات یک دختر ۱۷ ساله لبنانی به نام سنا بود که از جانب حزب سوسیالیست ملی سوریه که یک حزب غیر مذهبی است فرستاده شد که خود را نزدیک یک کاروان نظامی اسرائیلی نزدیک مرز لبنان در سال ۱۳۶۴ منفجر کند. ... در بین تاملیل ها که مانند چینیا و فلسطین، سنتی هستند به زنان اجازه داده می شود که با خودکشی انتحاری برابری خود با مردان را به دست آورند. یکی از زنان تاملیل داوطلب این گونه از عملیات می گوید: «رهبر ما، پرابهاکاران، ما را حمایت معنوی کرده و تنها تحت رهبری او ما توانسته ایم به این موقعیت دست یابیم.»"

در کتاب "مردن به خاطر کشتن" آمده است: "زنان در جنگ به دنیایی جدید و کاملاً متفاوت با دنیای قدیم تعلق دارند. دنیایی خارج از زندگی عادی روزمره زنان. ... آن ها نوعی از زندگی را برای خود اختیار کرده اند که کمترین شباهتی به زندگی روزمره ی زنان عادی دارد. تمرین و حمل سلاح، روبه رو شدن با شرایط جنگی، تحمل فشار دایمی روحی، از دست دادن نزدیکان خود، روبه

رو شدن تقریباً روزانه با مرگ، شرایطی که نه تنها بیشتر زنان خواهان اجتناب از آن هستند، بلکه از آن احساس ناراحتی می کنند. اما نه زنان جنگنده تامل. آن ها تحت چنین شرایطی کاملاً شکوفا شده و نه تنها یک ساختار نظامی جدید زنان را به وجود آورده اند، بلکه خود را به عنوان اسطوره های مبارزاتی و شجاعت معرفی کرده اند.

در فرقه ی مونیخ نیز همسر رهبر فرقه، به بالاترین مقام رسیده و او نیز همانند همسر مائو خواهان بالا آمدن این چینی زنان در فرقه شده است. در مورد همسر مائو گفته می شود که او "اصرار داشت که زنان همان کارهایی را بکنند که مردان می کردند و یکی از شعارهای آن زمان، یک گفته مائو بود که: «زنان می توانند نگهدارنده نصف آسمان باشند.» اما زنان می دانستند که وقتی به آنان این افتخار برابری داده شده است، آنان باید خود را برای کارهای سخت فیزیکی آماده سازند."

آری، این برابری و حتی برتری در بیگاری است. برابری و برتری در هیچ کس بودن، از خود تهی بودن، غرق شدن در رهبری، موریانه شدن به جای انسان ماندن است و من مطمئن هستم که با خیلی از برابری ها که زنان در یک جامعه ی آزاد از جمله در جوامع غربی به دنبال آن هستند، فاصله دارد و حدس می زنم که زنان آزاده ی دنیا هیچ گاه خواهان چنین برابری و برتری که در مجاهدین و یا در میان تامل ها تبلیغ می شود، نباشند.

اصل بقا

اگر دکتربین فرقه روی خدعه و نیرنگ سوار شده است، پس واقعیت آن چیست و اصول خدشه ناپذیر و پا برجای آن ها کدام هستند؟ جواب من به این سؤال، ساده و کوتاه است: هیچ فرقه ی مخربی پای بند به هیچ اصلی نیست مگر دو اصل نانوشته که فکر می کنم تمام فرقه های مخرب تا آخرین لحظه ی حیات خود به آن ها پای بند باقی خواهند ماند. حداقل طبق آموزش های آنان تا آخرین نفر و تا آخرین قطره ی خون، اعضای فرقه باید به این دو اصل وفادار باقی بمانند. این دو اصل عبارتند از:

۱- حفظ فرقه و رهبر فرقه به هر قیمت

۲- اطاعت مطلق و بدون شک و سؤال از رهبری و محقق کردن خواسته و آرزوهای او.

فکر نکنم که نیازی به توضیح این دو اصل باشد، چرا که هر کس با فهم فرقه ها می تواند به روشنی و وضوح این دو اصل را در گفتار و کارکردهای اعضای آن ها ببیند. با نگاهی به داستان فرقه های مخرب و رهبرانی با کیش شخصیت نیز می شود به روشنی این دو اصل را در کارکردهای اعضای وفادار آن ها دید. در آلمان نازی نزدیکان به هیتلر، پیروان واقعی او تا آخرین لحظه و آخرین دم هیتلر قبل از خودکشی او حافظ این دو اصل بودند. رجوی زمانی به ما گفت که مبارزه ی ما تمامی ندارد و تا آخرین نفر ما و آخرین نفر دشمن ادامه خواهد داشت، آنچه مهم است این است که آخرین نفر ما آخرین نفر دشمن را بکشد، بعد از آن او می تواند همه چیز را از نو بسازد. در ادامه رجوی گفت: بنابراین، اصل اساسی، اصل بقاست.

طبعاً در یک فرقه ی مخرب بقا بدون رهبری بی معنی و غیرممکن است و داشتن رهبری بدون اطاعت و وفاداری مطلق به او نیز گروه را تبدیل به هر چیزی می کند مگر یک فرقه ی مخرب.

تنظیم از عاطفه نادعلیان

تسلیت خانواده نجات به خانم عبداللهی



انجمن نجات مرکز تهران - ۹ اردیبهشت ۱۳۹۶

در کمال تأثر و تأسف خبر درگذشت والده مکرمه خانم ثریا عبداللهی را دریافت کردیم. خانواده نجات این ضایعه را به ایشان و سایر بازماندگان تسلیت عرض نموده و برای همگی صبر جمیل و سلامت و توفیق روز افزون آرزومند است.

همه با نام خانم ثریا عبداللهی و با فعالیت های ایشان در جهت احقاق حق اسیران گرفتار در فرقه تروریستی رجوی آشنایی دارند. تلاش های بی وقفه و مستمر ایشان برای برقراری ارتباط خانواده های دردمند و رنج کشیده با عزیزانشان در درون فرقه، زبانزد عام و خاص بوده است.

متأسفانه مادر بزرگ آقای امیراصلاح حسن زاده قبل از این که بتواند چشمانش به دیدار نوه اش روشن گردد چشم از جهان فروبست. باشد تا مسعود رجوی، رهبر فرقه مخرب مجاهدین خلق، روزی پاسخ این همه نامردمی هایش را بدهد.

تیرانا زندان جدید رجوی



انجمن نجات مرکز کردستان - ۹ اردیبهشت ۱۳۹۶

باند رجوی برای تبلیغات سیاسی از اعدام ها، زندان های ایران و دست نوشته های قلابی با نام زندانیان استفاده می کنند. از وضعیت اسفناک و تحت فشار زندانیانی می گویند که حق ملاقات و امکانات را ندارند، آنان بحث حقوق بشر را وسط می کشند اما چند سؤال برای خواننده این مطالب به وجود می آورند.

- این دست نوشته هایی که با نام افراد زندانی در سایت خود به نمایش می گذارند چطور به دست آن ها رسیده در حالی که می گویند زندانیان زیر شکنجه قرار دارند و از تمامی حق و حقوق شهروندی محروم هستند !!!؟

- اینان که مدام از حقوق بشر دم می زنند و روی این کلمه موج سواری می کنند چرا نمی گویند که در زندان اشرف ساخته دست مسعود رجوی، زندان مخوف لیبرتی و زندان جدید تیرانا چه گذشته و چه می گذرد؟! از قبرهای مخفی در اشرف، ترور های بی سر و صدا، شکنجه های وحشیانه برای مخالفان رجوی حرفی به میان نمی آورند.

- چرا افراد تحت سلطه رجوی که به آن ها لقب ارتش آزادی بخش داده بیش از سه دهه از خانواده هایشان بی خبرند؟ دریغ از یک نامه، تلفن و ملاقات. رجوی هر طور که بخواهد با اعضا رفتار می کند حتی هیتلر نازی به گرد پای این رهبر قلابی نمی رسد بعد حرف از زندان های ایران به میان می آورد!

- این نکته نیز حائز اهمیت است که اگر زندانی نباشد جرم و جنایت هم کنترل نمی شود و هر کس به میل خودش دست به جرم می زند. اگر از دیدگاه مریم رجوی، بودن زندان و زندانی در ایران جرم و نقض حقوق بشر است پس باید تمام کشورهای جهان برای داشتن زندان و زندانی به حقوق بشر جواب پس بدهند. از همه مهمتر اولین کسی که باید جواب پس بدهد مریم رجوی ملعون است، برای زندانی که تشکیل داده و افراد را بیش از سه دهه اسیر کرده بدون این که این افراد جرمی مرتکب شده باشند و تنها جرم آن ها این بوده که فریب خورده اند و رجوی ملعون توانسته است به خاطر فریب خوردنشان آزادی را از آن ها بگیرد.

نامه خانواده های استان گلستان به رئیس جمهور آلبانی



انجمن نجات مرکز گلستان - ۲۸ فروردین ۱۳۹۶

با سلام خدمت رئیس جمهور محترم کشور آلبانی

همانطور که مستحضر هستید دنیای امروز متأسفانه آغشته به تروریسم شده که با حمایت های بی جای برخی کشورهای به اصطلاح حامیان حقوق بشر، این مقوله دامن گیر بسیاری از کشورهای آرام و به دور از جنگ نیز شده؛ صد البته این جنگ افروزی تنها برای فروش سلاح های تاریخ مصرف گذشته و نیز به غارت بردن منابع عظیم نفتی و غیر نفتی کشورهای درگیر این موضوع می باشد.

جناب آقای بوجار نیشانی: سازمان مجاهدین خلق که هم اکنون در کشور شما حضور دارند، یکی از عوامل اصلی در کنار گروه های تروریستی مانند داعش می باشند که سال ها در کشور عراق بر علیه ملت کشورمان سلاح به دست گرفته و اقدامات تروریستی بسیاری انجام داده اند که ۱۷۰۰۰ شهیدی که به دست این فرقه ضد بشری در طول حضورشان در عراق به شهادت رسیدند از جمله آن ها می باشند و اکنون این فرقه تروریستی با حمایت مستقیم کشورهای حامی تروریست به راحتی در کشور شما اقدام به ایجاد پایگاهی تروریستی نموده اند که اخیراً سرکرده جنایتکار آن نیز که مقر اصلیش در کشور فرانسه بوده به آنجا نقل مکان نموده است.

آقای رئیس جمهور محترم: اگر شما به عنوان عالی ترین مقام کشور آلبانی برای آرامش و امنیت ملت خودتان می اندیشید و تلاش می کنید، در نظر داشته باشید که یک گروه تروریستی خطرناکی که حتی به ملت خودشان نیز خیانت نموده اند را در کشورتان جا و مکان داده اید و با دل رحمی که انجام داده اید در واقع برای آن ها پایگاهی مهیا نموده اید که بتوانند از آن کشور به عنوان مقر اصلی تروریستی خودشان استفاده نمایند و برای قتل و ترور انسان های بی گناه دیگر همانند قبل ادامه دهند که این می تواند برای ملت خودتان نیز خطرناک باشد که قطعاً چنین خواهد بود و این تروریست ها به هیچ وجه به انسان هایی که بخواهند با آزادی و رفاه زندگی کنند ترحمی نمی کنند که امروزه با حضور سرکرده خیانتکار و ضد بشری این فرقه خطرناک در کشورتان، این تجمع برای برنامه ریزی های تروریستی کامل و کامل تر می شود که اگر به همین منوال ادامه پیدا نماید به زودی کشور شما به پایگاه

بزرگ تروریستی تبدیل خواهد شد که امنیت ملت شما را نیز به خطر خواهد انداخت و این اعمال تروریستی بر عهده شما و دولتتان خواهد بود و ملت به بدی از شما یاد خواهند نمود.

جناب نیشانی : ما خانواده های گلستانی که آسیب دیده از سازمان مجاهدین هستیم و فرزندان ما توسط سران خائن آن فرقه تروریستی ربوده شده و برای اعمال مخرب و تروریستی خودشان مورد سوءاستفاده قرار می گیرند، از شما به عنوان یک انسان آزادی خواه درخواست می نمایم که هر چه سریع تر نسبت به اخراج سرکرده این فرقه خطرناک اقدام نموده و برخی از عناصر آن را که خواهان آزادی می باشند را مورد حمایت خود قرار دهید تا انسان هایی بتوانند از زیر یوغ بردگی سرکرده جنایتکار و تروریست سازمان مجاهدین یعنی مریم قجر عضدانلو نجات یابند .

با تشکر فراوان : خانواده های آسیب دیده و دردمند استان گلستان – کشور ایران



نگرش فرقه رجوی نسبت به اعضا

سرنوشت تلخ فرقه ای که از صد دام به مک دام رسید



منصور نظری، ایران اینترلینک، بیست و نهم آوریل ۲۰۱۷

هنوز خاطرات تلخ پیوستن مسعود رجوی به صدام و دست بوسی از این جنایتکار از یادمان نرفته است. خاطرات تلخی که نزدیک به سی سال طول کشید، هنوز یادمان نرفته که در همان ابتدا از رجوی پرسیده بودیم چرا عراق؟ و او گفته بود آمده تا از اینجا آزادی را به ایران بازگرداند او گفته بود آمده برای میهنمان ایران، آزادی و رهایی به ارمغان بیاورد اما نگفته بود که می خواهد سرنوشت سازمان مجاهدین را با صدام حسین گره بزند.

مسعود رجوی پس از اشتباه هولناک مربوط به انتخاب سی خرداد برای مبارزه مسلحانه، سازمان مجاهدین را به لبه پرتگاه رساند. او با به کشتن دادن بسیاری از جوانان این میهن از هر طرف باعث ویرانی چند نسل گردید و خودش گریخت، از آن پس اشتباهات هولناک ادامه داشت از انقلاب ایدئولوژیک تا لشگر کشی به کشور عراق دشمن آب و خاک کشورمان ایران. از این پس سقوط مسعود رجوی شتاب گرفت او سازمان مجاهدین را تبدیل به یک فرقه کرد، تار و پودش را از هم درید و از این سازمان یک فرقه ساخت، فرقه ای که ساختار آن بنا شده بود بر دیکتاتوری عقیدتی شخص خودش و از طرف دیگر نیرویی در دست بیگانگان.

در آن روزگار که صدام حسین برای خودش برو و بیایی داشت و یال و کوپالی، رجوی به دامنش خزید تا از مهر این دیکتاتور سودی ببرد او نیروهای سازمان مجاهدین خلق را به سرباز صدام حسین تبدیل کرد در حقیقت نیروهای سازمان مجاهدین خلق را به صدام حسین فروخت و در قبال آن ۱۸ درصد از پول نفت عراق را نصیب خود کرد به اضافه پول های هنگفتی که به صورت نقد به حساب های بانکی سازمان مجاهدین واریز شدند

همه این ها در حالی بود که بسیاری از نیروهای سازمان مجاهدین را که با رؤیای آزادی و دموکراسی برای میهنشان ایران آمده بودند را به کشتن داد و از کشته ها پشته ساخت. **مسعود رجوی پس از آن که پایگاه اجتماعی خود را در ایران از دست داد به مسیر بی بازگشت وابستگی روی آورد، مسیری که دیگر هیچ بازگشتی بر آن متصور نیست و نخواهد بود.** او می گفت: "کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من"، اما در پشت پرده ۱۸ درصد از پول نفت عراق به اضافه پول های نقد صدام حسین بود که پشتش را می خاراند و این به مذاکش خیلی خوش می آمد. او با جان قربانیان نگونبخت این فرقه معامله می کرد و این برایش بد نبود اما نمی

دانست که در ورای این شارلاطان بازی های او، قوانین تکامل او را در میان چرخ دنده هایش له خواهد کرد سرنوشتی تلخ که امروز آن را به روشنی آفتاب می بینیم. مسعود رجوی شیر بی یال و دم و اشکمی که غیب شده است، معلوم نیست از ترس پاسخ ندادن به این همه خیانت به کجا گریخته و در دامن کدام شیخ لولویی جان پناه گرفته. آری این است چرخ دنده های تکامل، آنچنان له می کند که حتی نمی توانند تصویرش را برای نمایش هم که شده پخش کنند.



مسعود رجوی پس از تبدیل این سازمان به یک فرقه، ساختار آن را دگرگون کرده است از جمله مهمترین آن وابستگی این فرقه تا بن استخوان به پیگانگان است. این فرقه **بود و نبودش** را امروز مدیون شیوخ مرتجع منطقه، اسرائیلی ها و جنگ طلبان آمریکایی می داند، ادامه مسیری که با **صدام حسین** رفتند امروز با مک و جان بولتن و شیخ لولو می روند و چه سرنوشت تلخی نصیب این فرقه شد.

باید به سران این فرقه یادآوری کرد بازی که آن ها امروز با **شیخ لولو و مک** می کنند دیروز رجوی با صدام کرده بود و به خاطر همین هم الان مسعود رجوی در تونل های زیرزمینی و گودال های زیر زمینی مخفی شده است بی تردید می توان با این درس تاریخی فردای این فرقه را خواند و به تصویر کشید.

با امید به این که قربانیان نگویند بخت این فرقه در آلبانی بتوانند دیروز امروز و فردا را به تصویر بکشند و از آن درس بگیرند فقط کافست **سرنوشت مسعود رجوی را ببینید؛ کسی که مدعی امامت بود و می خواست مظهر پاکی و صداقت و فدا باشد امروز جانش را برداشته و گریخته، حتی دیگر عکس هم ندارد چه برسد به رسم.** آیا نباید کمی تعقل کرد؟ چرا باید به این ها فکر کرد و خود را پیدا کرد. با امید به آن روز.

مریم رجوی، همپالگی با جان مک کین و دلسوزی برای کارگران ایران



انجمن نجات مرکز لرستان - ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۶

پیام های تکراری و مشمئز کننده مریم رجوی به مناسبت های مختلف، چنان مضحکه عام و خاص شده است که این ضرب المثل را به ذهن تداعی می کند:

"از شتر پرسیدند چه کاره ای؟ در جواب گفت: ساعت ساز هستم.!!! گفتند: بله دقیقاً از این انگشتان ظریف و نازکت پیداست که این کاره هستی."

مریم در حالی به مناسبت روز جهانی کارگر برای کارگران ایرانی اشک تمساح می ریزد که شانه به شانه سناتور جان مک کین خرمهره استعمار و استثمار جهانی و ضد کارگر در آلبانی از پیرزن ها و پیرمرد های مجاهدین در کانون بازنشستگان آلبانی سان می بیند.

اگر چه اندیشه و تفکرات ضد کارگری سران فرقه رجوی از همان ابتدا بر کسی پوشیده نبود و درست در آغاز جنگ مسلحانه مجاهدین در داخل کشور بخشی از اهداف ترور تیم های تروریستی مجاهدین که به فرمان شخص رجوی در خیابان های شهر های ایران صورت می گرفت کارگرانی بودند که صرفاً به خاطر داشتن ریش و یا رفت و آمد به مساجد و هیأت های مذهبی به قتل می رسیدند.

همدستی رجوی با صدام دیکتاتور عراق در جنگ هشت ساله علیه مردم بی گناه و شهر و روستاهای فقیر نشین مناطق مرزی نیز ضدیت هیستریک رجوی و تفکر و اندیشه ضد کارگری و طبقات محروم را برای همگان برملا نمود و از همین روست که کارگران ایران و طبقات محروم هرگز هیچ گونه قربایت و تمایلی به این جانیان و خیانت کاران نشان نداده و همواره آنان را در کنار متجاوزین و ستمگران می بینند و چاره کار و بهبود وضعیت معیشتی خویش را در اتحاد و یکپارچگی مردم ایران و پایبندی به انقلاب می دانند.

بی خود نیست که از همان آغاز اعلام جنگ مسلحانه در ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ که نیات شرورانه سران فرقه رجوی برملا شد و درست رو در روی مردم و انقلاب قرار گرفتند، این شکاف و فاصله با مردم ایران و منافع ملی هرروز عمیق تر و عمیق تر شد تا این که هر روز مسیر ضدیت با مردم را تا غایت خیانت طی کردند و علی رغم شعارهای دروغین خلق و آزادی و به جای نزدیکی به مرزهای ایران هر روز دورتر شدند و برای پیوستن به اربابانشان سر از پا نمی شناختند. جالب آن که غلتیدن در ورطه خیانت و هم آغوشی با امپریالیزم و سران استکبار جهانی را برای خود پیروزی قلمداد می کردند. این که ملاحظه می کنیم که به جای عقب نشینی به میان توده ها هر روز از توده ها فرار می کنند تا جایی که امروز در آلبانی تمام نمونه های انقلاب مریم و گوهران بی بدیل و فرماندهان به اصطلاح انقلابی را با رنگ و روغن و آرایش در مقابل سناتور جنایتکار و جنگ طلب جان مک کین به خط کرده تا با افتخار برای وی خوش رقصی نمایند.

قطعا از این ترکیب همگون مریم و مک کین پرواضح است که نقل محفلشان چیست و روی چه مواردی با هم وحدت نظر دارند و دغدغه مشترکشان چیست.

اما هر چه باشد هیچ سنخیتی با منافع و مصالح کارگری ندارد و درست به همین دلیل است که پیام مریم به مناسبت روز جهانی کارگر مرغ پخته را نیز به خنده وا می دارد و بیشتر از هر وقت خود و سران ضد کارگر سازمان مجاهدین را مضحکه می کند.

و در پایان باید به مریم گفت دلسوزی برای کارگران و پیام به مناسبت روز کارگر ارزانی خودت و دوستان هم بزم و هم محفل ضد کارگرتان باد، شما عنایت بفرمایید فکری به حال اسیران دربندی بکنید که بیش از ۳۰ سال است با دروغ و فریب آن ها را از ابتدایی ترین حقوق خود محروم نمودید و حتی به افراد جدا شده مستقر در آلبانی نیز رحم نمی کنید و با هزاران لابی گری و چاپلوسی از قطع حقوق پناهندگی آن ها نیز گذشت نکردید.

دیر نیست تا موج عصیانگر اسیران در بند این تشکیلات مخوف و آزادی کش، ساختمان پوسیده ضد مردمی سازمان را بر سرتان ویران کند.

علی مرادی



تسلیت انجمن نجات به آقای محمد آق آتابای



انجمن نجات مرکز گلستان - ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۶

در کمال تأسف مطلع شدیم که خواهر گرامی آقای محمد آق آتابای، مسئول انجمن نجات استان گلستان، دار فانی را وداع گفتند. خانواده نجات مصیبت وارده را به آقای آتابای و سایر بستگان تسلیت گفته و برای آن مرحوم طلب مغفرت نموده و برای تمامی بازماندگان صبر جمیل مسئلت دارد.

آقای محمد آق آتابای در میدان احقاق حق خانواده های دردمند و رنج کشیده اعضای گرفتار در فرقه رجوی همیشه حاضر و پرتلاش بوده و اعلام کرده است که تا برقراری این حق یعنی حق ارتباط اعضا با خانواده هایشان از پای نخواهد نشست.

خانواده نجات خود را در غم آقای آتابای شریک دانسته و برای ایشان طول عمر با عزت، سربلندی و موفقیت آرزو می کند.

امضاء خون و نفس در فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز فارس - ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۶

یکی از بحث هایی که همیشه و به صورت مستمر در سازمان مجاهدین مطرح می شد **دادن امضاء خون و نفس به رهبری** بود. یعنی این که تمام اعضاء سازمان بایستی به مسعود امضاء دهند که تا آخرین قطره خون و تا آخرین نفس برای او و برای رسیدن او به اهدافش، مبارزه خواهند کرد!

حقیقتاً از هر زاویه ای که به سازمان مجاهدین و به محتوای درونی و بحث های تشکیلاتی و ایدئولوژیکی آن ها بنگریم فقط و فقط به فرقه ای برمی خوریم که علیرغم تمام ژست های امروزی و مدرن بودن بسیار عقب افتاده و متحجر است! آن ها علناً به نیروهای خود می گفتند که بایستی به رهبری تضمین دهند که ذهن، فکر و اندیشه خود را بسته اند و آنچه که از طرف رهبری گفته می شود را بدون سؤال و اما و اگر می پذیرند و اجرا می کنند.

به یاد دارم مهوش سپهری یا همان نسرين که سال های آخر حکومت رجوی در اشرف به عنوان جانشین او معرفی شده بود و اتفاقاً بسیار شخصیت چاله میدانی داشت، می گفت: "ما به فکر و مغز نیاز نداریم! ما فقط دو تا گوش می خواهیم و کسی که اجرا کند! یکی از دلایلی که تاکنون رژیم را سرنگون نکرده ایم اینست که شماها بیش از حد فکر می کنید و این افکار شما باعث می شود که نتوانید خط و خطوط رهبری را به پیش ببرید!"



اصولاً از ویژگی بارز گروه هایی که به صورت فرقه ای اداره می شوند اینست که رابطه نیروهای خود را با جهان خارج از خودشان قطع کنند و آنچه خودشان می خواهند به صورت مستمر، بی وقفه و بمباران گونه، بر روی فکر و ذهن اعضا ها وارد کنند. آن ها به نیروهای خود القاء می کنند که هر آنچه در بیرون خودمان وجود دارد ضد ارزش است و بایستی از آن ها دوری کرد!

نشست های پی در پی تشکیلاتی برگزار می شد و به معنی واقعی کلمه، فرد تحت شستشوی مغزی شدید قرار می گرفت و این به صورت کاملاً برنامه ریزی شده بود! این کار وقتی عادت شود فرد رفته رفته از محتوای خود تهی می شود و به شکل دستگاهی در می آید که کوچکترین اراده ای از خود ندارد و هر آنچه به او گفته می شود را اجرا می کند بدون این که ذره ای به آن فکر کند و این دقیقاً همان چیزی بود که سازمان می خواست.

به خاطر دارم مسئولین سازمان همیشه به نیروها یادآوری می کردند شما که امضاء خون و نفس داده اید دیگر بایستی حتی نظرات خود را مطرح کنید چرا که این با محتوای امضاء خون و نفس منافات دارد!

مدتی بعد **بحث سوگند جلاله** مطرح شد! می گفتند که هر کس این سوگند را بخورد و سوگند خود را بشکند گناه کبیره مرتکب شده است و هرگز بخشیده نخواهد شد! در نشست ها می گفتند که شاید رهبری یعنی مسعود به خاطر اوج مهربانی و عطوفتش ما را ببخشد ولی خدا هرگز نخواهد بخشید! یعنی مسعود را حتی از خدا مهربان تر جلوه می دادند!

بعد جالب داستان اینجا بود که می گفتند: "هرکس فکر می کند نمی تواند تا آخر با ما باشد این سوگند را نخورد و پی زندگیش برود!" ولی عملاً هیچ راهی جز ماندن در سازمان تا قبل از حمله بوش پسر به عراق نبود! چرا که اگر کسی قصد جدا شدن داشت همان طور که بارها توسط افراد جدا شده عنوان شده است بعد از این که چندین ماه تحت شکنجه های شدید روحی و جسمی قرار می گرفت بایستی به مدت دو سال در **خروجی سازمان** که همان **زندان انفرادی** یا به قول بچه ها **خروسی آباد** می ماند تا اطلاعاتش سوخته شود و بعد از آن تحویل اداره امنیت داخلی عراق می شد و به زندان ابوغریب منتقل می گردید که **حتی تصور رفتن به ابوغریب کافی بود که همه را از خود رجوی مجاهدتر و دو آتیشه تر کند!** یعنی عملاً یک لاف زده می شد که هر کس می خواهد سوگند نخورد و برود ولی در حقیقت هیچ راهی جز ماندن و تحمل کردن تشکیلات ضد انسانی مجاهدین باقی نمی ماند!

به طور کلی مجاهدین به وسیله بازی کردن با احساسات افراد، خود آن ها را مجبور می کردند که خودشان را در شرایطی قرار دهند که عقب نشستن از آن سخت باشد و آن ها را به قول معروف متناقض کند و این شگرد تمام فرقه هاست!

الف عباسی

پارادوکس رفتاری آمریکا در مقابل تروریسم



سید محمد مهدی محبوبی - بنیاد هابیلیان - ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۶

یکی از مضحک ترین اموری که در دنیای کنونی می‌توان دید، استفاده ابزاری و وارونه کردن حقایق و واقعیت‌ها و اختلاط عناوین و اسامی است به گونه‌ای که یک هنجار زشت و پست را در ذیل عنوانی نیک، مخفی نگه داشته و حقایق متعالی را تحت عنوان و اسمی نفرت انگیز، معرفی می‌کند. تروریسم از همین دست امور است که در مصادیق روشن خود وجود داشته و دارد، ولی آنان اقدامات خود را ترور نام نهاده و در طرف مقابل برای اقدامات درست مخالفان خود از تعبیر تروریسم استفاده می‌کنند و افراد و نیز دولت‌های مخالف خود را بدان نام می‌شناسند.

از مصادیق وارونه جلوه دادن حقیقت تروریسم، قضیه فلسطین و رژیم صهیونیستی است. بلندگوهای استکبار طوری به جهانیان قبولانده‌اند که اسرائیلی‌های متجاوز به فلسطین، صاحب خانه اصلی بوده و این فلسطینیان مظلوم‌اند که به اسرائیل تجاوز نموده و تروریست هستند و به فرمایش رهبر معظم انقلاب در عصر کنونی هیچ ظلمی با این عظمت سراغ نداریم. مورد دوم در این زمینه ایران اسلامی است. ایران با این که خود از قربانیان تروریسم است و با ۱۷۰۰۰ شهید ترور بهای گزافی را در مبارزه با تروریست‌های دست پرورده آمریکا و رژیم صهیونیستی پرداخته است متهم به دفاع از تروریسم می‌گردد و از سوی دیگر اقدامات ددمنشانه و وحشیانه‌ی دولت‌های استکباری و عمال آن‌ها به عنوان حفظ حق و در راستای منافع ملی معرفی می‌شود.

این رفتار دوگانه غربی‌ها در قبال مردم دنیاست. یک تروریست، جانی و آدمکش از نگاه غرب زمانی این صفت را می‌گیرد که خطری را متوجه خود آن‌ها کند و گرنه همان جنایتکار تا زمانی که علیه ملت‌های دیگر به ویژه مناطقی مانند خاورمیانه که منافع



غرب در آن نهفته است مرتکب جنایت شود، آزادیخواه و گروه های شبه نظامی خواهان دموکراسی تلقی می شود. **در واقع غرب در تلاش برای از بین بردن تروریسم در جهان نیست بلکه سعی دارد آن را در راستای منافع خود و ذیل چتر اطلاعاتی و امنیتی اش قرار دهد.** هر جا منافع قدرت ها در میان باشد به بهانه تروریسم وارد میدان می شوند و اگر منفعتشان ایجاب کند با گروه های تروریستی مذاکره می کنند.

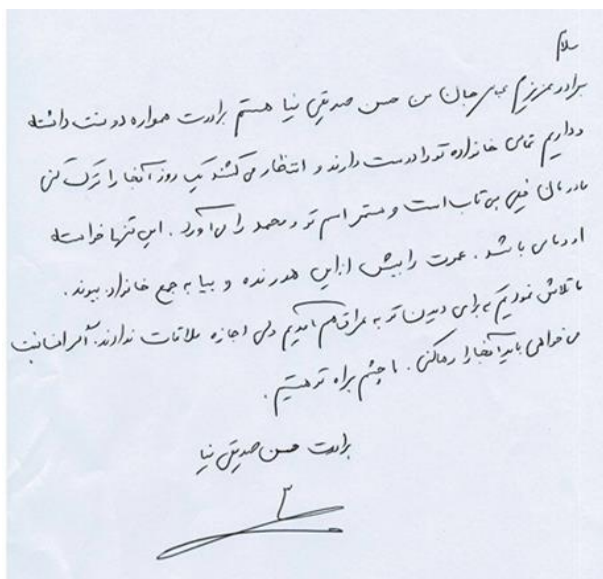
کشورهای غربی از طرفی مخالفتشان با تروریسم را اعلام می کنند ولی از آن ها حمایت می کنند این رفتار دوگانه کشورهای غربی را در تمامی صحنه های سیاسی منطقه نسبت به جرم و جنایت تروریست ها شاهد بوده ایم.

از ابتدای انقلاب اسلامی، گروهک تروریستی منافقین به عنوان یکی از کلیدی ترین فرقه ها و گروهک های تروریستی، اقدامات وحشیانه ای را علیه انقلاب اسلامی انجام داده که مورد حمایت دولت های غربی و آمریکا بوده است. این حمایت در ابتدای امر، نمود بارز و مستقیم نداشت اما با گذشت زمان آمریکایی ها به حمایت مستقیم از این گروهک تروریستی روی آوردند. آموزش نظامی تعدادی از اعضای سازمان منافقین در آمریکا در دوران ریاست جمهوری جرج بوش در سال ۲۰۰۵ به مدت شش ماه در سایتی واقع در ۱۰۰ کیلومتری لاس و گاس در ایالت نودا، حذف نام این گروهک از گروه های تروریستی آمریکا، قطعنامه ی کنگره آمریکا در جهت ملزم نمودن دولت این کشور برای تأمین مالی این گروهک و حضور برخی از چهره های سرشناس آمریکایی در میتینگ های این فرقه تروریستی از جمله این اقدامات است.

در سازمان سیای آمریکا تروریسم به دو دسته خوب و بد تقسیم می شود تروریسم خوب تروریسمی است که در قلمرو استراتژی آمریکا انجام می گیرد و تروریسم بد در خارج از استراتژی آن ها صورت می گیرد. با توجه به این استدلال ترور دانشمندان ایرانی که برای سربلندی ایران تلاش می کنند، اشکالی ندارد و دستگاه های اطلاعاتی غربی با منافقین همراهی و همکاری می کنند اما در عوض در جایی مانند بستون نمونه تروریسم بد است که با شدت باید با آن برخورد شود.

در یک حمله تروریستی در شهر نیس فرانسه ۱۰۰ نفر کشته و زخمی می شوند. فرانسه همیشه شعار مبارزه با تروریسم می دهد اما زمانی که به مبارزه واقعی با تروریسم می رسد آنان در پشت پرده از گروهک تروریستی رجوی و کسانی که در کشتار مسلمانان نقش دارند حمایت می کنند. **تروریست را می توان به وجود آورد اما نمی توان آن را به کنترل درآورد،** آن ها سعی کردند تا به وسیله گروه های تروریستی چون داعش برای سرنگون کردن بشار اسد و تسلط بر خاورمیانه استفاده کنند اما همان گروه های تروریستی بلای جان آن ها شده اند. در سال های اخیر همین کشور فرانسه به مأمون و مقر فرقه های تروریستی معاند و سرکردگان آن ها تبدیل شده است و این افراد با تجمع در این کشور و برنامه ریزی برای اعمال غیرانسانی و مجرمانه خود عملاً خط بطلانی بر ادعای مبارزه با تروریسم فرانسه می کشند، متأسفانه تروریسم ابزاری در دست آمریکا و هم پیمانانش برای از بین بردن حقوق اساسی مردم مظلوم بسیاری از کشورها تبدیل شده است.

اگر میخواهی انسانیت داشته باشی، برگرد!



انجمن نجات مرکز سمنان - ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۶

آقای **حسن صدیقی نیا** برادر **عباس شاهی** به دفتر انجمن نجات آمد و از ما خواست تا برای نجات برادرش از فرقه رجوی اقدام کنیم. این برادر مصمم بود و ایمان داشت که برادرش خواهد آمد و من را تشویق نمود تا تلاش خود را مضاعف کنم.

او می گفت: "برادرم وصله ناچسب این فرقه می باشد فرقه رجوی او را فریب داد، ایشان هنگامی که سرباز بود بدون هیچ انگیزه سیاسی وارد این فرقه شد، من نمی دانم چگونه رجوی او را وادار به ماندن در این سالیان نموده است. اعضای فرقه اگر انسانیت و کرامت می خواهند باید برگردند. رجوی آلت دست بیگانگان و امپریالیست است و کسی گول شعارهای وی را نخواهد خورد، معلوم نیست در این سالیان در کدامین سوراخ، جان ناچیزش را مخفی نموده است، کسی این راه و روشی که او انتخاب نموده را نمی پذیرد."

وقتی صحبت از این شد که در این فرقه کسی نباید ازدواج کند و متاهل باشد، برای ایشان قابل هضم نبود و می گفت: "رجوی که ضد سنت پیامبر عمل می نماید چگونه ادعای مسلمان بودن می کند!! رجوی حتی به آن تعداد اندکی هم که مریدش بودند خیانت کرد."

در پایان ایشان آرزو نمود، به زودی شاهد این باشد که تمام اسیران از بند و چنگال این فرقه آزاد شوند و امیدوار بود که برادرش هم از اسارت فرقه نجات پیدا کند و به آغوش خانواده باز گردد سپس نامه ای برای برادرش نوشت و خواستار بازگشتش شد.

دیدار با این خانواده و نشستن پای صحبت های ایشان، لذت بخش و امیدوار کننده بود.

فراخوان به مدافعان و فعالین حقوق بشری



انجمن های فریاد آزادی، کانون اوا، پیوند رهایی _ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۶

هموطنان و فعالان حقوق بشری همان طور که در جریان هستید بعد از نزدیک سه سال سنگ اندازی سران فرقه ی رجوی، به آن ها تحمیل شد که باید عراق را ترک کنند یعنی بعد از به کشتن دادن ۲۰۰ نفر از فرزندان ایران زمین در عراق تنها در ده سال و اندی بعد از سقوط ارباب سابق فرقه یعنی صدام حسین، سران این فرقه همراه اسیرانشان عراق را ترک کرده و در کشور آلبانی سکنا گزیدند.

سران فرقه در این میان، افراد مورد اعتماد کامل خود را که برخی پاسپورت داشتند با شیوه های مختلف به اروپا انتقال دادند. در حال حاضر کمتر از ۲۰۰۰ نفر در آلبانی مانده اند. در طی این سه سال اخیر در آلبانی صدها نفر از این فرقه جدا شدند که بسیاری از آنان با انواع سختی ها و مشکلات توانستند خود را به کشورهای دیگر اروپا برسانند.

وقتی سران فرقه دیدند که جریان وار اسیران دارند از فرقه جدا می شوند، برای جلوگیری از ریزش این نیروها دست به شگردهای کثیفی می زنند از جمله تا آنجایی که می توانند افرادی را که قصد جدا شدن دارند تحت فشار قرار می دهند.

در اولین اقدام در این راستا سران فرقه کمک هزینه ۵۰۰ دلاری را که از طرف کمیساریای عالی پناهندگی تعیین شده و تحویلش به افراد به سران فرقه واگذار شده است به ۳۵۰ دلار کاهش دادند. این مبلغ بابت اجاره ی مسکن، آب، برق، خوراک، پوشاک و همه ی نیازمندی های زندگی آن ها می باشد که به هیچ وجه کفاف هزینه های آن ها را نمی دهد به خصوص در زمستان ها که

هوا سردتر می شود و آن ها نیاز به وسایل گرمایشی دارند. این کمک هزینه هم در سر زمان بندی که طبق معمول اول ماه می باشد پرداخت نمی شود.

از آنجایی که فرقه ی رجوی با بخشی از دولت آلبانی و دفتر کمیساریای پناهندگی وارد زد و بند شده توانسته نظر خود را به آن ها تحمیل کند مبنی بر این که این کمک هزینه توسط فرماندهان فرقه به افراد داده شود در حالی که این کار برخلاف قوانین کمیساریای عالی پناهدگی می باشد و این کمک هزینه باید توسط دولت آلبانی یا دفتر کمیساریا به افراد پرداخت شود.

هم اکنون فرقه ی رجوی پرداخت کمک هزینه را تبدیل به ابزار فشاری بر علیه ۱۳۰ نفری که جدا شده و اکنون در آلبانی هستند کرده است. این کمک هزینه توسط عبدالله تهرانی یکی از فرماندهان فرقه که دستانش آلوده به خون مردم ایران است و در کردکشی سال ۱۳۷۰ در عراق یکی از مسئولین هوانیروز فرقه بود به افراد آن هم در مقر فرقه پرداخت می شود. در اینجا برخی از شیوه های فشار و شکنجه ی روحی و روانی را که برای این افراد ایجاد می کنند توضیح می دهم:

- افراد به اجبار برای دریافت کمک هزینه باید به مقر فرقه بروند.
- موقع گرفتن کمک هزینه از افراد درخواست می شود که بر علیه دیگر دوستان خود جاسوسی و خبرچینی کنند در غیر این صورت از ماه های بعد با تأخیر طولانی تر کمک هزینه به آن ها داده می شود.
- با افراد تشکیلاتی که درون شهر آن ها را می بینند مطلقاً نباید صحبت کنند.
- در اماکن عمومی مانند پارک یا کوه که بعضی مواقع فرقه افرادش را به صورت دسته ای می برد به خصوص در زمان مناسبت ها افراد جدا شده حق ندارند در آن مناطق تردد داشته باشند.
- جدادگان در دنیای مجازی حق ندارند با جدا شده هایی که در اروپا هستند تماس داشته باشند.
- افراد جدا شده اگر از هر کدام از موارد فوق تخطی کنند کمک هزینه آن ها قطع می شود که همین الان این حقوق به چند نفر از آنان دیگر داده نمی شود.

هموطنان عزیز، فعالان و مدافعان حقوق بشر؛

اگر این اهرم فشار نباشد خیلی از این اسیران که فرزندان ایران هستند و هنوز در تشکیلات جهنمی این فرقه باقی مانده و نظاره گر این رفتار سران فرقه با جدادگان می باشند این فرقه را ترک کرده و آزادانه راه و روش زندگی خودشان را انتخاب خواهند کرد و مانند بسیاری جدادگان در کشورهای دیگر به زندگی و فعالیت آزادانه ی خود خواهند پرداخت. به همین دلیل از همه ی هموطنان عزیز، شخصیت ها، جریان ها و تشکل های مدافع حقوق بشر درخواست می شود با نوشتن نامه به رئیس کمیساریای عالی پناهندگان در ژنو درخواست رسیدگی به این موضوع را بکنند.

خواسته‌ی ما این است که اولاً کمک هزینه‌ی افراد به همان ۵۰۰ دلار سابق تعیین شده توسط کمیساریا افزایش یابد، ثانیاً پرداخت این کمک هزینه را خود دفتر کمیساریا در آلبانی یا دولت آلبانی برعهده بگیرد.

انجمن‌های فریاد آزادی- کانون اوا- پیوند رهایی (اعضای سابق سازمان مجاهدین در اروپا) ۱۴ می ۲۰۱۷

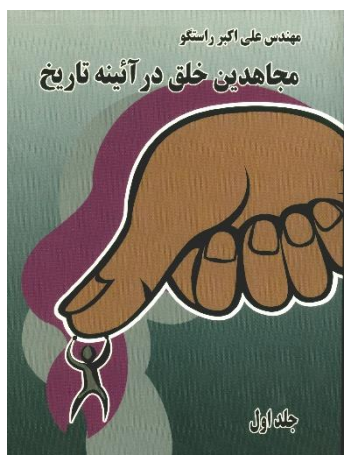


آقای علی راستگو در سال ۱۳۳۲ در یک خانواده متوسط کارمندی در شهر بابل متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در بابل گذرانده و در سال ۱۳۵۵ جهت ادامه تحصیل به آلمان رفت و رشته مهندسی ساختمان را در دانشگاه "اسن" در سال ۱۳۶۳ با موفقیت به پایان رساند. وی در سال ۱۳۵۸ به عضویت انجمن دانشجویان مسلمان هوادار سازمان مجاهدین در آلمان درآمد و در بخش روابط خارجی انجمن مشغول به فعالیت شد.

در زمستان ۱۳۶۶ آقای راستگو در رابطه با جنگ مسلحانه و بی محتوایی آن و همینطور چگونگی رابطه‌ی سازمان مجاهدین خلق با دولت عراق مسأله دار شده و از سازمان درخواست جدایی کرد.

وی اکنون در شهر کلن - آلمان در سمت مدیر مسئول یک شرکت ساختمانی مشغول به کار است.

از آقای راستگو کتاب‌های «صدای تیک تیک بمب می آید» به زبان آلمانی و «مجاهدین خلق در آئینه تاریخ» منتشر شده است.



حضور پدر و مادر دردمند و چشم انتظار در دفتر انجمن نجات گیلان



انجمن نجات مرکز گیلان - ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۶

احمد و امین تلاوتی با رؤیای اشتغال و زندگی بهتر با مشقت های زیاد عازم ترکیه شدند که با فریب و نیرنگ مافیای رجوی سر از عراق و پادگان کار اجباری اشرف درآوردند شاید که مدت زمانی بعد به اروپا اعزام شوند!!

آقای ناصر تلاوتی به اتفاق همسرشان خانم هاجرامدادی ماسوله ای در خصوص رهایی فرزندان از چنگال رجوی خائن و وطن فروش بسیار زحمت کشیدند و با تقبل بسا رنج و مصیبت به کرات خود را در مقابل اشرف مضمحل یافته رسانیدند شاید که ولو دقایقی عزیزانشان را در آغوش بفشارند ولی هر بار با ممانعت رجوی ها در خصوص میسرشدن امر دیدار والدین و فرزندان؛ با چشمانی اشکبار به جانب ایران کوچ می کردند.

در دیدار امروز فی مابین این زوج دردمند با مسؤول انجمن آنچه که برجسته بود استمداد خانم امدادی مادر دو عضو اسیر در مافیای رجوی در تیرانای آلبانی است که اظهار داشت: "من یک مادر دردمند و چشم انتظار هستم و تنها آرزویم دیدار با عزیزانم در آلبانی است و در این خصوص از تمام وجدان های بیدار بشری خاصه سازمان های حقوق بشری و مسؤولین کمیساریا که مدعی احقاق حقوق پایمال شده ضعفا هستند؛ استمداد می طلبم شرایطی را مهیا سازند که بتوانم ضمن عزیمت به آلبانی فرزندان و جگرگوشه هایم را ببینم و در آغوش بگیرم تا ببینم فرزندانم به دلخواه اسارت را پذیرفتند یا این که با هزار دوز و کلک به اسارتشان کشیدند!؟"

آقای ناصر تلاوتی که خود از قربانیان رجوی است و در هر لحظه رنج دوری و بی خبری فرزندان را عمیقاً تحمل می کند، می گوید: "روزانه اخبار مربوط به کمپ تحت تصرف و کنترل آلبانی به واسطه رجوی ها را رصد می کنم و خبردارم که اساساً اعضای ناراضی از جمله فرزندانم صرفاً به خاطر مشکلات مالی و حقوقی که دستشان از همه جا قطع است مجبور به پذیرش اسارت در تشکیلات سیاه رجوی ها شدند و کماکان در بدبختی و اسارت ماندگار هستند. به خوبی مطلعم که در پی یک معامله کثیف حقوق آنان از جانب کمیساریا به جیب سران تشکیلات ریخته می شود تا بچه ها را به خودشان محتاج و مشروط کنند و این است گرفتاری ما و بچه ها که با یک ترفند ضد انسانی دیگری دارند از ما و فرزندانمان ناجوانمردانه کولی می گیرند."

آقای تلاوتی در ادامه می افزاید: "چنانچه کمیساریا اسرای آلبانی را طرف حساب خودش قرار بدهد و حقوق ماهیانه شان را مستقیماً و بلاواسطه به حسابشان بریزد، اطمینان خاطر دارم عزیزانمان با دست باز و بدون چشم داشت به رجوی ها؛ صف خود را از آنان جدا کرده و پی زندگی مستقل و آزادانه خود خواهند رفت و بدین صورت به دنیای آزاد باز خواهند گشت که این همان خواست و آرزوی ما خانواده هاست که به بار خواهد نشست و عملی خواهد شد."

در این دیدار بسیار صمیمانه مسؤول انجمن نیز ضمن همدردی با خانواده مقاوم تلاوتی؛ اخبار و اطلاعاتی را در خصوص آخرین وضعیت تشکیلات فریبده رجوی و اسرای آن خاصه ریزش قابل توجه اعضای ناراضی به سمع آنان رسانیدند و برای رهایی تمام اعضای گرفتار در تشکیلات دروغین رجوی ها دعا کردند.



تلاش بی سرانجام سران مجاهدین در آلبانی



انجمن نجات مرکز مازندران - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۶

به نقل از منابع خبری، سناتور جان مک کین، رهبر جمهوری خواهان کنگره آمریکا، در تیرانا پایتخت آلبانی با مریم رجوی رئیس جمهور خودخوانده ی گروه مجاهدین دیدار داشته اند؛ نکته ی جالب در این دیدار این است که در این فرقه همیشه آمریکا به عنوان نمونه ی بارز امپریالیسم شناخته می شده است و امروز به عنوان یک دوست، دست یکدیگر را می فشارند. حال باید دید که تاوان این دوستی چه بوده و چه کسانی این تاوان را می پردازند؟

البته همیشه در کارنامه ی این فرقه دوستی با دشمنان ایران مشهود بوده منجمله دوستی این فرقه با دولت صدام در زمان جنگ با ایران و ترورها و کمک هایی که به صدام در جنگ علیه ملت ایران نموده در قبال دریافت کمک های مالی کلان، خوش خدمتی برای دولت آل سعود و اخیراً دست دوستی با سناتور آمریکایی مخالف ایران که همیشه فریاد او در دشمنی و جنگ با ایران بلند می باشد. فرقه رجوی، بدین سان نمونه ی به روز شده ی دشمنی با ملت ایران را حتی با فدا نمودن عقاید سیاسی خویش نشان می دهد.

مریم رجوی قبلاً با دعوت سناتورها و سیاستمداران بازنشسته ی آمریکا، عربستان و فرانسه با پرداخت مبالغ هنگفت به آنان و اکنون با دعوت از سناتور مک کین، سناتور ایالت آریزونا و رئیس کمیته ی نیروهای مسلح مجلس سنا؛ قصد دارد به اعضای ناراضی فرقه به خصوص در آلبانی نشان دهد که از حمایت یک کشور قدرتمند برخوردار است اما به این نکته توجه نداشته که بسیاری از عقاید سیاسی و آموزه های خود به اعضایشان را زیر سؤال برده است. اینک سؤالی بزرگتر و از سویی دیدگاهی جدید در جلوی چشمان این اعضا باز شده است که چگونه است که این تا دیروز دشمن مجاهدین خلق به یک شبه از دوستان عزیز آن ها شده است. تناقض گویی ها و رفتارهای چند گانه و منفعت طلبانه این رئیس جمهور خودخوانده (مریم رجوی) و آن رهبر خودخوانده ی مفقود

شده ی این فرقه (مسعود رجوی) و خوش خدمتی برای آمریکا و متحدانش همیشه نشان دهنده ی این موضوع است که از اهداف دائم آنان، اول ضربه به ملت ایران و بعد دولت ایران است.

تاکنون شاید با ملاقات های سناتورها و سیاستمداران بازنشسته، دولت های غربی می توانستند به گونه ای خود را از اتهام همکاری با این گروه تروریستی نجات دهند اما با دیدار جان مک کین، دیگر این قدرت انکار از دولت آمریکا در خصوص عدم ارتباط با گروه های تروریستی از بین می رود.

البته این نکته حائز اهمیت است که این فرقه با خرج کردن پول های کلان و خوش خدمتی هایی که در جهت خوشایندی دول غرب انجام داده به خصوص ترورهای دانشمندان هسته ای در چند سال گذشته و ارائه اطلاعاتی درخصوص انرژی هسته ای ایران، با اثبات دشمنی خود با ملت ایران توانسته حمایت دول غرب از جمله آمریکا را به دست آورده و با وجود کارنامه ی پربار تروریستی خویش، از لیست گروه های تروریستی خارج گردد، که این خود نشان دهنده ی حمایت آمریکا از دشمنان ایران می باشد.

جالب است، آمریکا، کشوری که همیشه و در همه حال مدعی حقوق بشر و حمایت از آن می باشد و حتی تحریم هایی را به عنوان حمایت از حقوق بشر، علیه ایران وضع نموده، یکی از سرشناس ترین سناتورهایش با سران یکی از معروفترین گروه های تروریستی و نقض کننده ی حقوق بشر چه در خصوص اعضای خود و چه ملت ایران، دست دوستی داده و این گونه کشور مدعی حقوق بشر زیر سؤال برده شده است. مریم رجوی و دیگر سران فرقه صرفاً جهت حفظ خویش و دریافت کمک های مالی به عناوین گوناگون، بیشترین نقض حقوق بشر و آزادی را داشته و دارد و آنگاه سناتور جان مک کین در حضور سران این فرقه حرف از آزادی ایران می زند در صورتی که به طور مثال همین انتخابات پیش رو خود یکی از مصادیق آزادی در ایران می باشد.

در پایان گریزی داریم به موضوع مهم این روزهای ایران که انتخابات ریاست جمهوری است. همانطور که گفته شد انتخاب رئیس جمهور توسط اکثریت آرای مردم در کشور نشان دهنده ی این است که ملت انتخاب می کنند چه کسی رئیس جمهور ایران و هدایت کننده ی آن باشد؛ اما جالب است که این به اصطلاح ارتش آزادیبخش خودسرانه و از خود متشکرانه ادعای انتخاب رئیس جمهور این مملکت را دارند و چه بیهوده فکر می کنند که ملت ایران بسان آن گروه کوچک مستقر در آلبانی قابل شستشوی مغزی می باشند.

سران فرقه با روشی بدتر از هیتلر نازی قصد دارند تا بر مردم آزادیخواه ایران حکومت کنند، آن هم مردمی که ثابت کرده اند هیچگونه دیکتاتوری نمی تواند بر آنان حکومت کند و همیشه تعیین کننده ی سرنوشت خود می باشند. چگونه است که با وجود قدمت دیرینه ایرانیان در آزادی و آزادیخواهی و آزموده های اجانب در قرون مختلف، هنوز این فرقه ی مزلف به آن پی نبرده و مریم رجوی نیز در دنیای پوشالی خود ریاست جمهوری بر چنین مردمی را در سر می پروراند؟؟ و جالب تر آن که به خیال خود، انتخابات در ایران را تحریم می نمایند در صورتی که مردم آزاده ایران هیچگاه به بیانیه ها و خواسته های چنین افرادی که بخواهند حق مسلم انتخاب را از آنان بگیرند، گوش نخواهند داد آن هم از سوی فرقه ای که جنایت هایش در حق ملت ایران اثبات شده است.

سهیلا سلمان زاده (خواهرزاده رحیم سهرابی)



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

تلفن : ۰۲۱-۸۸۹۶۱۰۳۱

فکس : ۰۲۱-۸۸۹۶۵۲۱۸

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹